هو الله تعالی

در بیان سلطنت انگلستان

هو الله تعالی

در بیان سلطنت انگلستان

در بیان سلطنت انگلستان

قرار سلطنت انگلستان سلطنت محدوده و موروثی است و اگر اولاد ذکور نباشد دختر بزرگ پادشاه میشود چنانچه الآن ملکه ویکتوریا پادشاه است و ویکتوریا ملکه حالیه مملکت انگلستان دختر ادوارد دیوک کنت پسر چهارم کینگ جارج سیم در عمارت کینزینکتن در ۲۴ ماه می ۱۸۱۹ مسیحی تولد یافت و بعد از فوت کینگ ولیم چهارم در ۲۰ ماه جون ۱۸۳۷ در سنه سلطنت انگلستان یافت در دهم فبروری ۱۸۴۰ مسیحی پرنس البرت آف سکس کوبرغ گوتا را بشرف زوجیت خود اختصاص بخشید. این ازدواج منتج نه نفر اولاد گشت اول پرنسس ویکتوریا است که الآن در ازدواج پرنس فردریک ولیم پسر بزرگ و ولیعهد کینگ ولیم فلپ پادشاه پروس است [illegible] دختر آنها دویم پرنس البرت ادوارد است که پسر بزرگ و ولیعهد و لقب او پرنس اف ویلز است در ۹ نوامبر ۱۸۴۱ متولد شده در دهم ماه مارچ ۱۸۶۳ مسیحی پرنسس الکسندرا دختر پرنس کرستیان

که الآن پادشاه دانمارک است بزوجیت قبول کرده حال دو پسر و [illegible] سیم پرنسس الیس است که زوجه پرنس لودیک اف هسن دارمستات است یک دختر آنها چهارم پرنس الفرد است پنجم پرنسس هلنا است ششم پرنسس لویس است هفتم پرنس ارثر است هشتم پرنس لیوپالد است نهم پرنسس بیاتریس است در قدیم مبلغ معینی بجهة مخارج پادشاه نبود هر قدر که پادشاه مایل بود از خزانه میخواه گرفته خرج میکرد تا وقت جمهوری سال ۱۶۸۸ این قرارداد موقوف گشته مخارج پادشاه را معین کردند و در آن اوقات مخارج کینگ جارج اول را برآورد کرده یک ملیون لیره برای او مخارج مقرر کردند بعد از آن تاریخ در وقت پادشاهی کینگ ولیم چهارم این مبلغ را نیز کم کرده مخارج پادشاه را من جمیع الجهات پانصد و ده لیره قرار دادند و هم چنین الآن مخارج ملکه حالیه سیصد و هشتاد و پنج هزار لیره قرار داده اند و هر یک از شاهزادگان مواجب مخصوصی دارند اگرچه ذکر شد که سلطنت انگلیس موروثی است لاکن در بعضی اوقات تغییرات زیاد صورت گرفته است مثل جمهوری سال ۱۶۸۸ که در آن وقت تاج سلطنت

بدون حق تصرف که اول در آمد و از ان وقت به بعد هر پادشاهی یا ملکه قبل از
نشستن به تخت و تاج گذاری باید به این مضمون قسم بخورند و علیهم اسم
قسم میخورم که ملت انگلیس و دولت انگلیس و آنچه را که با آنها تعلق دارد از قرار
قانونهائی که در پارلمنت ثبت است با کمال مهربانی و انصاف حکم بکنم یعنی
حکومت انگلیس دو چیز است یکی وضع قانون و حکم است بسته به پارلمنت
و رضایت پادشاه است انکه اجرای قانون و حکم است بسته به وجود پادشاهی است
انهم از قرار قسمی است که ذکر خواهد شد معلوم می‌شود که اختیار پادشاه محدود است
و اختیار ارتش مخصوص و منحصر به آنها در فقره اجرای قانون و حکم است از انجمله
اول همیشه ممکن پادشاه در صدارت تفریق و اجتماع پارلمنت و منصب آن
مردم با اختیار پادشاه است ۲ پادشاه رئیس دین است و میتواند تغییر در
مسئله‌های دینیه بدهد و جمیع امرای دین و قضات نایب پادشاه هستند و با اسم
او اجرای حکم می‌کنند و لهذا پادشاه منبع فیض است هر مقصری را که بخواهد
میتواند ببخشد و این فقره یکی از صفات ملت است نسبت به پادشاه زیرا

هر قدر پادشاه در رفاه حال خاص و عام سعی بکند و در ملک و آثار لازم کمتر بکوشد به همان قدر
چشمه قلب ملت در محبت و جان نثار پادشاه بیشتر بجوشد ۳ پادشاه به وفق
قانون وارث هر ملک و مالی است که بلا وارث بماند ۴ با پادشاه است لشکر
بحری و بری به جهت حفظ مملکت نگاه دارد امیر بحری کل خود پادشاه است و وکلا
همه نایب پادشاه می‌باشند چون وجود پادشاه یعنی ملت انگلیس است پس
در عهده اوست ۵ وزرای مختار تعیین کند به دربارهای ممالک دیگر نفرستد و وزرای
مختار دول دیگر را قبول بکند ۶ پادشاه باید ضامن جان و مال و آبروی رعایای
انگلیس باشد و آحاد مهم را از همه قسم ظلم و بیجا حفظ بکند چون پادشاه بنفسه
نمی‌تواند با این تکالیف عمل نماید پس به جهت هر امری از قبیل لشکر و مالیات
و نظم داخله و غیره وغیره وزیری و دفترخانه معین می‌کند و جمیع این وزرا را
در تحت کفایت صدر اعظم می‌گذارد که حزب و به گاه من اوله الی آخره
در عهده صدر اعظم است و این اوضاع به اجرای عمل حکومت قانونی هیچ
بکلی سوای فقره وضع قانون است که با پارلمنت است و اگرچه این فقره
بکلی سوا است ولی همیشه پارلمانت میتوانند در این دستگاه بالای امور

رسیدگی و باز خواست نماید و تفصیل این دستگاه اجرای قانون بعد مفصلاً
ذکر خواهد شد چنانکه ذکر شد وضع قانون و حکم بسته به پارلمنت
و وضع پارلمنت ازین قرار است بنای پارلمنت حالیه از وقتیست که گویا
در آنوقت بجهة رتق و فتق امور مجلسی برپا که قرار امور را در اساس میدادند
و اگرچه فتح ویلیم نارماندی و تسلط او بر انگلیسیها در سنه ۱۰۶۶ مسیحی مطابق ۴۸۳
هجری قرار مجلس را قدری برهم زد ولی چون اهل انگلیس از طبیعت
و غیرت خود برگشته بقدر القدره سعی و اهتمام کردند تا خود داخل اجزای
حکومت کردند و بمرور قرار این مجلس یا پارلمنت را مستقر کردند مراد از ذکر فقره
پارلمنت تفصیل و بیان حالت حکومت دولت انگلیس است پارلمنت
بان معنی که الآن در کار است یعنی مدار حکومت کلیه دولت انگلیس مشتمل از
چهار جزو است که بدون انها و رضایت انها هیچ امری صورت نمیگیرد
اول پادشاه است یا ملکه دویم امرای دینی سیم امرای ملتی چهارم وکلای رعیت
این چهار طبقه متفق القول وضع قانون و شریعت میکنند و هر یک از
آحاد ملت انگلیس مجبور باطاعت آن قانون است و قدرت و حکم پار

لمنت

پارلمنت به پادشاه عمده نیست پارلمنت است آنچه بنظر می آید همیشه سلطان
انگلیس محدود نگشته است ولی در سلطنت کینگ جان که سنه محدود بود
قدرت پادشاه و درست معین شد چنانچه کینگ جان از بس در زمان
سلطنت خود آتش ظلم و بیدادی مشتعل ساخته است سررشته امور جهان
داری از دست کفایتش بیرون شد بجای آنکه در فکر پیشرفت و ترقی
ملت و امور مملکت باشد همیشه در فکر این بود که چگونه وقت خود را
در عیش صرف بکند شبها را در صحبت گلرخان نسرین تن و روزها را با تک تازی
در تک و دو مصروف میبرد تا آنکه شیرازه نظم گسیخت و بنای عدل و انصاف
از هم فرو ریخت رئیس هر کاری پادشاهی شد دست بدانصاف فر بلند
و دامن داد رسان کوتاه شد از دی نه در دل دوستانش را فرق و نه
در دل دشمنانش سطوت ماند بزرگان با حزم پا از دائره موافقت
کشیده دست مخالفت برافراشتند تا آنکه مجبوراً از پادشاه در سنه ۱۲۱۵
مسیحی و ۶۳۲ هجری التزام نامهٔ مشهور به مگنا چارتر گرفتند که در آن
نوشته پادشاه ملتزم شده رعیت را آزادی بر بهره ولایات حواله نکند

مگر برضای انهائیکه مالیات میدهند وغیره وغیره . زیرا شخواه کافی
از رعیت باسم مالیات وخرج جنگ میکرفت و دیناری را
درمحل خود خرج نمیکرد این تمکنا چارتر فی الحقیقه مثل تخم آزادی
بود حال درخت شده است که قلع وقمع ان محال است در زمان
سلطنت هنری سیم بر کتان مسئله اختیار سلطان را اینطور بیان کرده است
که پادشاه نباید تحت حکم احدی باشد لاکن واجب است که تحت حکم الهی و قانون
مملکت باشد زیرا که فضل خدا و قانون مملکت او را پادشاه کرده است
و هم چنین معلوم شده است که پادشاه نمی تواند بخواهش خود تغییر و تبدیلی
در قانون مملکت بدهد زیرا که حالت دولت تنها سلطنتی نیست بلکه
پولیتیک است پادشاه نمی تواند بدون رضای ملت و رعیت قانون تازه
کذاشته یا در قانون قدیم تغییری بدهد و هم چنین نمی تواند بدون رضای
رعیت بمالیات چیزی بیفزاید پارلمنت اسم مطلق است بجهة مشورت
خانه در پارلمنت دو مجلس است یک مجلس امرا و دیگری مجلس وکلای
ملت در مجلس امرا اشخاصی که حاضر میشوند دو قسم اند اول ارکان دین

هستند

٦

هستند که بمنزله امام جمعه میباشند و چون رئیس دین خود پادشاه است ارکان
دین نایب پادشاه میباشند و همیشه شان انها بعد از شاهزادگان است دویم
امرا و ارکان ملت هستند که جملتان با ارکان دین چهار صد و پنجاه
و پنج نفر ند هفده نفر از این عدد طفل هستند لهذا اجزای مشورت خانه
امرا در سنه ۱۸۶۲ مسیحی و ۱۲۸۰ هجری چهار صد و سی و هشت نفر بوده
عدد اجزای مشورت خانه امرا نمیشود معین کرد بان عدد معتنا به شود
زیرا چنانکه ذکر شده پادشاه میتواند هر قدر میل داشته باشد لقب امرائی به اشخاص را
داخل پرچ بکند و لهذا همیشه عدد داخلی مشورتخانه امرا در ازدیاد است
این جماعت که امرا و ارکان دین باشند اجزای پارلمنت لاردها است
و حق دارند که بنسبت نسل اولاد انها هم داخل پارلمنت بشود و دیگر ارکان
دین انهائیکه انکلیس هستند حق نشستن در پارلمنت را مادام حیات دارند
و انهائیکه انکلیس نیستند بلکه ایرلندی هستند سال بسال عوض میشوند اجزای
پارلمنت امرا همیشه حق داخل شدن به پارلمنت وکلای ملت را دارند بلکه

١٠٢ پادشاه اختیار دارند که از نو قانونی بکذارند یا بقانون قدیم تغییری بدهند
و هم میتوانند بجهة دولت قرض بکنند و حواله مالیات بدهند بدخل
وخرج خزینه و امور وزرا رسیدگی بکنند و هم چنین از وزرا باز خواست
بکنند اگر لازم باشد اجزای این مجلس نمی توانند در اجرای امری
تصرف بکنند ولی هر یک از انها حق دارد در وضع اجرای ان و سبب
اجرای ان گفتگو و تفتیش نماید حتی اگر در اجرای امری اهمال شده
باشد یا طوری مجری شده باشد که منافع حال مملکت نباشد میتوانند عیب
گیری کرده خیال خود را دران ماده بیان کنند

در بیان قانون الکشن

یعنی انتخاب وکیل ملت در پارلمنت و امتیازات اجزای
پارلمنت چنانکه ذکر شد پارلمنت دو است یکی پارلمنت امرا و یکی پارلمنت
عامه انکه پارلمنت امرا است بجهة داخل شدن در او و از اجزای
او شدن قانون معینی نیست پادشاه بنظر بمیل و سلطه خود لقب و منصب آنکه
حق نشستن در پارلمنت را به بزرگان دولت میدهد در دولت انکلیس
لقب عالی پنج است و وضع ملقب شدن یکی از این القاب این است

بعد از انکه

١٣

بعد از انکه خدمات قابله از شخصی بوقوع رسید پادشاه او را بحضور میخواهد بعد از مشرف
شدن بحضور انشخص زانو بمنزله سجده بزمین میزند و پادشاه با شمشیر برهنه
با دست خود سه دفعه بشانه انشخص میزند و میکوید برخیز ای فلان انوقت
انشخص برخواسته به دست شاه بوسه داده مرخص میشود و القاب پنجگانه از این قرار
لقب اول که از همه عالی تر و بشاهزادگی نزدیک است لقب دیوک است
که در زبان لاطینی بمعنی سردار است و همیشه سپه سالار یا سردار جنگ در قدیم
مفتخر بلقب دیوک بوده است ولی حال هر سردار دیوک نیست دویم
لقب مرکویس است که در قدیم لقب سرحد داران بوده کار بسیار عمده است بعد
و حال محض بجهة عزت ملقب باین لقب میشوند سیم لقب ارل است
که در زبان سکسان ارل ثانی بمعنی نجیب و مفتخر بوده است و از کثرت
استعمال حال ارلشیر است و منصب ارل در قدیم حکومت ایالتی بجدا
که انکاه هم با مور حکومت و هم با مور شرع و نظام ان ایالت رسیدگی
میکرده است چهارم لقب وکینت است که نایب ارل باشد پنجم

اجزای پارلمنت عامه نمی‌توانند داخل پارلمنت امرا شوند مگر داخل ۱۰۰
اجزای آن پارلمنت هم باشد اجزای پارلمنت عامه در ۱۸۶۳ مسیحی ششصد
و پنجاه و هشت نفر بوده است و پنجاه و شش نفر از آن کسان ایالت هستند
و چهارصد و نود نفر وکیل شهرها و قصبه‌ها هستند قبل از آنکه دو پارلمنت
اسکاتلند و ایرلند ملحق به پارلمنت انگلیس شوند هر یک پارلمنت
جداگانه داشتند در آنجا بامور مملکت رسیدگی میکردند تا در سنه
هزار و هفتصد و سه مسیحی ۱۱۲۰ هجری بجهة گمرک و بعضی چیزهای دیگر امور تجارت
اسکاتلند بی‌نظم شد و چون در آن اوقات پارلمنت این دو مملکت متفق نبود
پارلمنت اسکاتلند حکمی صادر کرد که ولیعهد و جانشین پادشاه اسکاتلند غیر
از آنکسی باشد که پارلمنت انگلیس معین بکند و این فقط بجهة این بود که شاید
بواسطه بعضی حقوق از انگلیسها بجهة تجارت خود بگیرند از طرف
انگلیسها از خوف آنکه مبادا دشمن‌های پادشاه انگلیس این فقره را بجور(?) شد
بجهة منفعت خود آتش جمهوری را شعله است دوباره مشتعل کنند بنا بر فساد

بکه از نه چند نفر از قابل کاردان را محرمانه این کار که باسکاتلند فرستادند ۱۰۱
و بحضور رده با تجار و وکلای پارلمنت آنجا طرح موافقت چیده شود تا بهر حیله
پیش نهاد خود کردند بلطایف الحیل و شیرین زبانی بواسطه و وسایل
بوکلای پارلمنت آنجا فهمانند که اگر حکم این دو پارلمنت انگلیس و اسکاتلند
یکی باشد بجهة پیشرفت امور اسکاتلند خصوص تجارت آنجا زیاده
تا آنکه آنها منفعت وار دلها آمد و یک نفر از طرفین معین کردند که عهدنامه
بجهة اتفاق پارلمنت انگلیس و اسکاتلند ببندند و در سنه هزار و هفتصد
و هفت مسیحی و ۱۱۲۰ هجری اسکاتلند و انگلیس متفق شدند یک مملکت شد
و از آن وقت پارلمنت انگلیس پارلمنت بریتان بزرگ مشهور شد
تا در سنه هزار و هشتصد مسیحی و ۱۲۱۷ هجری پارلمنت ایرلند نیز متفق شد
جمعیتان را حال اینطور حال پارلمنت میخوانند هر یک ازین ممالک
وکلای خود را به پارلمنت فرستاده قرار ایالات و غیره را مینهند وکلای انگلستان
پانصد نفر و وکلای ایرلند یکصد و پنج نفر و وکلای اسکاتلند پنجاه و سه نفر هستند
در جمع ششصد و پنجاه و هشت نفر میشوند این مجلس پارلمنت باتفاق

لقب برن است وجه تسمیه آن از این قرار است که در زمان نارمن‌ها پادشاه ملک میداد ۱۰۴
و در عوض سرباز خدمت جنگ میخواست و چون عمل جنگ از قوه بازو است
هر کدام مالک مجبور بخدمت جنگ یعنی برن قوه بازو بود پس صاحب ملک را
برن خوانند یعنی قوه بازوی پادشاه بمنزله عضد ملک باشد و هر قدر مملکتش
وسیع بود آن برن نظر بوسعت آن زمین سرباز میداد ازین جهة است که مالک را
برن و ملک را برنی خوانند هنوز ایت و ایلمانی این القاب را در زبان
انگلیس درج میکنند و هر شخص پادشاه شخصی را از روی لیاقت یا کثرت
خدمت ابدی داخل پیرهای انگلیس بکند میشود و ابدی نباشد یعنی
بعد از فوت او دیگر اولاد او داخل پیرهای انگلیس نیست از امرا او
بزرگان مملکت شمرده نمیشود ولی آنکه ابدی داخل شده است خود او و اولاد
نسلا بعد نسل حق داخل شدن در پارلمنت را دارند این فقره را امرای
حاضره همه نسلا بعد نسل در سلک بزرگان هستند بجهة احترام پارلمنت و حفظ
شان خود راضی شده‌اند که در پارلمنت کسی داخل شود که اولاد او نیز داخل شوند

لهذا در این اوقات بسیار کم کسی داخل پیرج میشود که شان شرف و دولت [illegible] ۱۰۵
پس معلوم شد که طرز انتخاب یا داخل شدن در زمره امرای انگلیس
و پارلمنت امرا البته براین است که پادشاه شخص را بلقب جلیل پیری
سرافراز بکند اما وضع اجزای پارلمنت عامه شدن بکلی سوای طرز سابق بجهت
از این قرار است پارلمنت عامه باید شش سال طول بکشد و از هفت سال
بیشتر نکشد یعنی اجزائی که هستند بعد از انقضای مدت شش یا هفت سال
دیگر اجزای پارلمنت نیستند مگر آنکه مکرر آنها را بوکالت نصب بکنند
یا آنکه دیگری را بجای آنها بگذارند انتخاب در این فقره بعینه مثل قرعه کشیدن است
اهالی هر شهری باید یکی یا زیاده به پارلمنت بفرستند بسته بآن است که در آن شهر کسانی
هستند که خود بنفسه طالب وکالت هستند و یا آنکه دیگری را بوکالت خود
انتخاب کنند آنها خود بنفسه طالب وکیل شدن هستند بعد از مخارج گزاف
و پنهانی متوالی هر کس بیشتر طالب باشد او وکیل میشود و طالب شدن نیز
بسته بقاعده است زیرا هر کس نمیتواند طالب و انتخاب کننده بشود هر نفر آنها
اگر مثل مالک باشند واقع باید شرایط الکتوری یعنی انتخاب کنندگی از قرار ذیل است

اول کسی که زیاده از بیست و یکسال گذشته باشد و اهل آن شهر باشد و سالیانه ده لیره ۱۰۶
انگلیس بخیال ملک موروثی گذشته باشد که ملک حق خود او باشد دویم
سالی ده لیره بخیال ملکی مادام الحیات گذشته باشد اگرچه ملک موروثی
نباشد مثل ملکی که از زنش باو رسیده باشد یا کسی دیگر بجهة او گذاشته باشد
و باید که ملک در جای رهن نباشد و خود او در آن ملک نگاه داشته باشد و اگر
چنانچه آن ملک بطوری که تصرف او نباشد یا آنکه فی الحال در آنجا
سکنی نداشته باشد باید مادام الحیات اجاره او ده لیره باشد سیم کسی که صاحب
زمین و ملکی باشد اگرچه ملک حق او نباشد بلکه بواسطه های مختلفه تصرف
او در آن باشد درین صورت باید منفعت اجاره او مادام الحیات در سالی
زیاده از ده لیره باشد چهارم کسی که مستاجر ملکی باشد که اجاره آن ده
لیره باشد در صورتیکه مدت اجاره شصت ساله باشد و هم چنین مستاجر ملکی باشد
که اجاره اش پنجاه لیره باشد در صورتیکه مدت اجاره او زیاده از بیست سال
پنجم کسی که مستاجر ملکی باشد که حق اجاره او پنجاه لیره باشد الا کسانی که
بمرض صرع مبتلا باشند یا آنکه فقیر و وظیفه خور باشند و کسانی که از اداره کمرک

و عاملهای

۱۰۷ و عاملهای دیوانی که هستند در جمع آوری مالیات و کسانی که از کرزمه های شهر
هستند نمی توانند الکتر بشوند و همچنین کسی که باو ملکی داده شده باشد محض بجهة
استطاعت او که بتواند الکتر بشود اینچنین نمیتوانند الکتر بشوند هر کس
که دارای شرایط مذکوره است میتواند که اسم خود را بجهة انتخاب کردن
شخصی که وکیل باشد بنویسد والا قبل از آن که شخصی بوکالت منتخب شده
او در پارلمنت وکیل آن شهر یا آن ولایت است که او را بوکالت انتخاب کرده اند
و حق جمیع امتیازاتیکه اجزای پارلمنت دارند او نیز دارد و این فقره پارلمنت
و تعیین وکیل اگرچه چندان بنظر نمی آید ولی اگر کسی از اداره حکومت
انگلیس چنانچه باید آگاه باشد خواهد دید که چه قدر نافع است از جمله
محسنات که پادشاه نتواند بنحوی خود جمیع کارهای دولتی و ملتی و نظام و مالیات
و غیر مستبدا مداخله و تصرف نماید و اگر آن امور را کلیه و مستقلا بعهده
وزرا بگذارد حکما بعلت غرض که انسان بان مفطور است در اجرای امور بطوری که
باید سعی و اهتمام نکنند بلکه بکمال غفلت و سهل انگاری بعمل خواهند آورد زیرا که عادت
انسان طالب منفعت خود باشد چه منفعت پول و چه منفعت شان بمحض آنکه

کسی متعلق بعنوان رئیس کاری شد بلاشبهه میخواهد آرزوی خود را که جلب منفعت متعلق باشد ۱۰۸
بعمل بیاورد در فرنگستان با وجود کمال ترتیبی که است مکرر معلوم شده است نتیجه
متعلق الغافل در ریاست هر کاری مخرب آن کار است و بس پس اگر چنین باشد
که در انجا جمیع امور با اطلاع و استحضار وکلای ملت بگذرد و در مملکت هر کس بآزادی
تمام خیال خود را بیان بکند و اگر ایرادی بوزرای دولت آید بی‌حرف و واهمه
بگوید از قوه امکان دور است ثمره خوب بخشد و محال است اینکه امور
دولت سپرده بکفایت آنها است عمدا سهل انگاری و غفلت بکنند با آنکه فی الحقیقه
سهو نمایند چونکه هم مواخذه کننده است و هم شورت بجهة همین فقره که هر کس
در پارلمنت موافق حق خود خورده گیری در کار دیگری و دیگری میتواند بکند و اگر
بخواهد مشتبهات متعلقه بکاری را از وزیران کارش بتوانند گرفته بخواند و عوررسی نماید
قرارها و امتیازات چندی گذشته اند که اینگونه حرکات مایه فساد نشود از آن جمله
عمارت پارلمنت را محل آزادی کل قرار داده اند و کسی که اجزای پارلمنت شده
میتواند هرچه بنظرش می آید نسبت بدیگری بگوید و در خارج پارلمنت نه خود
او و نه عیال و اولاد او و نه متعلقان و وابستگان او ممنوع و هیچ قسم سوال

و جواب

۱۰۹ جواب نخواهد بود و همان شخص که در خصوص کاری در پارلمنت بکمال عداوت او را
نسبت بیکدیگر آنچه در خارج پارلمنت انها اگر دوست نباشند بهیچ وجه عداوت
هم ندارند در اثنای بیان وکیلی با هم صحبت مشغول شود و یکی از انها بیانات
وکیل را ملتفت نشد سرپا برخواسته بگوید که نشنیدم فلان کس چه گفت وکیل
بیان کنند. در جواب میگوید که بسیار تعجب است که فلانکس میگوید نشنیدم و حال
آنکه می بینم که گوشش بسیار بلندی آنچه حال همین اشخاص با وجود آنکه در پارلمنت
باهم چنین سخت گفتگو میکنند و کنایه و مضمون بهم میگویند در خارج هیچ عداوتی
باهم ندارند و هر یک مشغول کار خود هستند زیرا که هر کس در نوکری خود تکلیفی آنچه
و باید بعمل آورد. در صدد این نیست که امری را که باو سپرده اند موافق قاعده بانجام رسانند
و چون پارلمنت محل خدمت است اگر بنظر او چیزی میرسد بدون آنکه
ملاحظه حال دیگری را بکند باید بگوید بجهة آنکه ملاحظه حال ملت را کردن و در
پیشرفت امور دولت خود بعمل آوردن بهتر از ملاحظه رفاقت است و بجهة همین
اجزای پارلمنت باید بامور ملت رسیدگی نمایند هیچیک از آنها نمی توانند
در همان حالتیکه در پارلمنت وکیل ملت است خدمت دیگر از طرف دولت

محل یا در دایرهٔ اجرای امور وزارت خواصه باشد خدمت بکند واگر
چنانچه کسی در همان حین که وکیل است در پارلمنت منصب دیگر هم از طرف
دولت گرفت دیگر وکیل نیست تا وکیل دیگر بجای او نصب شود. از
وکالت باز دست نکشیده بهیچوجه مداخله بکار خود نکند

فصل چهارم

در بیان رسوم بازکردن پارلمنت تازه. از قرار مذکور معلوم شد که اجزای
پارلمنت بعد از انقضای مدت پارلمنت که شش سال باشد دیگر وکیل
ملت نبوده کلیة معزول میشوند و در آن اوقاتی که فاصله میانه پارلمنت قدیم
وجدید است پارلمنت معین نبوده وقت الکشن است که انتخاب وکلا
باشد بعد از انتخاب وکلا که مراسم ایشان سابقاً ذکر شد اجزای پارلمنت جدید
باید در پارلمنت حاضر شده قسم صداقت بخورند و اجازهٔ امتیازاتی که اجزای
پارلمنت قدیم داشته مکرر از پادشاه خواهش نمایند و در آن روز پادشاه خود
پارلمنت را باز بکنند یا دیگری را مأمور که بجای خود مقرر ساخته که پارلمنت را
بعوض پادشاه باز نماید تفصیل بازکردن پارلمنت و رسومات متعلقه بآن
که اولاً خالی از غرابت نیست و ثانیاً در هر حرکت و فقرهٔ او چندین معنی مختلفه

پنهان است که هریک از آنها اشاره بآبادی و تربیت ملت است و علم آنها
لازم از این قرار است که پادشاه با جمعی از محارم و خواص دربار با کمال عز و جلال
در پارلمنت امرا نزول اجلال میفرماید قبل از ورود پادشاه اکثر از
امرای ملت و اعیان دولت با اهل و عیال خودشان زن و دختر با اینها
هریک در جای خود ملبس بلباس سلام حاضر و وزرای مختار و نمایندهای
دول با اتفاق ایشان نیز در جای معینی که همیشه در آنجا می‌نشینند و کور دیپلوماتیک
با لباس سلام حاضر و منتظر قدوم پادشاه هستند وزرای دولت انگلیس نیز
هریک در جای خود و ارکان دین نیز با لباس مخصوص خودشان در طرف
دست راست تخت ایستاده اند در پارلمنت عامه نیز وکلای جدید که همه تازه
بمنصب عظمای وکالت ملت سرافراز شده اند در مجلس حاضر و منتظر
پادشاه. که از عمارت خود بیرون بیاید شلیک توپها آواز مهیب صدا
بلند که اجزای پارلمنتین را از حرکت پادشاه مخبر میسازد و پادشاه بعد از
ورود به پارلمنت در اطاق مخصوصی که مشهور باطاق لباس است داخل
شده در آنجا تاج سلطنت را بسر گذاشته داخل اطاقی که مشهور باطاق

شاهزاده است میشود بعد از اندک توقف در آنجا باتفاق وزیر دربار روانه
مجلس امرا میشود امرا و غیره بمحض استماع صدای شیپور که از جاهای خود برخاسته
پادشاه داخل میشود بعد از اندک مدتی حکم میکند که اجزای پارلمنت عامه بحضور
بیایند مأموری که حاضر است آنها میرود بعد از داخل شدن در پارلمنت عامه و صاحب
بپارلمنت امرا است تعظیم که میگوید آقایان مجلس عامه حکم پادشاه این است
که مجلس محترم بدون تأخیر در مجلس امرا بحضور مشرف شوند بار دیگر تعظیم که
مراجعت میکند لکن مجلس عامه همگی متفقاً بحضور رفته از قبل پادشاه بعد بامرای
دولت انگلیس تعظیم که می ایستند وزیر عدلیه بحکم پادشاه رو باهل مجلس عامه
کرده میگوید که فرمایش و امر پادشاه این است که از میان خود رئیس بجهت خود تعیین
بکنید که در انجمن پارلمنت واسطه فیمابین شما و پادشاه باشد که رسیدگی
بکارهای شما نماید اجزای مجلس عامه بعد از شنیدن این فقره تعظیم که مراجعت میکنند
که مجلس مشغول بتعیین رئیس میشوند قبل از بیان تعیین رئیس لازم است
فقراتیکه تعلق باین ریاست دارد ذکر شود و از آنجمله گرز طلائی است که علامت
اختیار و ریاست است و همیشه باید روی میز و مقابل صندلی رئیس اجزای

پارلمنت عامه باشد مگر وقتی که مجلس کمیتهٔ جمیع مجمع یا اینکه رئیس در وقت
که موجود نباشد معلوم است تا آن شخص رئیس است آن گرز طلا باید مقابل
روی او باشد و تا آنکه گرز مقابل روی او است او رئیس است پس در اوقاتی
که رئیس معین و موجود نیست آن گرز مذکور را از روی میز برداشته زیر میز میگذارند
هریک از اجزای پارلمنت میتوانند دیگری را که میل دارند بریاست قبول نمایند
ولی باید همیشه دیگران هم مؤید قول به رضایت از آن انتخاب که باشند
اگر مدعی در میانه پیدا نشد آن شخص را با آداب معموله برده روی صندلی
ریاست می نشانند و گرز طلا را مقابل او گذاشته سه دفعه تعظیم نموده مراجعت
میکنند آنوقت رئیس جدید از روی صندلی برخاسته شکر تلطف اجزا را
نسبت بخود بجا آورده که علامه عدم استعداد و قابلیت خود را دلیل و متمسک خود
کرده عذر میخواهد معلوم است که اجزا معاذیر او را قبول نکرده بریاست مستقلش
میسازند رئیس جدید بعد از آن مشاهده که عنان کار از قبضهٔ اختیار او
خارج است و بجز اینکه رقبهٔ رضا را در قلادهٔ اطاعت گذاشته تسلیم
محض شود چاره ندارد از طرف اجزای پارلمنت عامه وکلای جدید

میخواستند دستور العمل میگیرد و در وقت تشریف فرمائی بحضور پادشاه عرایض وکلا را ابلاغ
نماید چون اجزای پارلمنت باید دو دفعه قسم صداقت بخورند یکدفعه قبل از تعیین
رئیس است لهذا رئیس بجهة اتمام نمیکند قبل از رفتن بحضور پارلمنت را
سه یا چهار روز میبندد و در این ایام اجزا فرصت داشته هر یک باید از قرار
عادت و رسم قدیم قسم خورده حاضر باشد و هرگاه کسی از اجزا اهمال
کند در آن چند روز قسم نخورد یعنی حاضر نشده قسم بخورد داوطلب پانصد لیره جریمه
خواهد داد ثانیاً در قرعه حاضر نبوده بجهة جواب بیان پادشاه میکشند و هم چنین بجهة کارهای
دیگر نمیتواند اسم خود را بنویسد بعد از آنکه همه قسم خوردند و روز حضور رفتن
رسید باز پادشاه در پارلمنت امر آمدن اجزای پارلمنت عامه را بحضور میخواهد
و بهمان طریق مذکور صاحب منصبی را با احضار اجزای پارلمنت عامه مأمور میشود
با کمال ادب بحضور اهل پارلمنت رفته بعد از تعظیم حکم پادشاه را تبلیغ کرده مراجعت
میکند وکلای ملت فی الفور باتفاق رئیس خود بحضور پادشاه شتافته در محل معلوم
میایستند رئیس انها عرض میکند رحیم پادشاها با مر مطاع پادشاهی اجزای
پارلمنت عامه حضرت اقدس رئیس بجهة خود معین کرده اند و جهد را در میانه

انها اشخاصی بوده فی الحقیقه جامع تمام منصب عظیمی باندازه کفایت انها خشنود
در این ریاست را بحق شایسته اند و با وجودی که من خود مقر بعدم کفایت
خود هستم که دارید هر یک از انها قابلیت این شغل را بخواهد داشت
محض محبت قرعه این شغل جلیل را باسم من کشیدند و اگرچه بعد از مختلفه
من گوش استماع نداده اند ولی ما هم تمام گذشته اند در حقیقت امر بعرض
حضور همایون رسانند و حکم نافذ شهریاری را منتظر و مطیع باشیم احترام پادشاهانه
که در هر قلب ساده جا گیر است مانع از این است که هر وقت و بهر قسم
بپیش پادشاه را مخاطب ساخته مطالب خود را عرض نمایند و مخصوصه بجهة عرض
کمال آستان و نیکهداشت رئیس پارلمنت عامه اعلیحضرت پادشاه قابلیتی سوای
آن قابلیت و استعداد که در من است لازم است که مبتدی هستم که مایه کفایتی
من سبب تخریب امور عامه نشود حال پادشاه و دولت است
بشود خصوص در این اوقات که هر امری از امور کمال ملاحظه و دقت را
لازم است لهذا با کمال ... از خاکپای اعلیحضرت شهریاری استدعا
مینمایم که اجزای پارلمنت عامه را حکم و امر فرمایند که در کار خود باز دیده کنند

بیایند و من دیگری را منصوب نمایند بعد از اتمام این بیان وزیر عدلیه نظر بامر پادشاه
جواب میگوید پادشاه بیان شما را هم سنجیده و هم از روی عقل بوده و هم
متضمن معاذیر چندی بجهة معاف داشتن خود از منصب و خدمت ریاست پارلمنت عامه
با کمال دقت و در جواب اعلیحضرت پادشاه مرا مأمور فرموده بشما بگویم که اعلیحضرت
ایشان هیچیک از آن معاذیر را قبول نمیفرمایند اعلیحضرت شهریاری مدتی است
که در اوقات مختلفه استعداد و حسن کارگزاری شما را که از روی اخلاص و درستی و حزم بوده
بمحک امتحان آزموده اند اعلیحضرت ایشان میدانند که مدتی است شما در پارلمنت
با کمال مواظبت مشغول بخدمتگذاری بوده و الان بهر جهة شایسته این کار هستید
و نظر بهمین خدمت اهل پارلمنت عامه مثل شما شخص تمام عیار کاردانی را
بریاست معین کرده اند پادشاه نمیتواند که با انتخاب انها قلم کشیده صحه نگذارد
لهذا اعلیحضرت پادشاه تعیین انها را پسندیده و ریاست شما را قبول میفرمایند
بعد از اتمام بیان لارد چانسلر وقت رئیس پارلمنت عامه مکرراً عرض میکند
بنده قبله پادشاها از انتخابی که الطاف شاهانه شامل بر رد چنین معاذیر من است و خاطر خطیر
پادشاه به تجویز تحمل این بار گران با عزت علاقه گرفته است و اعتماد استعداد

و کاردانی من دارید اولاً تشکر از مراتب مرحمتهای شهریاری را فریضه خود دانسته
از قلبی که همیشه از خلوص عقیدت و صداقت خدمت نسبت باعلیحضرت و دولت متبوعه
خود مملو است شکر میکنم ثانیاً از تعیین شاهانه که مرا باین منصب جلیل سرافراز داشت
جسارت پیدا کرده بفضل باری تعالی در کمال دلگرمی بعضی معایب و نقصانهای خود
نهایت سعی و اهتمام را در فیصل دادن و انجام خدمات محوله بخود خواهم نمود
و هیچ شک ندارم که اعلیحضرت شما باموراتی که من چنان سخت گیری نکرده بلکه از
روی رأفت شاهانه بملایمت ملاحظه خواهید فرمود زیرا کار رئیس که خود پادشاه
قبول کرده است حال که در کار خود مستقل شدم نظر به تکلیف خدمتگذاری خود
از جانب اجزای پارلمنت عامه همه خدمتگذاران مخصوصه مستدعیم که عرایض آتیه را
قبول فرمایند اول بجهة اینکه امنیت و آسوده که مشغول خدمات خود باشیم باید
و عیال و نوکر و بستگان ما از محبوس شدن و بار تکالیف خارج از قانون معاف
باشیم ثانی در گفتگوی دیگر آزادی مطلق زبان را داشته باشیم سیم در صورت
لزوم حق تشریف بحضور را داشته باشیم چهارم بجمیع قرارهای ما حمل بر ان
معنی حقیقی و اجرا دارند امید که حضرت ... شما را در روی تخت پر

مقرر کرده است و هم چنین شما را وسیله کرده جمیع آرزو و آنچه ما را بواسطه اشما
عطا نموده سلطنت پرمنفعت و فتوحات عدیده روز افزون آمین بعد از اتمام
این بیان رئیس پارلمنت عامه لارد چانسلر نظر بامر پادشاهی رئیس مذکور را جواب
ناشیه میگوید شما اسپیکر و اعلیحضرت پادشاهی بیان مختصر و فصیح شما را شنید و مخصوص
وضع حسن اظهار این بیانات مطبوع خاطر اعلیحضرت پادشاه بسیار محظوظ شد از آن
الفاظ و تعبیراتیکه مفادش کلیه رضا و تسلیم با مراد پادشاهی بود و اینکه پارلمنت عامه
مثل شما شخصی را معین کرده است علامت واضح و دلیل قاطع است
در پیشرفت امور مملکت مخصوصه در این اوقات و بجهة این امور پادشاه و مملکت
چنین پارلمنتی و چنین رئیس پارلمنت لازم است زیرا نظر بمطالب آیه کریمه کتاب مقدس
آنکسی را بمانت بزرگ است اگر حال لازم است همه متفقاً قلباً و یداً بملک
به پادشاه در امور مملکت بکوشید دیگر از برای شما فرصت و موقعی میسر نخواهد شد که در تلافی
مافات را بکوشید در باب عرایض شما در امنیت کل آحاد اجزای پارلمنت
عامه از مجلس و سایر رحمات ویرانه و بجهة آگاهی بیان و اذن شرفیابی بحضور همایون
و هم چنین بجهة مجری داشتن تحقیقی قرارهای شما اعلیحضرت پادشاه مرا

مأمور فرموده اند بگوییم اعلیحضرت پادشاه جمیع عرایض شما را قبول میفرمایند چنانکه عرایض
پارلمنت عامه قدیم را قبول فرموده فصل پنجم در بیان شغل رئیس پارلمنت عامه
و رسوماتیکه تعلق بپارلمنت عامه دارد از قرار مذکور معلوم شد که رئیس پارلمنت عامه
ملقب است باسپیکر یعنی حرف زننده و قائل است در ابتدای هر پارلمنت که در هر شش
سال شش سال باشد معین میشود و سبب اینکه او را اسپیکر مینامند این است که هیچیک
از اجزای پارلمنت عامه حق ندارد که بپادشاه یا امنای سلطنت عرایض خود را عرض نماید
مگر آنکسیکه او را بریاست آن اجزا معین کرده باشند لهذا او را اسپیکر میگویند شغل او
هنگامیکه روی صندلی ریاست نشسته است ناظمی انجمن است و بس چنانچه هیچیک
از گفتگوهای پارلمنت مداخله ندارد فقط تکلیفی که در عهده است این است که اجزا را
در وقت خود خبر کند که عرایض خود را بدهند یا مطلب معوق مانده دیروز را انجام کنند
یا گفتگوی تازه را که قبل از وقت برئیس خبر داده بودند شروع نمایند و هم چنین اختیار کامل
دارد در نظم پارلمنت مثل اینکه اگر اجزا در بین گفتگو با هم بخشونت و تلخی سؤال و جواب
و مجادله نمایند رئیس میتواند حکم کند که آنها را ساکت بکنند و اگر چنانچه آنها بحرف
او اعتنا نکنند در مجادله خود ایستادگی نمایند رئیس میتواند آنها را در حبس پارلمنت محبوس نماید

و هم چنین از امتیازات او یکی این است که نباید هیچ امری در غیاب او بگذرد
بجز موقوف کردن پارلمنت را از روزی بروز دیگر و غیاب رئیس از وقتی است
که از روی صندلی ریاست برخواسته مثل اجزای دیگر در جای دیگر نشسته باشد
آنوقت رئیس میتواند بهر امری که میل داشته باشد مداخله کرده خیال خود را ذکر و بیان نماید
ولی بمحض اینکه روی صندلی ریاست نشست حق مداخله در امورات ندارد نشسته باید مشغول
شغل مخصوص خود بشود ریاست اجزای پارلمنت عامه منصب بزرگ پر زحمتی است
زیرا از آنجائیکه نباید هیچ امری در غیاب او صورت بگیرد رئیس باید همیشه در
مدت جلسه پارلمنت در پارلمنت حاضر و مشغول بکار باشد و گذشته از این
باید هر وقت و هر جا که باشد هر یک از اجزا که بخواهد او را ملاقات نماید بتواند
و اگر چنانچه از رئیس مصلحتی بکنند در خصوص امری باید رئیس بطور شایسته و حق و صلاح
آن اجزا را خیال خود را بیان نماید و هم چنین باید جمیع نوشتجات پارلمنت را
که همه متعلق بامور پارلمنت است خود او یک یک بخواند که مبادا سهوی در
نوشتن یا قرار انگاشته باشد و نسخه که در دفترخانه پارلمنت ثبت و جمع
نماید حتی روزهای شنبه هم که اغلب اوقات کار زیادی دچار نمیشوند که از د

او باید مشغول بملاحظه نوشتجات باشد و در شب اجزای پارلمنت عامه را بنوبه دعوت
ضیافت بدهد مختصر همین شخص که منصب ریاست پارلمنت عامه مخصوص باشد
دیگر نمی‌تواند دقیقه را از خود شمرده از کار غفلت نماید مقرری رئیس در قدیم سالی پنج هزار
لیره بود ولی در سال ۱۸۳۲ مسیحی و ۲۵۰ هجری چهار هزار لیره قرار دادند بعلاوه بعضی مخصوصات
که جمعاً سالی شش هزار و پانصد لیره میشود از آن قبیل سه هزار لیره حق ریاست و یکهزار
لیره مخارج ریاست و پانصد لیره خرج دفترخانه ریاست و چهار هزار لیره بمواجب
ریاست است گذشته از اینها اجزای پارلمنت بهر رئیس جدید در روزیکه او را
منتخب میکنند قریب بهزار و دویست مثقال طلا و نقره آلات از قبیل ظروف
تعارف میدهند شأن رئیس تالی شأن پرنس است یعنی امرا و اعیان مخصوصی
که حق او این است که درصورتیکه در پارلمنت قرعه بجهة قرار دادن امری بکشند اگر عدد
اسامی مساوی بیرون آید رئیس پارلمنت عامه میتواند اسم خود را بهر طرف که
میل داشته باشد بنویسد و البته بدیهی است که قرعه بطرفی در خواهد آمد که اسم رئیس
در آنجا باشد زیرا که عدد اسامی بیشتر میشود در قدیم وقت پارلمنت ظهر بود
از آن وقت شروع کرده قرارها از امورات را میدادند ولی از آنجائیکه وزرا

و سایر چاکران دولت همه مشغول شغل بعضی نمی‌توانستند در آنوقت حاضر شوند
وقت را تغییر داده حال سه و نیم و چهار بعد از ظهر است. از آنوقت الی پنج بعد از ظهر
اجزا مشغول بعریضه‌ها و آن و اذن طرح مسئله‌جات کاغذ و غیره پیشنهاد و از
پنج بعد از ظهر الی هر وقت که تمام شود حتی اگر صبح هم باشد مشغول بقرار دادن امورات هستند
اجزای پارلمنت بخلاف عمل متداوله فرنگستان در پارلمنت با کلاه می‌نشینند
ولی بجهة احترام رئیس در وقت ورود به پارلمنت در صورتیکه رئیس در آنجا حضور داشته باشد
در ملاقات اول رئیس کلاه را از سر برداشته دو مرتبه بر سر میگذارند و می‌نشینند
و این نیست مگر خواسته‌اند که در پارلمنت یکجا تکلیف درمیان نباشد. بعد از
حاضر شدن رئیس در پارلمنت کشیش مخصوص پارلمنت دعای مخصوصی را که بجهة
آن موقع مهیا کرده‌اند میخوانند بعد از اتمام دعا رئیس اجزای پارلمنت را شماره در آن وقت
اگر کمتر از چهل نفر حاضر هستند پارلمنت را تا روز دیگر موقوف میکند و این فقره
بسیار نادر است. رئیس و منشی او باید با زلفهای بلند عاریه که طرز قدیم آن است
و قبای مخصوص در پارلمنت بنشینند ولی اجزای پارلمنت با لباس متعارفی هم
چند نفر هم در چند موقع با لباس نظام خود باید [illegible] از آنجمله چهار نفر وکلای شهر

لندن است که در روز باز کردن پارلمنت تازه باید با لباسهای بلند و قرمز و شبیه
بخرقه آستین کوتاه بپارلمنت حاضر شوند و در آنوقت حق دارند که هم در طرف دست
راست رئیس بنشینند و موقع دیگر آنوقت است که یکی از اجزا جواب نطق
پادشاه را عنوان بکند و دیگری هم قول او شود و در آنوقت هر دوی آنها باید با لباس رسمی خود
باشند. اجزای پارلمنت عامه در طرح امور متعارفه بیشتر از یکدفعه با هم حرف نمیزنند
مگر در توضیح همان فقره و اکثر اوقات اجزای دیگر از خوف اینکه مبادا خیال تازه
بنظرش رسیده بجای توضیح فقره اولی میخواهد بیان بکند ممانعت کرده با آواز
بلند میگویند ذکر شد و بسته است. شخص در اینصورت نمی‌تواند که حرف بزند مگر حکم صادر
شود مگر قبل از عنوان مسئله اذن طرح آن حاصل شده باشد چنانکه باید قبلا اعلام بکند
که میخواهم چنین مسئله را طرح کنم که حکمی بجهة آن بکنم. بعد از گفتگوی زیاد اگر اذن حاصل کرد
می‌تواند مسئله را طرح کند و در روی آن گفتگو بکند و بالآخره اگر مناسب دیدند حکمی
بجهة آن صادر بکنند. تفصیل صدور حکم از اینقرار است. فرضا یکی از اجزا اذن
حاصل کرده و برئیس هم اطلاع داده است که فردا شب تفصیل فلان مسئله را بپارلمنت
خواهم آورد. در شب موعود شخص مذکور در کنار مجری ایستاده رئیس میرسد

در پشت جواب میدهد فلان رئیس خواهش میکند که آن شخص نزدیک آید
آن صورت را یکی از منشیان میدهد رئیس مطلب آنرا مختصرا در فهرست نوشته
شده است بلند میخواند و آنوقت میگذارد بجهة خواندن دفعه دویم هر وقتی که آن شخص
میل داشته باشد تعیین بکند. بعد از خواندن دویم رئیس سؤال میکند که آیا بجهة این فقره
مجلس عامه خواهید کرد یا اینکه مجلس مخصوص کفایت میکند. اگر چنانچه امر مهمی باشد
البته اجزای پارلمنت مجلس عامه میکنند که همه اجزا در آن خصوص گفتگو بکنند والا
اگر مطلب عمده نیست فقط بمجلس مخصوص اکتفا میکنند و آن مجلس مخصوص نیز از روی
قاعده رئیس و اجزا داشته باشد که درست بفقرات مندرجه آن مسئله رسیدگی
نمایند. در آن مجلس تغییر و تبدیل کلی داده میشود همه را بنظر رئیس کل میرسانند اگر
اجزای پارلمنت همه راضی هستند رئیس میگوید که این فقرات در روی کاغذ
پوست آهو نوشته خواهد شد و اگر باز اجزای پارلمنت رضایت خود را ظاهر ساختند
رئیس روز را معین میکند بجهة خواندن مرتبه سیم. بعد از خواندن دفعه سیم اگر
اجزای پارلمنت متفق القول راضی هستند رئیس روی آن نوشته
می‌نویسد که بنظر امرا برسد. در اجرای این گونه امور اکثر اوقات

منازعه و مجادله کلی درمیان اجزای پارلمنت اتفاق می‌افتد. جمعی
راضی بگذشتن فلان امر هستند و جمعی دیگر راضی نیستند و دلایل خود را ذکر میکنند
در اینصورت پارلمنت متفرق میشود یعنی جدا دو طرف میشود و این افتراق
نیز بر دو قسم است یکی آنکه بجهة امر تازه‌ایست که میخواهند قرار بدهند و جمعی از
اجزا راضی نشده صلاح نمی‌بینند. در اینصورت آنهائیکه راضی هستند
از اطاق پارلمنت بیرون رفته در راهرو می‌ایستند و آنهائیکه صلاح نمی‌بینند
بطور سابق در جای خود نشسته‌اند. قسم دیگر آنکه افتراق پارلمنت بجهة فقره مطلب
قدیمی است که در پارلمنت ذکرش شده است. در اینصورت جماعتی که صلاح
نمی‌بینند بیرون رفته دیگران در جای خود می‌نشینند. در هر دو صورت منشی رئیس
آنهائی را که بیرون رفته‌اند شمرده اگر عدد آنهائیکه از عدد آنهائی است که
در جای خود نشسته‌اند بیشتر است حرف آنها مجری و عمل بطور نیت آنها میکنند
والا فلا و همیشه در وقوع چنین افتراق مقام تماشاچی که در محل مخصوص بجهة
آنها نشسته‌اند باید از پارلمنت بیرون بروند که در پارلمنت
بجز اجزای پارلمنت کسی خارجی نباشد و این فقره را محض بجهة این قرار

قرار آمده اند که حالا اجزای پارلمنت بجهة حضور داشتن رفقا و طرفدارهای انها
جسور شده از اجرای حق صرف نظر نکنند و اگرچه این احتیاط را بعضی معتقدین
نه انسته میگویند اگر حضور تمام اجزای پارلمنت را مجبور بکنند بیرون کردن انها
از پارلمنت نیز مثمر ثمر نمی شود زیرا فردای همان شب جمیع گفتگوهای پارلمنت را
بدون تغییر حرفی در اکثر روزنامجات منتشر میکنند و همان اشخاص هم در
وقت وقوع فقرات در پارلمنت حضور داشت. از دیگران بیشتر طالب
دانستن آن مطلب بعد از قبل الی آخر فقرات مذکوره در پارلمنت را مطالعه
میکنند که از طرز حرکت و گفتگوی فلان مطلع شوند پس اگر آحاد اجزای
پارلمنت ملاحظه انگونه چیزهایی را بکنند حضور و غیبت مردم در پارلمنت
علی السویه بعد باید هر انده فهمید و گفتگوهای او را حرف بحرف چاپ کرده
بنظر مردم میرسانند ولی این دلیل واضح از روی قاعده حکمت و تجربه
معلوم گشته الان خدای تعالی در چشم اثر و جاذبه مخصوص خلق فرموده است که
رفع از ان بجز ترک و دفع نظر چیز دیگر ممکن نیست لهذا در وقت افتراق
پارلمنت نصفی صاحب رای و نصف دیگر برخلاف انها هستند

و هر یک از انها باید بطور حق و صلاح مملکت خود عمل بکنند بهتر از
آنها را بحال خود واگذاشته ترغیب نکنند. خارجی در میان نباشد
یکی دیگر از رسوم پارلمنت عامه این است که هرگاه شخصی را بوکالت
منتخب نمایند مقرر گشته حتی اگر بدون رضایت آن شخص باشد دیگر نمی تواند از ان شغل
خود استعفا بدارد و اگر چنانچه در روزیکه اسامی وکلا را می شمارند حاضر نشده
او را در مجلس پارلمنت محبوس میسازند تا انکه یک دیگر واسطه
او شده از حبس خلاصش بکنند و مخارج ایام حبس روزی شش لیره
الی ده لیره است که بنظر ایشان وکالت آن شخص محسوب خواهد شد
لهذا آن شخص منتخب مجبور را باید الی انقضای مدت پارلمنت شش
سال باشد در پارلمنت مشغول خدمتگذاری باشد مگر آنکه جهة معین و برهان
واضح داشته باشد که دلیل بر عدم کفالت او باشد یا آنکه فراش شش یا
گری محل مخصوصی را که در ایالت یکسن هم است و موجب ماموریت آن شغل
سالی یک لیره است قبول بکند بهتر از ان ماموریت با وزیر عدلیه است
و هر کس که بسته عاقبت باید با وظائف شود. در این صورت می تواند خود را از زحمت

و تحمل بارگران وکالت پارلمنت آنچه که معاف باشد فصل ششم
در بیان رسومات پارلمنت امرا است در فقره باز کردن پارلمنت ذکر شد
که پادشاه باید در پارلمنت امرا آمده بیان خود را در انجا ذکر بکند بعد از اتمام بیان
پادشاه و مراجعت او از پارلمنت وزیر عدلیه که رئیس دائمی پارلمنت امرا است
یک یک را بقاعده معموله قسم صداقت و خلوص عقیدت آنچه پارلمنت را
تا چند روز موقوف میکند و اگر چنانچه اجزای پارلمنت امرا قبل از انکه
قسم بخورد در مطلبی گفتگو نمایند جمیع مایملک او از تحت تصرف او بیرون رفته
مال دیوانی شود و این محض این است که اجزا در خوردن قسم اهمال نورزند
وزیر عدلیه که رئیس پارلمنت امرا است بخلاف رئیس پارلمنت عامه
همیشه که لقب ریاستش لارد کیپر است یعنی محافظ زیرا مهر بزرگ پادشاه در نزد
او است و بخصوصه وقتی که در پارلمنت در مقام ریاست نشسته است مهر و گرز طلا
باید پیش روی او باشد و در وقت حرکت در پارلمنت بجهة اخذ حکم پارلمنت عامه
کیسه مهر پادشاه در مقابل سینه او آویخته باشد رئیس پارلمنت امرا بخلاف
رئیس پارلمنت عامه می تواند در هر مطلبی که بمیان آورند گفتگو کند خیال خود را

ذکر کند ولی در وقت گفتگو کردن باید از جای ریاست برخواسته در محل دیگر
که مخصوص او است بشکل سایر اجزا ایستاده بیان کند مکان ریاست پارلمنت
امرا روی تشک پشمی است بخلاف مکان رئیس پارلمنت عامه که بجهة او
صندلی مخصوصی گذاشته اند و سبب نگاهداشتن تشک پشمی است که در قدیم که
تربیت انگلیس ها بدرجه کمال نبود نیم تخت و تشک را نمیدانستند که چه چیز است
و چه طور میشود و بجهة استراحت بزرگان خود همیشه پشمی استعمال میکردند چنانچه
الان در اکثر جاهای مشرق زمین تشک پنبه و پشمی استعمال میکنند و بجهة حفظ
رسوم و آداب قدیم و بجهة بالا آوردن درجه تربیت حالت در انوقت حال در پارلمنت
مکان رئیس را روی تشک پشمی قرار داده اند که همیشه حالت قدیم خود را فراموش
نکنند فرق زمان حال و ماضی را ببینند و سبب ترقی را نیز فهمیده در دوام و استحکام
آن سبب بکوشند رئیس در هنگام اجرای تکلیف ریاست همیشه باید بالباس
قضاة که لباس رسمی او است باشد اجزای پارلمنت امرا بخلاف اجزای
پارلمنت عامه لازم نیست که رئیس خود را مخاطب ساخته مطلب خود را ذکر بکنند بلکه
باید اجزا را مطلق مخاطب ساخته ادای مطلب نمایند و در جواب یکدیگر باید

۴۰ اسامی یکدیگر را با اسم و رسم ذکر نکنند زیرا که هتک احترام ایشان است اگر در
هر مطلبی اسم لوردها یکدیگر را ذکر نکنند به جهت این قرار داده اند که در جواب بیان بگوید
لارد ... که آن حرف زده یا مرکوئیس که قبل از این لارد حرف زد
و در بیان کردن قواعد پارلمنت امرا و پارلمنت عامه چیزی که نتیج است
که بیشتر از یکدفعه نباید حرف بزنند کسانیکه در پارلمنت امرا هیچوقت نمی توانند
در مسئله مطلبی حرف بزنند و خیال خود را ذکر کنند قضات هستند که در آنجا حضور
دارند و اگر چنانچه یکی از اجزای پارلمنت بخواهد از آنها سئوالی بکند اول
باید از اهل مجلس اذن تکلم آنها را گرفته بعد تکلم بکنند و قضاة مذکور بخلاف سایر اجزا
که با کلاه می نشینند باید سر برهنه بنشینند و همیشه با لباس قضا در آنجا حاضر شوند
صدور حکم در پارلمنت امرا بعینه از همان قرار است که در پارلمنت عامه ذکر شد
مگر اینکه اکثر اوقات در خواندن اول و سیم چندان مجادله نمی کنند ایرادات
که باید بگیرند همه در خواندن دویم است زیرا در خواندن اول ایراد درستی
نیست که بگیرند به جهت اینکه اول باید از مضمون مطلع بشوند بعد ایراد بگیرند
و در خواندن سیم نیز ایراد را بی ثمر میدانند زیرا در اول و دویم همه رسیدگی بطلانش

پس

۴۱ پس هر کس که ایرادی داشته باشد در وقت خواندن دویم باید ذکر بکند بعد از آن
مطلب را درست مطلع شده و بطور شایسته رسیدگی کرده و دیگر ایرادی در میان
نیست آنوقت اگر عنوان مسئله در پارلمنت امرا شده است صورت مسئله را
بضمانت چند نفر از صاحب منصبان خزانه به پارلمنت عامه میفرستند که به صحه
و صوابدید آنها برسد و هیچوقت اجزای پارلمنت امرا حامل صورت
حکم به پارلمنت عامه نمی شود زیرا که ایشان اجزای پارلمنت امرا اجل از این است
که حامل حکم بشوند بعد از رسیدن صورت حکم به پارلمنت عامه باید از نو شناسند که
حکمی است که عنوانش در اینجا شده است فقره بفقره مطلبش را رسیدگی نمایند
اگر قبول کرده و صحه گذاشتند آنوقت باید صورت حکم را به حضرت پادشاه بفرستند
که به صحه پادشاه هم برسد والا اگر قبول نکردند رد میکنند آنوقت مجلس که چند نفر
از طرفین در آن مجلس حاضر شده گفتگو میکنند و در این مجلس درجه شان اهل عامه
و امرا معلوم میشود که بچه اندازه است آنهاییکه اهل پارلمنت امرا هستند
همه با کلاه می نشینند و آنهاییکه اهل پارلمنت عامه هستند همه سر برهنه در مقابل
آنها می ایستند و با هم گفتگو مینمایند اگر اهل مجلس عامه راضی نشدند آن حکم بکلی

۴۲ باطل شده بزمین خواهد افتاد تفصیل صحه کردن پادشاه از این قرار است که اگر
اجزای دو پارلمنت در باره حکمی متفق الرأی شدند صورت آن حکم را به حضرت
پادشاه فرستاده که به صحه او هم برسد پادشاه حق دارد که اگر مطالب آن حکم موافق خیال
او نشد آن حکم را رد نماید و به جهت رد کردن چنین حکمی هیچوقت پادشاه مجبور نیست
که اقامه دلایل و براهین چندی نماید فقط می نویسد که پادشاه مطالب حکم را
ملاحظه خواهد کرد و این فقره دلیل بر اکراه خاطر پادشاه است بعد از آن حکم باطل میشود
چنانکه جارج سیم در سنه هزار و هشتصد و شش مسیحی مطابق سنه ۱۲۲۱ هجری حکم
آزادی کاتولیکهای انگلیس که متوقف در خاک انگلیس را رد کرده قبول ننمود
ولی از این قبیل امور که پادشاه حکم را رد کرده قبول نکند کمتر اتفاق می افتد
و اگر بخلاف سابق پادشاه راضی بصدور آن حکم بوده باشد اگر آن حکم متعلق بامور عامه باشد
پادشاه رضایت خود را باین طور می نویسد پادشاه میخواهد که چنین بشود و اگر چنانچه
آن حکم متعلق بامور غیر عامه باشد می نویسد چنانچه خواسته شده است بشود بعد
از آن سواد آن حکم در دفتر پارلمنت ثبت و قانون جدید مملکت میشود و اگر چنانچه عنوان مسئله
در پارلمنت عامه شده و از صحه و صوابدید همه اجزای پارلمنت گذشته باشد باید

باید

۴۳ آنرا به پارلمنت امرا بفرستند که بصحه آنها هم برسد حامل آن حکم محض احترام امرا
باید چند نفر از اجزای پارلمنت عامه باشند اشخاص مأمور بابلاغ حکم بعد از تحصیل اذن
دخول از امرا وارد مجلس شده در کنار درب اندرونی ایستاده و سه تعظیم بوزیر میکنند
و میگویند که حکمی است که پارلمنت به جهت ملاحظه امرا فرستاده آنوقت وزیر عدلیه از جای برخاسته
نزد آنها میرود بعد از آنکه حکم را از آنها گرفت مأمورین باز تعظیم کرده مراجعت میکنند
وزیر عدلیه فهرست حکم را بلند میخواند و طرز رسیدگی او نیز بعینه بهمان نهج است
که در پارلمنت عامه ذکر شد پارلمنت امرا بخلاف پارلمنت عامه نمی تواند
شروع بکار بکند مگر در وقتیکه چهل نفر از اجزا حاضر باشند میتوانند در صورت حضور
وزیر عدلیه و دو امیر و یک نفر رئیس دین شروع بکار کرده بامور رسیدگی نمایند یکی
دیگر از رسوم پارلمنت امرا که مغایر است با رسوم پارلمنت عامه آنکه این است
که در قرعه کشیدن اول شروع از آزادههای کم شأن میکنند و در آزادههای معتبر
قرعه را تمام مینمایند و در حین قرعه کشیدن جمیعاً در جاهای مخصوص خود نشسته اند
و هر یک بزبان خود میگوید راضی یا ناراضی بعد از اتمام قرعه آنهاییکه راضی گفته اند
باید از جای خود برخواسته پشت دست انداز بروند و دیگران در جای خود

۴۴ مستقل نشسته‌اند اگر عده راضی گوینده‌ها و ناراضی گوینده‌ها مطابق در آمدند آن کار نمی‌گذرد
بعینه شبیه اینست که گویا عده ناراضی گوینده‌ها زیادتر بوده ولی زیاده از عده وکلا باشد
البته بطرز دلخواه انها آن حکم گذشته خواهد شد   فصل هفتم در تعیین موارد و
اجزای پارلمنت از قاعده پارلمنت تجاوز کرده‌اند اگر چه ذکر شد هر جزی
پارلمنت باید جمیع رسوم پارلمنت را کما هو حقه بعمل آورده تجاوز نکند ولی
موارد چندیست هر اجزای پارلمنت رسوم پارلمنت را بخلاف قاعده
موضوعه استعمال کرده است یا بکلی ترک کرده‌اند یا اینکه تغییرات کلی در اساس
انها داده‌اند   از آنجمله اولا عدم اذن دخول و حضور مردم خارجی در پارلمنت است
هر با وجود تصریح آن اولا جای مخصوصی بجهة مردم تماشاچی معین کرده‌اند ثانیا
جای معینی بجهة سفرا و اتباع انها مقرر کرده‌اند هر اگر کسی میل داشته باشد هر شب بیستون
در آنجا رفته وضع قرار و مدار امور را بر این معین مشاهده نماید ثالثا جای دیگری بجهة
روزنامه نویسان معین کرده‌اند هر یک با قلم و کاغذ و مرکب حاضر شده
گفتگوهای پارلمنت را فی الفور نوشته و با تیلگراف هر بجهة همان کار در پارلمنت
کشیده‌اند بدار الطباعه خبر آنها را چاپ میکنند عده روزنامه نویسان از قرار که

مصنف

۴۵ مصنف ملاحظه کرده است الی پنج نفر است   رابعا اینکه اجزای پارلمنت
بخلاف رسم پارلمنت هر کس باید در جای خود نشسته باشد در جای دیگری می‌نشینند
بدون اینکه هیچگونه تخلف را منظور بدارند خاصه یکی از قرارهای پارلمنت امرا
این است هر شب پارلمنت عامه باید قبل از شروع بکار دعای مخصوص انرو قرا
بخوانند و اگر کسی از اجزا در انوقت حاضر نباشد نظر برتبه و شان او جریمه میشود
چنانچه اگر بارن یا پرنس دین باشد هر دفعه یک شلن و اگر شاهنشین جلیل القدر شاه
مذکور باشد هر دفعه ده شلن و اگر بجای اینکه دیر کند هیچ در انروز یا شب حاضر
نشود و در وقت حضور عذر کافی هم نداشته باشد هر دفعه پنج شلن جریمه میدهد اما آن
شخواه را الفقرا میدهند ولی حال هیچ جریمه از کسی هر در پارلمنت حاضر نشود یا اینکه
هیچ حاضر نشود جریمه نگرفته باز خواست هم نمیکنند و اگر چنانچه این حکم را در
بعمل میاوردند گذشته از اینکه رسوم پارلمنت را بکار آورده بحالت فقرای
انگلیس و از حد و حصر خارج است نیز مراعات و کمکی میکردند سادسا اینکه هیچ
یک از اجزای پارلمنت امرا باید بدون اذن از اجزای پارلمنت عامه
داخل آنجا نشود و در این اوقات متصل امرا و اجزای پارلمنت امرا

۴۶ بدون اذن از در مخصوصی هر در ایوانیچه هر پارلمنت بازی شده داخل شده
و خارج میشود   فصل هشتم در بیان اجرا اعمال حکم و قانون عبارت
از پادشاه هر دایره او باشد فقره وضع قانون و حکم هر عبارت از پارلمنت
باشد از قراری هر ذکر شده معلوم کرده هر پادشاه مع امرا و وکلای ملت نشای
و حکم میکنند و پادشاه یکی و اینکه پادشاه مخصوصا مامور کرده است آن قانون
و حکم را مجری میدارند تفریق این دو فقره اصل مطلب و میزان ترقی و خیر
ملت و مملکت است زیرا تاریخ ملل گذشته دلیل قوی براثبات
این ادعاست چرا میل و فطرت انسانی همیشه براین است هر گاه
در اجرای امری اقتدار کامله صاحب شد بجز اینکه اطاعت و تبعیت
بهوا و هوس نفسانی شخصی بکند هیچ آرزو و خیال دیگر نخواهد داشت
که لجام اختیار بالاتر از تسلط تامه قادر انداست برجان حیوال جمیع اهالی و اداره
مملکت است هر رفاه حال و آسوده بلکه جان و زهره و نفخا عیش از بزرگ و کوچک
از عاصی و مطیع از صادق و خائن بسته و متعلق باراده و امر مطلق او باشد
اگرچه اینجا بهترین وجه با بعضی دیگر طینتش و صافی نیتش و وسعت همتش هیچ

حرف

۴۷ حرفی نباشد زیرا حاضر اجوبه این صفت مخصوص باری تعالی است و دیگری را
یارای آن نیست هر از خیال بگذراند پس در صورت عدم امکان حاضر اجوبه
شدن یک پادشاه اگرچه عادل و رحیم و کریم باشد چگونه می تواند با مورات
یومیه بلکه آتیه مملکتی بطور شایسته رسیدگی نماید هر هم مظلومان را از ظالمین حفظ
بکند و هم مملکت خود را برابر با ممالک دیگران نگاهدارد سهل است بلکه بهتر
و منظم تر بکند فرضا تصور میکنیم هر پادشاه بسیار عادل و مهربان است
و نیت را از میان برداشته بهر اعلی و ادنی حکم بارالها است هر عرایض خود را
بدون واسطه دیگری باطلاع پادشاه برسانند هر به تعطیل وقت رفع
ظلم از مظلوم و احقاق حق بمستحق نشود و هم چنین تصور میکنیم هر مملکتی مثلا ده هزار مظلوم
است هر جور بی اندازه و بی انصافی بی نهایه در حق انها شده است در این صورت
اگر چنانچه پادشاه از جمیع امورات مملکتی صرف نظر کرده مشغول باجرای عدل
و دادرسی شود و هر روز به نفس نفیس خود بعرایض ده هزار نفر برسد اولا
سالی و نه با طول میکشد هر پادشاه بعرض شخص آخری برسد   رفع ظلم
از او بکند و بدیهی است حالت کسی هر سال پشت طاقت نیست آتیه شت و بنا

٤٨ شب معطل بعد بعد از صد سال دیگر چگونه خواهد شد ثانیاً در مملکت هر روز وقایع
اتفاق می‌افتد البته بعد از اتمام آن ده هزار نفر ده هزار نفر دیگر خواهند بود
وثالثاً امور مملکت داری نه تنها بعرض معدود رسیدن است هزار نکات
باریکتر از مو در میان است که با هزار افکار دقیق و عمیق باید آنها را دریافت
و بعمل آورد و حال آنکه پادشاه در این مدت طالب موضوعیت
و مولفت شغل برادری ملت بعد است پس باید لااقل می‌گفتیم که اکثر
قوت نباید در انگشت یکنفر باشد و اگر بگوییم که هیچ پادشاه ظالم نیست
غلط محض است چگونه میشود که جماعتی را بدون بزرگ و رئیس و صاحب اختیار رها
بحالت خود واگذاریم حالت ملت بعینه حالت گله گوسفندی را می‌ماند
که اگر شبان کاردان عاقلی داشته همیشه در صحرای خوب و چمن مرغوب
و مرتع های پر آب و علف بدون خوف گرگ و پلنگ چرا کرده
تعیش میکنند و در اندک زمانی هم تعدد خود فزوده و هم شبان خود که پادشاه باشد
منفعت گرفتی میرسانند لاکن اگر شبان زیرک با تهور آمیخته نباشد یکطرف
از کثرت جور یکطرف از قلت معاش که بواسطه عدم امنیت و تجارت

وغیره است

٤٩ وغیره است و یکطرف از عدم نظم داخله مملکت و پادشاه و وزرا و اهالی ناس
که همه شبیه یکدیگرند روز بروز عدد اشخاص کم شده تجارت و زراعت که
نتیجه کثرت اشخاص است بکلی موقوف میشود ولابد بوجه شخواه ثقه مملکت که حکماً
از آن در فقره سابق صحبت میشود یکی از نیست فایاب میشود و با این حالت
البته بدون شک ظاهر و لایح است که اگر دشمنی بجهت مملکت پیدا شود مملکت
از حفظ و دفاع خود عاجز خواهد آمد پس وجود پادشاه بحکم ضرورت واجب است
حال اگر قدرت را از پادشاه گرفته بوزرا یا دیگران بدهیم باز همان فقره اول
خواهد شد نهایتش منظر التغیر داده ایم اثر و نتیجه که در جای خود باقیست
پس اهل انگلیس از روی دلایل معلوم کرده اند که دولت باید حکماً عبارت
از دو فقره باشد یکی دستگاه انشای قانون و حکم که پادشاه و رعیت همه بالسویه مطیع
آن قانون باشند و دیگری دستگاه اجرای آن قانون و حکم و این فقره آخر
تکلیف خاص پادشاه است که نظر باینکه ارجاع قانون را حفظ کرده و بطور شایسته
و صلاح دید مملکت مجری داشته قرار این دو فقره مذکور را چگونه باید که موافق
شان پادشاه باشد و هم مطابق صلاح مملکت قرار اینگونه امور فی الحقیقه

٥٠ اول قدری صعب بلکه محال بنظر می آید لاکن بعد از جزئی ملاحظه و دقت در وضع
قرار فقرات انشای قانون و حکم و اجرای قانون و حکم که الآن در انگلیس معمول است
معلوم میشود چنین که آن صعوبت برداشته است مثل آن بعینه ترازو را میماند که اگر
در یک کفه زیادتر بگذاریم کفه دیگر بجهت سبکتر بودن از دیگری و بقرار اسکند او
و اگر بعکس بکنیم همچنین نتیجه را بعکس خواهیم داشت پس باید میزان را طوری
برداشت که هیچ جهه کم و زیاد گذاشته نباشد چنانکه فی الحال در انگلیس تجارت
اولاً دولت را سه قسمت کرده اند عبارت از پادشاه و امرا و رعایا باشند
و هر دولتی لابد از این سه فقره خالی نیست مگر جمهوری ذکر و وضع و طرز آن مقصود
نیست ثانیاً پارلمنت برقرار کرده اند عبارت و مشتمل از این سه فقره مذکور باشد
و بهریک از این سه قسمت حق و تکلیف مخصوصی داده اند چنانکه در تمیزات
اجزای پارلمنت ذکر شد از آنجمله حواله مالیات مطلق و مخارج یومیه
و نگاه داشتن لشکر بسته بمیل و رضایت و تعیین اجزای پارلمنت عامه است
که وکلای رعایا و ملت است از طرف دیگر پادشاه حق دارد حکمی را که از پارلمنت
صادر میکنند رد کرده قبول نکند و در اینصورت آنحکم باطل و عاطل خواهد ماند

و هم

٥١ و همچنین اگر پادشاه میل داشته باشد میتواند که پارلمنت و اجزای پارلمنت
منصوب را معزول کرده مجدداً اجزا نصب کند پس باید هریک از این
سه قسمت از حقوق خود تجاوز نکرده موافق قاعده معموله در انجام امورات
و تکالیف محوله بنحو کمال سعی و اهتمام را بعمل بیاورند و در اینصورت که
از پارلمنت صادر میشود قانون صحیح بعد برضایت هر سه طرف صادر شده است
و کلیةً مجبور باطاعت آن قانون هستند و لهذا هیچ وقت نمیشود که
کاری بکنند که یکجا خلاف صلاح خود و مملکت باشد و از این سبب دولت موجب اینهمه
شهرت و حشمت و مملکت انگلیس از باختر الی خاور قریب بوسعت
مملکت بجهه آن شده است بمثل دولت روس آفتاب در خاکش غروب
نمیکند مکرر اشخاص که چیزدان اطلاع از حالت اداره حکومت انگلیس
نداشته اند بحث و سؤال کرده اند که چگونه میشود که پادشاه با این حقوق
و قدرت و اینهمه تغییرات با این اوضاع نداده است جواب اولاً
بسیار پادشاهان و اشخاص بوده اند که خواسته اند تغییر بدهند لاکن جز خرابی حاصل
و نتیجه دیگری ندیده اند ثانیاً در اول امر پارلمنت عبارت

ازینقرار آنچه مخارج یومیهٔ پادشاه مع عدد و مخارج لشکر را معین بکند و هم چنین
در صورت لزوم میتواند عدد لشکر را کم بکند چگونه پادشاه میتواند تغییری بقانون
و وضع حکومت بدهد و گذشته از اینها هم قدرت و حقوقاتی که پادشاه را
هست از دو تغییر اوضاع پادشاه را پادشاه نگفته است و مجبور از اجزای ستاوز
از حقوق خود حق سلطنت از دو قوه‌اش هیچ تخلف بقانون مملکت بکند اما
مجرم مشود و حال آنکه اگر با ملاحظه بقانون مملکت در سلطنت تا ذیل باشد
در صورت وقوع امر خلافی او مجرم نشده وزرای او مجرم میشوند چنانچه الآن هم
وجه پادشاه را در مملکت بخلاف قاعدهٔ سابق پاک از جرم و خیانت
ملتی دانسته وزرای او از هر جهت ضامن هستند و در صورت وقوع چنین
حرکتی بسته وزرا تنبیه میشوند نه پادشاه مختصرا در عهدهٔ پادشاه است که بامورات
اجرای قانون موافق قاعده رسیدگی نماید و چون پادشاه بنظر بالای فوق
نمی تواند شخصا به هر امری از امور داخله و خارجه و لشکر و غیره و غیره برسد
رتق و فتق این امور را بدفترخانهٔ خاصه رجوع میکند فی الحقیقه رئیس دفترخانه
هم صدر اعظم هست باید از عهدهٔ نیک و بد جمیع امورات برآید با صدر اعظم است

و وزرای دیگر را تعیین که هر امری را بوزیری بسپارد فصل نهم تفصیل دفترخانه
خاصه که بینت کونسیل میشود چنانکه ذکر شد دولت انگلیس عبارت از دو
دستگاه است یکی دستگاه انشای قانون و حکم و دیگری اجرای قانون و حکم است
و اولی بسته بپارلمنت و ثانی بوجه پادشاه لازم می آید چند سطری در تفصیل این
دفترخانه و امورات متعلقه بان ذکر شود این دفترخانه مجمع اقتدار و اختیار دولت
انگلیس است زیرا که رئیس آن صدر اعظم و اجزای دیگرش وزرای دیگر است
چون خوب و بد امورات در عهدهٔ صدر اعظم است تعیین و نصب سایر وزرا نیز
نیز با اوست ازانجمله ادارهٔ امور داخله و خارجه و شهرها و مالیات و لشکر بحر و بر و غیره
و غیره کلیةً با این دفترخانه است این دستگاه اگرچه بنحوی خود مستقل است لاکن
همیشه پارلمنت حق این را دارد که در امور این دفترخانه مداخله بکند چنانچه در صورت
عدم رضای پارلمنت از شخص صدر اعظم آن شخص را بمنصبی منتصر نمی تواند بکند نصب
این وزرا جمیعا بسته و متعلق بنصب صدر اعظم است زیرا بمحض آنکه صدر اعظم
استعفا کند یا آنکه معزول شد وزرای دیگر نیز معزول و بیکار هستند تا آنکه
صدر اعظم جدید رهان بارها بمنصوب نماید یا آنکه اشخاص دیگر را بجای آنها تعیین نماید

این دستگاه که کبینت کنسیلش هر روز یا چند روز یکدفعه جمع شده پادشاه نیز حضور داشته
باشد بازجمع شده قرار و مدار امورات را میدهند فقط تفصیل امورات را حکما
بعرض پادشاه باید برسانند و اجازه بجهت برقراری آن امور حاصل بکنند و چون
پارلمنت حق دارد بامورات این دستگاه که هم صدر اعظم و هم سایر وزرا که در کار
و شغل دولت مامور هستند در هر دو پارلمنت جا دارند که در وقت جستجو و تفتیش
در امری از امور تعطیل و اهمال نمایند رئیس کبینت کنسیل همیشه ملقب
به دو لقب است یکی اسمی و دیگری رسمی لقب اسمی او خزینه دار یا معیر الممالک
یا مستوفی الممالک است زیرا که در امر مالیات و وجوه خزانه و مخارج پادشاه
او باید رسیدگی نماید و لقب رسمی او صدر اعظم زیرا که رئیس جمیع وزرای دولت
انگلیس است الآن رئیس کبینت کنسیل و صدر اعظم جناب لارد پالمرستن است
هشتاد و یک سال دارد پیش از این هیجده سال وزیر جنگ بوده بعد از آن یکدفعه چهار
سال و یکدفعه شش سال وزیر امور خارجه بوده دو مرتبه استعفا کرده تا در زمان صدارت
عظمی لارد جان رسل که الآن وزیر امور خارجه است مکرر بوزارت امور خارجه
منصوب شده و شش سال وزارت کرده بعد از آن بوزارت دو دفعه منتخب شده سال

سه سال وزارت کرده ما در سنهٔ ۱۸۵۵ بخلعت صدارت عظمی مخلع شده بعد از سه سال
صدارت استعفا داده ما در سنهٔ ۱۸۵۹ مکررا بصدارت عظمی منصوب و فی الحال در کار خود
برقرار است   اجزای کبنت کنسیل و وزرای دولت انگلیس میباشند
با درجات متعلقه بانها از اینقرار است اول صدر اعظم است که تفصیلش ذکر شد
دویم لارد هی چانسلر است که الآن لارد وستبری است شصت و پنج سال دارد
و اجرای شریعت و قانون در مملکت انگلیس میکند ناظم پارلمنت امرات و هم
چنین پادشاه در وقت لزوم با او در امر دین مشورت میکند سیم لارد پریزدنت
آف کنسیل است که الآن ارل گرنویل است پنجاه سال دارد چهارم لارد پریوی
سیل است یعنی مهردار خاصه الآن دیوک آف ارگیل است چهل و دو سال
دارد پنجم   یعنی معیر الممالک که الآن   و پنجاه و چهار سال دارد ششم
وزیر امور داخله است الآن سر جارج گری شصت و شش سال دارد هفتم وزیر امور
خارجه است الآن ارل رسل است و هفتاد و دو سال دارد هشتم وزیر امور توابع
الآن دیوک آف نیوکستل است و پنجاه و چهار سال دارد نهم وزیر جنگ است
الآن ارل دگری است و سی و هشت سال دارد دهم وزیر هندوستان است الآن

شصت و پنج سال دارد   یازدهم وزیر بحریت آلدن دیوک آف سمرسیت
شصت و یک سال آنه   دوازدهم وزیر تجارت ستانلی   پنجاه و
سال آنه   سیزدهم رئیس امور فقرات آلان ملهم دیلیرست شصت و سه سال آنه
اگرچه این وزرای مذکور هر یک دفترخانه علیحده داشته در شغل و کار
محوله بنحو کمال استقلال را دارند لکن نباید هیچوقت فراموش بکنیم که کلیه
شیران علم را مانند جمله‌شان از بابا شده و مدام رای و خیال‌شان یکبار
موافق و مطابق رای و خیال صدر اعظم بوده بکلی در حکم و فرمان او هستند
و بعبارت اخری جمیع وزرا در هر جزئی و کلی بصلاح و صواب دید صدر
اعظم عمل کرده قدمی از جاده متابعت او خارج نمی‌گذارند   فصل دوم
در بیان قدر مالیات و مخارج مملکت انگلیس مالیات مملکت انگلیس و بریتا
نیای کبیر دارا باشد از سنه ۱۷۹۴ الی سنه ۱۸۵۶ مسیحی تغییرات کلی کرده است
و این تغییرات دائماً البته متعلق بحالت مراوده دولت انگلیس
با سایر دول فرنگستان و حال این تغییرات مالیات مبلغ شده بال [illegible]
دولت میشود   چون مقصود از ذکر این رساله همیشه این بوده که حکمت خود را

از حالت مملکت انگلیس و اداره آن مستحضر و مطلع بسازیم و کماینبغی در هر شعبه از شعوق
تفصیلی بیان و ذکر نشود و شجره مقصود باور نگردد لهذا از آن ثمره بهره نبرده‌ایم
لابد بایستی قدر قوه از اینکه اگرچه حالت مالیات و طرز خرج و ازدیاد آن را
درست برشته عرض درآوریم   جمیع مالیات مملکت انگلیس در سنه ۱۷۹۴ هشت
ملیان و در سنه ۱۷۷۶ مسیحی ده ملیان و ربع ملیان لیره انگلیس از قرار پست و قرن
بوده است و از آن وقت محض بجهة وقوع جنگهای مختلف و کثرت منفعت قروض
دولتی سال بسال مالیات رو به تزاید گذاشت تا آنکه در سنه ۱۷۹۳ هفده ملیان
و پنج لیره انگلیس شد   در این سنوات بواسطه شورش فرانسه اتفاق افتاد و در آن ضمن
نیز جنگ در میانه دولت انگلیس و فرانسه ما شروع گردید چون این جنگ بخلاف
رای ملت بلکه چند فتح نمایان هم کرده بود ملت از روی میل و رغبت هر قدر
دولت بر مالیات می‌افزود میدادند که پادشاه بتواند در آن جنگ استیلا بگیرد
لهذا مبلغ مالیات از سنه ۱۷۹۴ الی صلح که در سنه ۱۸۰۱ مسیحی اتفاق افتاد
از هفده ملیان و نیم به بیست و هشت ملیان رسید و از سنه ۱۸۰۲ الی ۱۸۱۶ که صلح
بکلی قرار گرفته بود مالیات تزاید گرفته به هفتاد و شش ملیان و هشتصد و سی و چهار هزار لیره

و چهارصد و نود و چهار لیره انگلیس رسید که مساوی یکصد و شصت و نه ملیان و سی و پنجهزار
و هشتصد و نود و هفت تومان و هشت هزار دینار رایج ایران باشد   این مالیات
کثیر را که مستوفی دهم از محاسبه آن عاجز و قاصر می‌آید کفایت مخارج مملکت دارائی قوت
انگلیسها را نکرد و لابد دولت از ملت قرض کرده در مصارفهای مخصوص خرج
میکرد چنانچه در تفصیل آتیه معلوم خواهد شد

صورت کل مالیات و قرض سالیانه دولت انگلیس است از سنه ۱۷۹۴ مسیحی مطابق
۱۲۱۱ هجری الی سنه ۱۸۵۶ مسیحی مطابق ۱۲۷۲ هجری هر لیره از قرار پست و ده هزار دینار رایج
ایران لهذا هر ملیان لیره انگلیس مساوی چهار کرور و دویست هزار تومان رایج ایران است

لوحه اول

مخارج سالیانه بحساب لیره	قرض سالیانه بعلاوه مالیات	کل مالیات سالیانه	سنوات هجری	سنوات عیسوی
۲۲۷۵۴۳۶۴	۵۰۷۹۹۷۱	۱۷۶۷۴۲۹۵	۱۲۱۱	۱۷۹۴
۶۱۶۱۷۹۸۸	۳۳۵۳۲۱۵۹	۲۸۰۸۵۸۲۹	۱۲۱۸	۱۸۰۲
۶۲۳۷۳۳۸۰	۲۳۹۷۶۷۴۲	۲۸۴۰۱۷۳۸	۱۲۲۰	۱۸۰۳
۷۶۰۵۶۷۹۶	۴۲۳۵۸۷۴۲	۵۲۶۹۸۱۳۴	۱۲۲۲	۱۸۰۶
۸۸۷۹۲۵۵۱	۴۲۷۶۳۲۶۳	۶۶۰۲۹۲۴۹	۱۲۲۷	۱۸۱۰
۱۲۲۲۳۵۶۶۰	۵۲۳۶۹۴۴۵	۷۰۹۲۶۲۱۵	۱۲۳۱	۱۸۱۴
۱۳۰۳۰۵۹۵۸	۵۴۴۷۲۴۶۴	۷۶۸۳۶۲۱۳	۱۲۳۳	۱۸۱۶
۸۹۳۸۱۳۹۹	۲۱۱۳۱۱۸۳	۶۹۲۴۱۲۱۶	۱۲۷۲	۱۸۵۵
۵۲۲۲۲۴۰۱	۱۰۱۰۴۴۱۲	۷۶۲۱۵۹۸۸	۱۲۷۳	۱۸۵۶
		لیره دانه [illegible]		

از قرار تفصیل فوق معلوم شد دولت انگلیس قرض کرده و قرضش لا تعد و لا تحصی شد
و بجهة این معلوم است انقدر بر مالیات افزودند و از مخارج گزاف جنگهای
با ملل دیگر صرف نظر کرده در این چند سال مالیات را به هفتاد و ده ملیان
و چیزی و مخارج را نیز به هفتاد ملیان و چیزی رسانیده همیشه در این سنوات حالیه از

از یک الی دو ملیان از مالیات علاوه آنچه بعوض قرض دولتی میدادند چنانچه
در سنه ۱۸۶۳ مسیحی مطابق ۱۲۸۰ هجری جمیع مالیات مملکت انگلیس هفتاد ملیان
و ششصد و هشتاد و سه هزار و ششصد و شصت لیره بود یعنی یکصد و پنجاه و پنج ملیان
و پانصد و چهار هزار و چهارصد و نود و دو تومان رایج ایران بود و جمیع مخارج
مملکت انگلیس مع مخارج ساختن برج و باره جدیده نهصد هزار لیره بود بقدر شصت
و نه ملیان و پانصد و بیست و شش هزار و پانصد و نود و شش لیره بود یعنی یکصد و
پنجاه و دو ملیان و نهصد و پنجاه و هشت هزار و پانصد و یازده تومان و دو هزار دینار رایج
ایران بود وجه علاوه باید معلوم است هر سال در میان طلبکاران دولتی تقسیم میشود
یعنی حجت و نسخهای دولتی را که در میان مردم منتشر و در بیع و شری است
خود دولت میخرد با این همه صرفه جوئی و منفعت الی غیر النهایة مملکت
انگلیس مع مالیات گزاف قرض دولت انگلیس از حد گذشته در ۳۱ ماه
مارچ ۱۸۶۳ مسیحی مطابق سنه ۱۲۸۰ هجری بقدر هشتصد و هفده ملیان و پانصد
و پنجاه و نه هزار و سیصد و سی و دو لیره بود یعنی یکهزار و هشتصد و سی و نه ملیون و پانصد و هشت
هزار و نود و هفت تومان پول رایج ایران بود لیره از قرار بیست و دو هزار و پانصد

دینار

دینار و این مبلغ بطرز وضع سیصد ملیون لیره است که در هشت شش سال از مخارج
علاوه آورده بطلبکاران داده اند چنانکه از تفصیل ذیل معلوم خواهد شد که قرض
دولت انگلیس در سنه ۱۸۵۷ مسیحی مطابق ۱۲۷۳ هجری چه بوده و از سنه مذکوره الی
۱۸۶۶ مسیحی مطابق ۱۲۸۲ هجری چه قدر نقصان کرده است صورت حساب این

قرض دولت انگلیس لیره	سنوات هجری	سنوات مسیحی
۸۲۱۷۲۲۹۶۳	۱۲۷۳	۱۸۵۷
	۱۲۷۴	۱۸۵۸
۸۲۶۱۲۳۶۳۰	۱۲۷۵	۱۸۵۹
۸۲۲۹۳۲۸۸۰	۱۲۷۶	۱۸۶۰
۸۱۹۰۷۹۳۱۰	۱۲۷۷	۱۸۶۱
۸۱۸۰۳۸۸۹۶	۱۲۷۸	۱۸۶۲
۸۱۷۲۸۹۲۹۰	۱۲۷۹	۱۸۶۳
۸۱۷۵۵۹۳۳۲	۱۲۸۰	۱۸۶۴
۸۱۳۲۳۰۱۳۴	۱۲۸۱	۱۸۶۵
۸۰۸۲۸۹۲۹۸	۱۲۷۳	۱۸۶۶
۸۰۲۸۴۴۹۴۹		

پس از تفصیل فوق معلوم شد که روز بروز مالیات و منافع مملکت در تزاید
ولهذا قرض دولت در تکاثر است اگرچه از برای مملکت کوچک مثل مملکت
انگلیس اینقدر مالیات بی اندازه بنظر می آید خصوص با هوای مملکت انگلیس که
بدترین هواهای دنیاست بجهة زراعت لاکن بعد از ملاحظه شدن از جمعیت
نفوس و تجارت و نظم مملکت و گرانی اشیاء معلوم خواهد شد که هفتاد میلیون

مالیات زیاد نیست و ممکن است بالمضاعف دریافت کرد نکات
مخصوصی در امر مالیات است که اگر هر دولتی از دولتها آن نکات را
درست فهمیده بعمل آورد مالیات دولت و منفعت مملکت خود بخود روز بروز در
تزاید میگذارد و بطوریکه از دولت نسبت برعیت جوری و اجحافی نشده باشد
از قراری که تجربه معلوم می شود که در هر مملکتی که نظم و امنیت است در آن مملکت تنخواه
اهالی ناس بی اندازه و منفعت دولت بلاحصر و حصر است منفعت دولت
بنا بر از قطع کردن مواجب نوکر و اخذ وجه محصول رعیت باشد بلکه باید از
زیادت تجارت و زراعت و محصول معادن بشود و اینها نیز بدون امنیت
و نظم کامل غیر ممکن است که صورت بگیرد زیرا در صورتی که رعیت واضح
میداند و می بیند که اگر دیناری از محصول او علاوه باید فی الفور مباشرین دیوان
از او با هزار تعدی و شکنجه میگیرند بهیچوجه در صدد آن نمی آیند که سال آینده زیادتر
از سال گذشته زرع و کشت نمایند همچنین معادن تا کسی خاطر جمع نباشد
که فلان معدنی را که از دیوان اجاره گرفته است الی آخر مدت اجاره در
تصرف او خواهد ماند خواه ضرر کند و خواه منفعت معدن را اجاره نمی کند و

اگر اجاره

و نحو دولت بهیچوجه نمی تواند معادن را براه بیندازد از کسی هم از دولت از خوف
اجحاف اجاره نمی کند پس معادن بیکار مانده و مبالغ گزافی که باید از آن ممر بدولت
برسد نمیرسد و دولت بی منفعت میماند و کذالک پس واجب ترین کارها
بجهة پیشرفت و ترقی مملکت امنیت دادن باهالی است که هر کس مال خود را از جهة
برابر دلیل واضح بر نتیجه عدم امنیت اینکه مالیات حالیه ایران از
قراری که می شنویم آنچه بدولت میرسد بقدر هفت کرور تومان است و حال اینکه مالیات اصلیه
که از رعیت با هزار جبر و ستم میگیرند چهارده کرور و بجهة نبودن امنیت هفت کرور عاید
مباشرین و حکام دیوانی شده هفت کرور دیگر عاید دولت می شود دلیل اینکه
هفت کرور عاید حکام و مباشرین دیوانی شود اینکه فرضا مالیات کلیه شهری یکصد هزار
تومان است اولا حاکمی که میخواهد مامور شود باید بقدر بیست هزار تومان نقد که مامور نمی شود بعد از
آن حاکم قبل از آنکه در خدمت دولت بکند مبلغی را برسم پیشکش داده است حکما
باید تحصیل کند در عوض آن پیشکش را که داده و چون یقین میداند بعد از
معزولی نیز قدری هزار تومان از او باسم باقی و فلان خواهند گرفت آن مبلغ را نیز
حکما باید ذخیره کند بعد از آن قدر بیست هزار تومان بجهة ایام معزولی خود باید ذخیره کند

در آن ایام صرف کند جمعًا بقدر شصت هزار تومان میشود حاکم مجبورًا بجهة نبودن نظم
واطاعت از جمیع بخلاف رای پادشاه گرفته در کیسهٔ خود نگاه میدارد دسته دسته در تحت
حاکم کل چندین نایب الحکومه ضبّاط و میرزا و مستوفی و نوکر و غیره است آنها
نیز هر یک بحسب شان و حال خود با پیشکش و ذخیره نگاه میدارند دسته دسته آنها هم
بقدر سی هزار تومان خواهد شد در کلیه صد هزار تومان میشود صد هزار تومان هم اصل مالیات است
این دویست هزار تومان را از رعیت با هزار تعدی گرفته و بپادشاه نمیرسد لهذا اگر
یقین میتوانم بگویم مملکتی که بی نظم است روز بروز در خرابی و مملکتی که با نظم است
روز بروز در ترقی و آبادی است چنانچه ممالک فرانسه و انگلیس و پروس و اول
فرنگستان را می بینیم و چنانچه در قدیم مملکت ایران را در تاریخ میخوانیم که حدودش
از ماوراء النهر الی بونه و حبش و از یونان الی هند و سند بود باری چون مطلب بیان
حالت مملکت و تعقّل دولت انگلیس است بهتر آنکه از اصل مطلب خارج نشده
در تعداد محترمه خرج دولت انگلیس ذکر شود دولت انگلیس از جهت محترمات خرج
بر میدارد اول گمرک است که هر خرج دولت از گمرک است و جهت معین است
دولت در صد از مال خارج میگیرد در اکثر از ممالک نرخ گمرک را

بجهة اصل و منفعت خود بالا می کنند بخیال آنکه در صد از خارجی است
و هیچ ضرری باهل مملکت وارد نمی آید و حال این مطلب سهو فاحش است
و بدترین قاعدهای خیانت است زیرا شخص معامله کن هر آن شخصی را که باید بجهة
گمرک و حق دیوانی بدهد بلاشک اضافه قیمت اشیا که باهل مملکت میفروشند
مع قدری هم بجهة منفعت خود پس در اینصورت محاوی حق الحکومه و حق دیوانی است
از رعیت گرفته شده مال خارجی بقیمت گران فروخته میشود و در اکثر مواقع
بجهة زیادتی حق دیوانی و گرانی قیمت ولایت اکثر مشتری اشیای از خارج نمی آید
و آن وقت ضرری که از آن ضرر بدولت میرسد مخفی نیست چنانچه در اکثر شهرهای فرنگستان
حق دیوانی گمرک اشیا را کم کرده و بهر جهت زیادتی نرخ گمرک دولت انگلیس از سال
۱۸۳۱ مسیحی مطابق ۱۲۴۷ هجری بقرار صورت ذیل تفاوت و ترقی زیاد کرده
لوحه ۳ در ترقی و تنزل گمرک سی و شش ساله دولت انگلیس

مبلغ لیره	سنهٔ مسیحی	سنهٔ هجری
۱۹۵۲۷۱۰۱	۱۸۳۱	۱۲۴۷
۲۳۳۴۱۸۱۲	۱۸۴۱	۱۲۵۷
۲۲۰۱۹۷۸۴	۱۸۵۱	۱۲۶۷
۳۳۲۷۸۲۵۰	۱۸۶۱	۱۲۷۷
۲۴۱۰۰۰۰۰	۱۸۶۳	۱۲۷۹
۲۲۳۰۳۰۰۰	۱۸۶۷	۱۲۸۳

دویم مالیات غیر مستقیم در ترکی مالیات احتسابیه مینامند مالیات و حق دیوانی است
در روی عرقیات و آب جو و آبجو و کاغذی است که در انگلستان ساخته میشود و همچنین
مالیات و حق دیوانی اشیائی است که در انگلستان ساخته شده و در خود انگلستان
مصرف بشود و لکن اگر هر آن اشیا از انگلستان حمل شده بخارج برود و در ممالک
دیگر فروخته شود آنحقوق دیوانی که بر آن لازم رسیده بصاحب اشیا رد کرده خواهد شد و این فقره
محض این است که خلق میل بتجارت که هر قسم اسباب ساخته در مملکتهای خارج
بفروشند هم چنین از بابت کالسکهای شهری و دلیجانها و کارخانه راه آهن و شغل و صنایع
مخصوصی که در تحت اجازهٔ مخصوص است باید بدولت برسد

صورت ترقی و تنزل مالیات سی و شش ساله دولت انگلیس		
مبلغ لیره	سنهٔ مسیحی	سنهٔ هجری
۱۹۸۱۷۳۸۲	۱۸۳۱	۱۲۴۷
۱۴۷۸۵۵۹۵	۱۸۴۱	۱۲۵۷
۱۵۲۶۰۶۴۰	۱۸۵۱	۱۲۶۷
۱۹۵۴۸۱۳۳	۱۸۶۱	۱۲۶۷
۱۶۶۷۴۰۰۰	۱۸۶۳	۱۲۷۷
۲۰۶۷۰۰۰۰	۱۸۶۷	۱۲۷۹
		۱۲۸۳

سیم مالیات تمبر است که مهر تمبر شده در ترکی دمغه نامند این مالیات قیمت

کاغذهای مهر شده دیوانی است که در همه مملکت انگلیس در شرع و عرف میان
هیچ دو نفر امری نمیگذرد مگر که با تمبر یعنی مهر تمبر شده قیمت چنین کاغذها نیز از
قرار در صد فلان و قرار معینی است هیچ وجه ظلم و اجحاف از هیچکس نسبت بدیگری واقع
نمی آید زیرا اگر قیمت کاغذ با یک قسم و مبلغ شده کسیکه معامله میکند اگر در
میان کسی معامله کمیان میکند هر دو راضی میباشند و این هم بجهة دولت منفعت است
و هم نسبت برعایا ظلم فاحش میشود صورت ترقی و تنزل مالیات مهریه سی و شش ساله
دولت انگلیس

صورت ترقی و تنزل مالیات مهریه سی و شش ساله دولت انگلیس		
مبلغ لیره	سنهٔ مسیحی	سنهٔ هجری
۷۲۱۶۰۱۰	۱۸۳۱	۱۲۴۷
۷۲۸۷۸۲۳	۱۸۴۱	۱۲۵۷
۶۷۰۶۷۶۱	۱۸۵۱	۱۲۶۷
۸۳۶۸۸۷۰	۱۸۶۱	۱۲۷۷
۹۱۳۵۰۰۰	۱۸۶۳	۱۲۷۹
۹۳۲۰۰۰۰	۱۸۶۷	۱۲۸۳

چهارم مالیات عوارض و حقوق دیوانی است که از بابت زمین و خانه و دکان و کتابی
بیست لیره اجاره بدهد هم چنین مالیاتیکه از بابت نوکر و سگ و اسب و همچنین
از بابت اجارهٔ اسب بجهة کرده مالیدن سر نوکرها و استعمال نشانهای
طایفه و غیره که در کالسکه و غیره استعمال میکنند میرسد

صورت ترقی و تنزل مالیات و عوارض سی و شش ساله دولت انگلیس لوحهٔ ششم

صورت ترقی و تنزل مالیات و عوارض سی و شش ساله دولت انگلیس		
مبلغ لیره	سنه مسیحی	سنه هجری
۵۲۴۷۲۲۲	۱۸۲۱	۱۲۳۷
۴۱۵۷۷۵۴	۱۸۴۱	۱۲۵۷
۴۵۴۱۵۶۴	۱۸۵۱	۱۲۶۷
۲۱۴۵۰۰۰	۱۸۶۱	۱۲۷۷
۲۱۸۳۰۰۰	۱۸۶۳	۱۲۷۹
۲۴۶۸۰۰۰	۱۸۶۷	۱۲۸۳

پنجم مالیات نقدیه و ملکیه است این وجهی است که از قدیم دولت در سالهای
گرانی یا اوقات جنگ از مداخل نقدیه و املاک خلق میگرفت و حال
شیوع تام گرفته هر سال دریافت میشود از ابتدای قرار این مالیات الی حال
تغییرات کلی در قرار آن حاصل شده است در بعضی از سنوات دولت
بکلی ازین مالیات صرف نظر کرده نمیگرفت و در بعضی دیگر باقتضای وقت
آن قرار را مجری و بلکه زیاده بر سابق حواله میکرد چنانچه تا ابتدای جنگ روس
در سنه ۱۸۵۴ مسیحی مطابق هزار و دویست هفتاد هجری این مالیات قرار معینی داشت
و در صورت داشتن هفت پنس در یک پوند بود هم بجهت املاک و هم بجهت مداخل نقدیه
که زیاده از صد و پنجاه لیره بود در سالی لاکن از آن تاریخ به بعد هر ساله حوالهٔ آن متغیر شده

بدون

بدون اینکه قرارش معین بشود زیرا چون این مالیات بسته باقتضای وقت و استطاعت خلق است
دولت نمیتواند همیشه قرار معینی که همیشه از آن قرار حواله و اخذ بشود بگذارد همین قرار معین را
سال بسال این مالیات نظر باستطاعت خلق ترقی کرده است چنانچه از هفت پنس
مطلق ترقی کرده است یک شلنگ و دو پنس در پوند بجهت مداخل نقدیه یا زیاده از ده پنس و نیم
در پوند بجهت املاک در سالی رسید همچنین ترقی کرده در سال ۱۸۵۵ مسیحی مطابق ۱۲۷۱ هجری
یک شلنگ و چهار پنس در پوند بجهت نقدیه یا زیاده از ده پنس و نیم در پوند بجهت املاک
در سالی رسید مالیات دولت از این ممر در سال مذکور شانزده میلیون نهصد هزار
و ششصد و هفتاد پوند یک سال بعد از این تاریخ تنزل کرده بقرار اول هفت پنس در پوند
بجهت املاک ماند مع علاوه پنج پنس دیگر بجهت مداخل نقدیه از صد الی صد و پنجاه
پوند در سالی این مالیات میزانی خوبست بجهت فهمیدن ترقی ملت و دولت
آحاد ناس انگلیس که در هر سالی هر کس چه قدر صاحب مایه و متمول است چنانچه در سنه ۱۸۵۶
با وجود اینکه حق دیوانی بیست و هشت پنس در پوند بود کل مالیات شانزده میلیون و نهصد
هزار و ششصد و هفتاد پوند بود حال اینکه در سنه ۱۸۶۷ مسیحی مطابق ۱۲۸۳ هجری کل مالیات
پنج میلیون و هفتصد هزار پوند شد در صورتیکه حق دیوانی ربع حق دیوانی ده سال پیشتر است

صورت ترقی و تنزل مالیات نقدیه و ملکیه سی و شش ساله دولت انگلیس

صورت ترقی و تنزل مالیات نقدیه و ملکیه سی و شش ساله دولت انگلیس		
مبلغ لیره	سنه مسیحی	سنه هجری
۵۵۱۰۸۶۰	۱۸۵۱	۱۲۶۷
۱۶۰۵۰۶۷۰	۱۸۵۶	۱۲۷۲
۱۰۹۵۷۰۶۰	۱۸۶۱	۱۲۷۷
۱۰۷۱۳۰۰۰	۱۸۶۳	۱۲۷۹
۵۷۰۰۰۰۰	۱۸۶۷	۱۲۸۳

ششم مالیات پوست است این وجهی است که از بابت حمل و نقل نوشتجات معمول
به دولت میرسد در قدیم بجهت وفور جهالت و عدم تربیت ملت و تجارت نوشتجات
چندی در میان ملت رد و بدل نمیشد انچه علوم بود در سینهٔ کشیشها و رهبانها
و در مناصب پنهان بود احتیاج بکتابت و انتشار آن هیچ نبود انچه تجارت بود
شخص بایع و شخص مشتری هر دو در لنگرگاهها حاضر شده بالتجاره یکدیگر را منحصر بود لهذا
احتیاج بارسال مراسلات نداشتند و هرگاه بحسب ضرورت نوشته یا بایست فرستاده شود
در هر شهر یا ولایت قاصدها بودند که حمل نوشتجات را میکردند دائره احتیاج به تحریر مراسلات
فقط در دستگاه سلطنت بود بجهت اجتماع وکلای پارلمنت در رتق و فتق امور مملکتی و غیره

احتیاج

احتیاج بقصه و احکام داشت انجمن نوشتجات را نیز چاپارهای مخصوص میبردند و این چاپارها
فقط نشستهای معینی میدادند که فلان فلان نوشته را بفلان کس در فلان موضع برسانند دیگر چاپارها را
امنیت نبود یا کاملاً و تکلیف خودشان بود قریب بهمه فرق الجمله در ترتیبات ترقی نوشتجات داشته
و نوشتجات در میان ملت شیوع یافت و احتیاج دولت بارسال مراسله
بیشتر از پیشتر شد حکمی بشخص چاپار داده شد که در هر سافت پست میلی تخمینا
قرارش فرسنگ میشود از اسب پیاده گرفته روانه بشود از نوشتجات کتب که
از مصنفین قدیم است معلوم میشود که در عهد اوگوست چهارم تنظیم اوضاع پوست بهتر از عهد های
سابق بود چنانچه در سنه ۱۴۸۱ مسیحی مطابق ۸۹۷ هجری در اوقاتیکه با اسکاتلند جنگ داشت
نوشتجات او زودتر و بهتر از پادشاهان دیگر بقشون پای تخت میرسید زیرا در هر
سافت پست میلی چاپارهای متعدد گذاشته بود که بمحض رسیدن چاپار دیگری
تازه نفس نوشتجات را از او گرفته بتعجیل تمام روانهٔ منزل دیگر میشد
و همچنین الی آخر و باین منوال مسافت دویست میل را در دو روز طی کرده ابلاغ نوشتجات
و احکام میکردند قرار مجری که بجهت چاپارخانه گذاشته شد در سنه ۱۶۳۰ مسیحی مطابق ۱۰۵۱
هجری بود که قرار دادند چاپار میانه لندن و ادن بورغ آمد و رفت کند هر یک شش روزه

از یک شهر بدیگری رفته باز مراجعت نماید و کرایه اسب چاپار را نیز معین که
میلی دو پنس و نیم بجهت یک اسب پنج پنس بجهت دو اسب قرار داده‌اند تا این
اوقات چاپارخانه‌ها و اسبهای آنها مال احاد ناس بود و التزام نمی‌نمودند و هر کس
میتوانست منزلگاهی درست کند و اسب بچاپارها اجاره بدهد لکن از این تاریخ
به بعد جمیع چاپارخانه‌ها و اسبهای آنها دولتی شد هیچ کس اجازه راه انداختن چاپارخانه
دیگری نداشت و هرگاه از این حکم تجاوز که در پنهانی اسب و چاپارخانه نگاه
میداشت مورد مواخذه و سیاست سلطانی میشد همین طور امر پوست هر سال
ترقی که تا در سنوات ۱۸۳۸ و ۱۸۳۹ عیسی مطابق ۱۲۵۵ هجری قرار پست خانه
نیز با صدر اعظم دولت و بدنش از او باز خواست میشد و قرار کرایه مکتوب از روی
مسافت شد در این سنوات ستر رالند هیل تغییری در امر پست خانه انگلیس
که بواسطه آن تغییر معایب اوقات دستگاه پوست از قبیل بطی حرکت
و نامساوی بودن کرایه مکتوب شهری و ایالتی و غیره از میان برداشته شده و منافع
کثیر مترتب میشد و بجهت اثبات قلت خرج کرایه مکتوب رساله‌ای جمع که ضرر قرار
قدیم و منفعت قاعده جدید را از روی آن بعرض اولیای دولت رسانید

هم چنین مستحب که کرایه مکتوب از سنه ۱۸۱۲ الی سنه ۱۸۳۹ عیسی بقاعده و زیاد که در
دستگاه پست و اشخاصی در همیشه در دربار خاصه شغلشان بجز تصدیق تکذیب را بکنید
بهیچوجه از آن امر اطلاع نداشتند چیز دیگر نبست در مقام مخالفت آن مخالفت را
از حد گذرانیدند با وجود این سنه‌های جهالت ستر رالند هیل بواسطه اعانت
تجارگیر از حیثیت عریضه و استدعاهای بسیار بجهت قبول قرار جدید در امر پوست
و اثبات‌های چند بجهت عدم ضرر این امر کثیر المنفعت قول خود را مستحب که دولت را
از طرف دولت قرار مجلس مخصوصی در این باب شد و بعد از زحمات الی غیر النهایه
دولت را راضی بقبول و اجرای قاعده جدید که کرایه نوشتجات از روی وزن
باشد نه از روی مسافت و بنای اینکه کرایه مختلف از نوشتجات داخله گرفته شود
چهار پنس کرایه معین مقرر شود و بنای اینکه بجهت هر نیمه‌ای از وزن کاغذ واحد در قدیم

در سنه مساوی کرایه گرفته میشد نصف کرایه اصلیه در هر اضافه نصف اونز
گرفته شود و بجهت مکتوب شهر لندن و توابع هم دو پنس و سه پنس بعد یک
پنس گرفته شود در صورتیکه نقره پوشش برهنه و دو پنس هرگاه بعد از رسیدن کاغذ
برهنه باشد این قرار جدید با وجود مقبول عامه بودن بطوری که باید و شاید
معمول نشد تا آنکه در اوایل سنه ۱۸۴۰ عیسی مطابق ۱۲۵۶ هجری در هر جا شیوع
یافته معمول و برقرار شد و در آن سنه نیز رسم فرنگیه در اجزای پارلمنت
بجهت نوشتجات خود مرسوم که مفت بود موقوف شد و هم چنین در این تاریخ مهر
پوسته دولتی معین گشته از سنه ۱۸۴۰ الی سنه ۱۸۷۶ عیسی مطابق ۱۲۹۳ هجری
هر سال در نظم و وسعت دستگاه پوست قرار بهتری گذاشتند تا اینکه
حال دستگاه پست انگلیس دستگاه بسیار بزرگ معتبری شده منافع گزافی
به دولت میرساند از جمله قراردادهای جدید اینکه کرایه نوشتجات بمراتب
ارزان تر از سابق است کرایه مکتوب از دو قرار است یکی مکتوب داخله
و دیگری مکتوب خارجه یعنی مکتوبهای که از مملکت بیرون میرود اینکه کرایه مکتوب
داخله است فقط از روی وزن است و یک پنس کرایه نصف اونس است

بجهت هر

خواه مکتوب مسافت قطع کند خواه سیصد میل و بجهت هر نصف اونزی که در وزن اصلیه کاغذ
علاوه میشود یک پنس کرایه او علاوه خواهد کرد اما مکتوب خارجه است از روی
وزن مسافت قرار مکتوب خارجه مشترکست و متعلق بقرارنامه و عهدنامه است که در
میان پوستخانه دولتها بسته شده است در لندن قرار پست را چنان منظم کرده‌اند
و هرگاه کسی بخواهد هر ساعت ارسال مراسله بکند ممکن و بدون اینکه وقتش ضایع شود یا اینکه
مجبور باشد بنگاه داشتن نوکرهای متعدد بجهت فرستادن نوشتجات خود نوشتجاتش بمقصد رسیده
بفاصله دو ساعت الی دو ساعت و نیم جواب میگیرد بجهت سهولت ارسال نوشتجات
پوستخانه بزرگ را در لندن پای تخت و مرکز تجارت و منبع جمعیت و علم است
قرار داده و در اطراف و نواحی پوستخانه‌های کوچک برپا کرده‌اند و همه آن پوستخانه‌ها
در تحت حکم و قرارداد پوستخانه بزرگ است محوطه لندن را بده قسمت که در هر قسمت
منزلگاهی معین نموده‌اند و حامل پوست هر محله نوشتجات آن محله را از پوستخانه‌های کوچک
و صندوق خانه‌های پست هم در کوچه‌ها نصب کرده‌اند در وقت مخصوص و معین جمع کرده
بمنزلگاه بقسمت میبرد و از آنجا بالکلیه روانه پوستخانه بزرگ میشود و هم چنین بجهت ابلاغ
نوشتجات بهمین طرز حرکت کرده شده بلکه اینکه حامل پست کاغذ را از روی نمره خانه

یا محل الکاغذ بها چشم میرسانند



صورت عدد کاغذهای یک روز در قسمت الکا کرشته است و عدد خانهای سکون و پوستخانهای
کوچک وعلاوه شده ۱۸۵۵ بر سنهٔ ۱۸۴۰ مسیحی موافق صورتیکه رئیس دستگاه پست سالیانه
نوشته است از قرار ذیل است

رسیده [illegible] است

تفاوت حالت هر مملکتی را میتوان از حالت پست آن مملکت معلوم کرد چنانچه
در عام سیزدهم تاریخ مسیحی حتی لفظ پوست بخیال اهل انگلستان نرسید از قوه
خیال شان ناقص بود بجهت فرستادن و رسیدن مکتوب دستگاهی معتبر و اشخاص زیاد محتاج
کار فی الله است لکن در عام نوزدهم قاصد و غیره را نه نشسته سهل است
از بس احتیاج بارسال و رسول زیاد شده است اکتفا را بنمود جهت نوشتجات نگهد
هر دقیقه در فکر تتبع و اختراع وسیلهٔ دیگری هستند که نوشتجات زود و بهتر ارسال
و ابلاغ شود و این نیست مگر ترقی تجارت و علم و آلات خیالی و قلم در هر کس را
بنوشتن مطالب خود و امیدوار و چه مطلب تجارتی و چه مطلب علمی و چه مطلب شخصی
و خیالی که در قدیم الایام یا هیچ وجه نداشت یا اگر فی الحقیقه تجارتی بود بواسطه
قاصد و حضور رسید کهن شخص بایع و مشتری صورت گرفته میشد و اگر جزئی جزئی
آزادی خیالی از کسی بروز میکرد بواسطه جهالت دیگران بعضی بنفاق و باطل آلک
شده مورد تهمت های عظیم و دچار بلاهای جسیم میشدند باری چون اصل مطلب
تشریح دستگاه پست است در اینفصل باید از مطلب تجاوز نکرده بشاخ و برگ
نچسبیم دستگاه پست فقط مشتمل بر حمل و نقل نوشتجات نیست بلکه برات

برات است و همه وقتی نیز در ضمن اوست ولی چون خارج از مراد مؤلف بود
تفصیل در باب آن در امر بزرگ ذکر نشد بذکر حالت پست و ترقی آن
از زمان سابق الی حال و منفعتی در آن بابت جهت دولت میرسد اکتفا شد

صورت ترقی و تنزل

هفتم مالیات خالصجات است این وجه است در بابت املاک
خالصه و زمینهای دیوانی جهت دولت میرسد و ترقی و تنزل آن بسته بکثرت و بیعت
املاک است وجهی از این بابت در سنه ۱۸۶۶ مطابق ۱۲۸۲ به دولت رسیده سیصد و
سی هزار لیره بوده از قرار است ده هزار و پانصد دینار رایج ایران تقریباً هشتصد و نود

و سیصد تومان

یکهزار و یکصد و هشتم مالیات متفرقه است شامل مال الاجاره در بانک بیمار
و محصل بنادرهای کهنه درگاه بری و بحری و بعضی حقوق دیوانی در از دفترخانهای
آخاصم جهت دولت میرسد مالیاتی در این محل عاید دولت شده در سنه فوق تقریباً یک میلیون
و هفتاد و سه هزار و پانصد و شصت و هشت پوند بود صورت ترقی و تنزل مالیات متفرقه

۳۶ ساله دولت انگلیس

صورت ترقی و تنزل مالیات متفرقه	سنه مسیحی	سنه هجری
۲۲۷۶۶۲	۱۸۳۱	۱۲۴۷
۲۹۵۵۰۰	۱۸۴۱	۱۲۵۷
۷۶۶۱۶۶	۱۸۵۱	۱۲۶۷
۱۳۵۳۱۰۱	۱۸۶۱	۱۲۷۷
۲۵۰۰۰۰۰	۱۸۶۳	۱۲۷۹
۲۰۷۳۵۶۸	۱۸۶۷	۱۲۸۳

از قرار تفصیل فوق معلوم میشود که مالیات دولت انگلیس متجاوز از هفتاد و یک میلیون
پوند است لاکن هیچوقت بنا بر خیال که دولت این مبلغ گزاف را از خلق
گرفته در خزانه جمع میکند اولاً دولت انگلیس آن خزانه که در مشرق زمین مشهور و معمول است
ندارد ثانیاً وقتی که قرار و قیمت پول نقره را میدانند و خوب مطلع شده‌اند بواسطه
خرج یک ده منفعت میتوانند بدارد و هم چنین از ضررهائیکه بواسطه داشتن خزانه نقره احتمال است
بمملکت وارد بیاید از قبیل طمع دولتهای دیگر میشود و از همه اهم ترتیب نظم کار
وجه مملکت را بمنزله آب است و حیات از مملکت مضایقه بکند و در انبارها شان جمع
و کنده نماید بکنند نظر باین لحاظ دولت از فقیرهای عدل و نظمی در آن هیچ جیب کیسه‌ها
خلق را خزانه اخود کرده است زیرا که او خزانه بهتر از این است در وقت احتیاج
ده و صد یکبار یک برابر از خزانه جز این چیز دیگر باقی نمانده است خزانه از جنس
بانک است منفعت او زیاده از آنست که بتحریر بیاید عرض این فقرات
تکلیف اشخاصی است که بخلعت افتخار حاضر شده در حضور مبارک پادشاه عرض
مطالب نموده و بواسطه دیگری مطلع شده‌اند والا از طرز ذمه ناصحانی دولت است
که در هر وقت میتوانند بر نیکی و صلاح و صرفه حالیه و آتیه مملکت را بر دو غرض شخصی و اغماض
بعرض موقفان حضور برسانند باری همین قرار دولت انگلیس مالیات از
مملکت خود میگیرد همان قرار هم خارج بجهة حفظ و نظم مملکت آنچه بکمر یک یا دو میلیون
در این چند سال از خرج علاوه آمده بابت قرض دولت در میان تقسیم می‌کنند
چنانکه در سنه ۱۸۶۶ مسیحی مطابق ۱۲۸۲ هجری جمیع مخارج و مالیات مملکت انگلیس هفتاد
و یک میلیون یکصد و سی و پنج هزار و دویست و هشتاد و شش پوند و نوزده شلینگ و شش پنس و نیم

و اضافه

و اضافه به تقریر یک میلیون نهصد و سی و هفت هزار و هفتصد و سی و پنج پوند و پانزده
شلینگ و شش پنس و نیم بود فصل یازدهم در ذکر حالت زراعت
و تجارت مملکت انگلیس در فصل گذشته از مقدار مالیات و طرز گرفتن
آن و مخارج لازمه مملکت انگلیس مطلع شدیم لکن ندانستیم که منفعت
چه حاصل که بدولت میرسد و مالیات گزاف که دولت از رعیت میگیرد
رعیت از کجا می‌آورد و مملکت از چه سبب و دلیل این قدر استطاعت دارد
و متوالی چنین مالیات برده در این فصل از تفصیل آتیه معلوم می‌کنیم که مایه
و سبب عمده ثروت ملت و مملکت زراعت و تجارت است
همان مایه که در قدیم دولت ایران را اول دولت زمین کرده بود همان سبب
بود دولت یونان و روم را در عصر خود ممتاز کرده بود و همان حالت امروز دولت انگلیس
را امروز اول دولت روی زمین کرده است در انگلستان از سعی و اهتمام
و تربیت ملت و عدل و مواظبت دولت صفحه دشت و کوهستان شبیه
صحن باغ و گلستان سبز و خرم شده که یک حدیقه بهر طرف نظر می‌کنند
آثار کار دهاقین و دلیل ثروت متولین را می‌بینند راه آهن‌ها

بجهة سهولت تردد اشخاص و حمل اجناس و مادیها بجهة سقایت و آبیاری
زراعت و فلاحت یکدیگر را متصل قطع کرده مثل تار عنکبوت و خطوط
هندسی اشکال مختلف بنظر می‌آمد خانهای پست و آجری زارعین
قرار عمارات عالی رنگین ییلاقی یا غیره اهل بلاد چنان با قاعده در صحرا
متفرق و در هر طرف اتفاق افتاده اند هر یک بصد جنس نظارت عالی و محل
می افزاید آنکه روی زمین است نوک گاوآهن هیچ نقطه اش را اقوام مشتبه(?)
بهمه خرمی شهر آن روی آن نعمت فراوانی را بخلق ارزانی میدهد آنکه در تلال
و شعاب جبالست در روی او بلا عدد حصر حیوانات چرا کرده احتیاج انسان را
جواب میدهند و از زیر روی آن زغال سنگ و فلزات مختلفه حاصل میشود مایه ثروت
و جلال ملت و حشمت و افتخار دولت است سه قسمت از چهار قسمت
اراضی مملکت انگلیس مزروع و قسمت دیگر قابل زرع نیست مرتع
گروه حیوانات از قبیل گاو و گوسفند است پشم دیمی بواسطه مواظبت
و ترقی و تخمیس بومی بهتر و نرم تر از پشم کشمیر است هیچ ملتی نمیتواند خود را
غنی بشمارد مگر اول بوسعت فزای زراعت خود ثانی بکثرت تجارت خود یار(?)

ملک

ملک عظمت و جلال مملکت بسته بکثرت و آنچه محقق است نیز زیادتی
و یا نقصان خزینه آن مملکت زیرا در صورت عدم زراعت یا قلت آن و فقر و جری(?)
بجهة تهی شدن کیسه ملت لهذا خالی شدن خزینه مملکت ممکن است لاکن بعکس
هر قدر خزینه دولت بواسطه خرج در حفظ و ترقی ملت و اجرای عدل و امنیت
تهی شود خزینه چشمه مانند ملت بنبعش زراعت است بالمضاعف آن
مخارج را تدارک کرده هیچوقت نمیگذارد که از برای دولت یا مملکت پریشانی
و دست تنگی روبدهد فقره زراعت بعینه مثل علم کیمیا و اکثر است
فرقی که در میان آنهاست این است که کیمیا اگر بقول بعضی درجه آخر تحقیق رسیده باشد یکمثقال
اجزا را یکمثقال طلا میکند اما کیمیای زراعت یکمثقال طلا کندم را الی ده مثقال
طلا کندم می کند در این صورت بدیهی و واضح است هر گاه ملتی اندک
مواظبتی در امر زراعت بکند و مربی و مشوق از برای زارعین و بهتر زراعت
بکنند و بیشتر از دیگران از زمین خود منفعت بردارند در مدت قلیلی کیسه احتیاج
خود را پر کرده با کمال آسودگی و رضایت تدارک مخارج لازمه مملکت را می تواند
بکند و سوای این علم گذشته از آنکه فقر نعمت ایزدی را نداشته

حیف و عیب است برای ملتی که صحرا و نهر کریم زمین قابل وسیعی با وعنایت کرده
و محض جهالت و غفلت آن زمین را بایر و بی زرع نگاهدارد و با دست خود
در انواع نعمت و فراوانی را بروی خود ببندد در مملکت انگلیس نظر
بقلت اراضی و نامساعدی هوا ملایمت هیچ زرعی نمیدهد و اهالی از قاعده
و منفعت زراعت بیخبر باشند لاکن از قراری که در فوق ذکر شد از تقصیر(?)
اهتمام و سعی و اوراد ابواب بعمل آورده اند بمقداری که اضعاف حاصل از زمین
با استعداد انگلستان رسیده اند و این فقره فی الحقیقه باید از برای ما سرمشق بشود
که از اراضی بی استعداد انگلستان به این قدر حاصل و منفعت میتوان برداشت از
اراضی وسیع و با استعداد مشرق زمین چه قدر میتوان برداشت در صورت اینکه مقدار
حبوباتی از سنه ۱۸۵۰ الی ۱۸۶۵ در خود مملکت بعمل آمده است و قیمت آنها در سال
نزد قرار خروارانی معلوم خواهد شد

چون امر زراعت مملکت انگلیس نسبت بسایر امورات آن جزایر آن تفوق و امتیازی
نداشت تنها بذکر مقدار حبوبات و بقولاتیکه در خود مملکت بعمل آمده اکتفا کرده
در بیان حالت تجارت انگلیس فی الحقیقه گوی سبقت از همگنان ربوده ای
بزرگ را با خر درجه امکان رسانیده اند مطلب چند مسطور میشود
ملت انگلیس از اعلی و ادنی از پادشاه و گدا و تاجر جمیع امورات و حرکات
یومیه ایشان از روی قاعده تجارت است عقد معاش که مفید و لازم احوال
ناس است در میان انگلیسیها بنحوی شیوع داشته هر پیر و برنا معلم العلم میتواند(?)
واقع بشود گذشته از داشتن و دانستن عقد معاش لازمه امنیت و نظم
و عدل کامله که در مملکت است این است که هر کس از رعایا ملک خود خاطر جمع بعضی(?)
و مال خود را از خود دانسته در ازدیاد آن جهد و کوشش بکند بدیهی است در کاری که سعی و اهتمام
بعمل آورده شد منافع کلی نیز از آن مترتب میشود و در اندک مدتی یک ده و
صد میشود ما باید همیشه در خاطر داشته باشیم که یک را ده و ده را صد کردن محال و غیر
ممکن است با نداشتن امنیت و عدل کامله که شاهد حال آحاد ناس بشود
در مملکت انگلیس آن امنیت و عدالت بطوری شایع شده است که قرار

اسکندری در ظلم و تعدی و اجحاف بمرور شهور و ضمت دارائی در اذیت و آزار
جان داری مکسور است نه دیوانیان را برعایا و ارباب کشت و زرع و نه دهقانان را
بارباب نعمت و حکام عقدتی و لهذا از اوضاع آنکه گفته شد نجابت و زیر و زر در ترقی
و آن بان در تزاید است هر بندری از بنادر از کثرت و هجوم کلهای سفینه و جهازات
بادی و بخاری مانند جنگل است انبوه و تیر شعاع بصر از عبور از میانه انها بسته بود
و قوه واهمه از تعداد انها و محاسبه امتعه انها معذور است چنانچه امنیت و عدل
لازم ملزوم تجارت و رفاهیت خلق است همچنین است بیشتر راه و طریق لازم
ملزوم تجارت است زیرا ممکن نیست شخص بهوا و خیال منفعت کثیر مال التجاره خود را
به مملکتی که در آنجا چندان امنیت نباشد ببرد لاکن از قوه امکان خارج است
که کسی تواند مال التجاره خود را بدون بعضی راهها حمل بکند راه عبارت
از سه قسم است اول راه عراده و کالسکه ثانی راه آهن ثالث کشتی
بادی و بخاری و در مملکتی که این سه قسم راه یا هیچیک از انها معمول نباشد حالت
تجارت و منفعت و ترقی ان مملکت را بزحمت سفر میتوان تصور و درک کرد
که بچه درجه است از روی تواریخ قدیم و جدید معلوم میشود که ترقی و عظمت و ثروت

مملکت

هر مملکتی بسته بکثرت راه و سهولت حمل و نقل محصول مملکت خود بسایر ممالک و از
سایر ممالک دیگر به مملکت خود بسته است و این فقره را در مملکت انگلیس بهتر از همه
ممالک دنیا فهمیده و بیشتر مواظبت میکنند چنانکه در نقطه از نقاط مملکت راه کالسکه
و راه آهن متداول و در سر دقیقه کشتیهای متعدد از ممالک دیگر وارد و از خود
مملکت بممالک دیگر روان است و لهذا تجارت مملکت انگلیس در سنه ۱۸۶۶ مطابق
۱۲۸۳ هجری با آنکه سال قحطی شده بود در اکثر بلاد فرنگستان نزدیک بسیصد میلیون
پوند که از قرار است و دو هزار و پانصد دینار مساوی یکهزار و چهارصد و ده کرور تومان است
رسانیده بود تفصیل این تجارت از صورتهای آتیه که در ذکر معادن و آلات آهنها
و کشتیها و اشیاء خارجه که داخل مملکت شده است و اشیائیکه از مملکت حمل
بخارج شده است معلوم خواهد شد

فصل دوازدهم در بیان قوه حربیه بری دولت انگلیس در ایام قدیم بریتین
کلیه رجالها بسی سرباز بوده در مملکت خود سکونت داشتند تا زمان استیلای روم بر داخل وقت
مملکت انگلیس در تصرف رومیان و قیاصره باشد و از آنوقت سرباز مستعار و سرباز
خانهای متعدد برقرار شد بعد از آنکه رومیان و لشکرهای انها بواسطه اغتشاش
مملکت خود مملکت انگلیس را ترک کرده بیرون رفتند و در وقتیکه بریتین جنوبی در اوقات
تسلط سکنه نهایت ضعیف شده بود باز همان سبک قدیم را از پیش گرفته هر کس سرباز بود
و هر بزرگی اشخاص خود را مسلح کرده محاربه و مدافعه میکرد از بطلان فتح و تسلط نارمنیها
در سنه ۴۶۰ هجری تغییرات کلی در امر نظام و لشکر انگلیس پیدا شد پادشاه مملکت را
بشصت هزار فیف که عبارت از زمین مقسوم بقسمت کرده هر قسمتی را به بزرگان
واگذاشت مشروط باینکه هر صاحب فیف یکنفر سرباز بدولت بدهد که چهل روز
در سال خدمت بکند و نظر بتقسیم فوق شصت هزار سرباز که هر یکی چهل روز
در سال خدمت میکرد در رکاب پادشاه بود بعد اشخاص صاحب فیف بجای آنکه
یکنفر سرباز بدهند عوض پولی میدادند به پادشاه و انوجه را باشخاص صاحب منصب
وظیفه میدادند در فلان جنگ فلان عدد آدم ببرد که جنگ کنند و با این گونه

بعد انگلیس با فرانسه‌ها را در انوقت در جنگها شکست داده قرار سرباز قاعده
همیشگی داشتن از چارلس هفتم پادشاه فرانسه است که در میانه ۱۴۳۱ و ۱۴۰۰ مسیحی
امر نظام را مقرر و استوار کرد و از انوقت جمیع پادشاهان فرنگستان مع
پادشاه انگلیس پیروی او را کرده در همگی صاحب لشکر قشون متعارف شده نه
و بشکل سایر امورات از آن روز تا حال همیشه قاعده نظام از قرار آنها روز بروز
بهتر گشته اگر در مملکت انگلیس عمدا نیت و مطلب نیست که تقطیع قوه و حکم
پادشاه است قرار آنها هیچوقت پادشاه نتواند بنحوی خود یعنی برای خود قشون لشکری
نگاهدارد و چون شخواه و سرمایه اینها است بدست و اختیار رعیت است و در وقتیکه
راضی بنگاهداشتن سرباز نباشد وجهی نمیدهد پادشاه قبول کرده الی الان این قاعده
جاری و هر ساله تا از پارلمنت حکمی مخصوص به تعیین عدد سرباز و وجه لازمه اداره آن
و تنبیهات صادر نشود پادشاه نمی‌تواند یک نفر سرباز نگاهدارد و در بسیار
به جهت حفظ مملکت اجزای پارلمنت هیچوقت ممانعت در نگاهداشتن
قشون نکرده هر ساله آن حکم مذکور را بوقت صادر میکنند در قدیم قشون انگلیس
مرکب از سه قسم بوده داوطلب سرباز متعارفی و سرباز اجیره از اول

ممالک دیگر بغیر از لاکن حال سرباز اجیره بکلی موقوف فقط منحصر به داوطلب و سرباز
متعارف است فرقی که در میان سرباز داوطلب و متعارف است این است که سرباز
داوطلب فقط در اوقات مشق و سان حاضر شده در سایر اوقات بشغل شخصی
مشغول است و سرباز متعارفی همیشه در خدمت است دیگر اینکه دولت نمیتواند
سرباز داوطلب را بامورجنگی که در خارج مملکت است بکند شغل آنها فقط
مملکت است و بس یعنی در اوقاتی که دولت انگلیس با دولت دیگری جنگ کند
میتواند همه قشون عسکری خود را بمیدان جنگ بفرستد بدون اینکه احتیاج داشته باشد
تقسیمی از قشون بجهة حفظ مملکت زیرا که سرباز داوطلب مملکت را حفظ میکنند
در بیان قاعده سرباز گرفتن در انگلستان مملکت به چند قسمت تقسیم کرده
جملتان در زیر حکم اجزاء آن شهر است در هر قسمتی از آن قسمت یکنفر
باشی و یک اجوان و یکنفر شرف و یک حکیم نظام است و در تحت صاحب منصبهای
فوق چند صاحب منصب دیگر و در تحت حکم آنها چند نفر دیگر از ده باشی و وکیل
و غیره است که آنها بسرباز گرفتن مشغولند منبع و منشا حکم این دستگاه
در نه شهر بزرگ است که در آن قسمت واقع میشوند و در شش

شهر دیگر واقعه در همان قسمت مذکور صاحب منصبها هستند که شغل این شغلها
هستند چون سرباز شدن در ولایت انگلیس برضایت و میل شخص است
نه بجبر و هیأتهای مخصوص هستند که در بازارها و قهوه‌خانه‌ها و میکده‌های آن شهر
مذکور رفته با جوانان و اشخاصی که اکثر بیکاره‌اند و در انمواقع صرف وقت میکنند
طرح دوستی ریخته صحبت میکنند و از شکوه فوج و جلوه قشون و نازکی لباس
رسمی و غیره و شجاعت اشخاص و حالت دعواها و فتح‌ها و تاراج‌ها و نشان
و مدالهای متعدد و امتیازات آن نشان و مدالها صحبت میکنند
و با هزار چرب‌زبانی و لطایف الحیل صدمات جنگ و زحمات سفر
و حالت رقت و نبرد که متعلقه بحالت سرباز است را پوشیده و منافع
سربازی را در جلوه ظهور می‌آورند که اکثر از مستمعین میل میکنند که داخل
قشون شده از آن ترقیات و منافع بحساب و آسوده بهره برند و آنطور
اندهباشی یک شلنگ برسم مواجب آن روز و یک قمقمه آب
یا شراب که لازمه سربازی است با دعوت میدهد و از آن روز
آن شخص تازه داخل مواجب‌گیران و جیره‌خوران شود و یک صورت

اعلامیکه پیش ده باشی حاضر است با و داده میشود آن اعلام از اینقرار است
مخبر باش که تو داخل سرباز شدی در شهر فلان بتاریخ فلان که در فوج فلان
باشی و اگر در روز فلان یا قبل از آن روز در فلان جا بحضور مامورین عدالت
حاضر نشوی بجهة قبول و اقرار و اذعان بسربازی خود یا بجهة خلاص کردن خود
از آن تکلیف بواسطه پس دادن یک شلنگ معلوم و سایر خرجی که بجهة
تو خرج شده است و دادن پنج شلنگ علاوه برسم جریمه تنبیه که خواهی شد
چنانچه اشخاص فریب دهنده و دزد تنبیه میشوند و هم چنین باید باخبر باشی
هرگاه بخلاف واقع تهمتی بزنی و نسبت بشخص خود یا دیگران بزنی بهمان
ترکیب فوق تنبیه میشوی آن شخص مزبور است و چهار ساعت یا قبل از اتمام
چهار روز مطلق باید بحضور مامورین عدالت حاضر شود و قسمی که مزبور ذکر میشود
خورده هم قرارنامه سربازی را قبول و قواعد معلومه را امضا کنند و هم اگر کسی
بخلاف قاعده معموله و بجبر بخواهند سرباز کنند بتوانند در آنجا بعرض و اطلاع
عدالت خانه برسانند و خود را از آن بجهة حفظ و خلاص نمایند قرارنامه مذکور
از اینقرار است من ساکن محله فلان در ولایت فلان اقرار میکنم

و تولد من در محله فلان شده و الان سنّم فلان است و شغلم فلان و من اجیر کسی
و بیوه نیستم یا اینکه هستم اولاد دارم یا ندارم و من داخل داوطلب بری
و داوطلب ساحلی و داخل قشون بری و بحری اعلیحضرت ملکه معظمه و نیستم
و هیچوقت در هیچ قشون اعلیحضرت ملکه را خدمت نکرده‌ام و یا کرده‌ام
مرا بجرف شان نکرده‌اند مرا هیچوقت بواسطه قابل سربازی نبودن
وا نزده‌اند و مرا فلان کس فلان در محل فلان در تاریخ فلان در رشته‌ء
سربازی در آورده و من خوانده‌ام یا بمن خوانده‌اند اعلامی را که در آن قبول من آن را نمودم
از معنی و مطلب آن اعلان‌نامه درست مطلع شده‌ام و من خودم را بجهة یک
شلنگ اکرامی و یک کیت سفت عبارت از قیمه باشد و لازمه
هر سرباز است در زمره سربازان در آورده‌ام و همه شروط آن را قبول میکنم
در اینصورت در فلان مدت ده سال خدمت بکنم و هرگاه بعد از اتمام ده سال
باز خدمت من لازم باشد ده سال دیگر نیز خدمت بکنم هرگاه سن آن شخص
کمتر از هیجده باشد تفاوت سن را نیز علاوه مدت سالی دو میکنند و هرگاه
آن شخص بجهة پیاده نظام نیست بلکه بجهة سواره و توپچی و غیره است مدت

دوازده سال

دوازده سال خواهد بود و قسمی که آن شخص باید بخورد از اینقرار است
من قسم میخورم که با نیت خالصانه بکمال صداقت بحضرت مطیع پادشاه
و ولیعهد او و جانشین او باشم و موافق تکلیف و حق شخص پادشاه را
و ولیعهد او را و جانشین او را و تاج او را و شان او را از جمیع دشمنها
حفظ بکنم و ملاحظه و اطاعت بکنم حکمهای پادشاه و ولیعهد او و جانشین
او را و حکمهای سردارها و صاحب منصبانی را که رئیس من کرده‌اند آن شخص
چنانکه ذکر شد هرگاه در سر عرض در شریف خانه بحضور مامورین عدالت حاضر شد
و بطوریکه قرار کرده موافق قاعده سربازی تا ده سال میبایست بجبر در خدمت است
و الا اگر حاضر نشد یا آنکه حاضر شد ولی راضی بسربازی نشد آنوقت نظر بمضمون اعلام
نامه فوق آن شلنگ و جمیع خرجهای که در راه او خرج شده است بعلاوه بیست شلنگ
برسم جریمه از او گرفته و شریف خانه او را بجهة فریب دادن تنبیه میکنند
از این مبلغ اول یک شلنگ دولت مع سایر مخارج چند روزه آن شخص بوزارت
جنگ باز میگردد و ما بقی بآن اشخاصی که شغل آنها سرباز گرفتن هستند میرسد
در بیان اسلحه قشون انگلیس   اسلحه عساکر انگلیس مثل سایر اوضاع خود

عساکر از زمان یک صد سال الی الآن متصل در ترقی و تغییر است در زمان سابق آنها
اسلحه پیاده نظام مثل اسلحه عساکر ملوک قدیم عبارت بود از نیزه و کمان و شمشیر
و گرز و تیر و اسلحه سواره فقط شمشیر و نیزه بود و در ایام نامانده‌ها مزراق و کمان باشتن
دار نیز معمول شد   در عام پانزدهم مسیحی باروت پیدا شد و بعد از آن
هر روز بلکه هر آن در وضع و ترکیب اسلحه تغییری حاصل شد   و البته بقدر
شصت قسم تفنگ و توپ از ابتدا تا بحال ساخته شده بعد از چند وقت
از کار افتاده در اوایل تفنگها بقدری ضخیم الجثه و سنگین بود که شخص تیرانداز
مجبور بود که شاخه همراه داشته باشد که در وقت تیر انداختن تفنگ را روی آن
گذاشته بسهولت تیر بیندازد چنانچه الآن میانه اکثر از اهالی خراسان و جماعت
هزاره معمول است از آنوقت الی الآن هر روزه در ترقی و خوبی اسلحه کوشیده
تا آنکه حال فی الواقع بدرجه رسانیده‌اند که ما فوق آن متصور نمی‌شود   از ترقیات
تفنگ و توپ شش خانه   و تفنگ و طپانچه شش لوله و تفنگ
و توپ از ته پرکن و تفنگ سوزنی پروس که پنج تیر در دقیقه می‌اندازد
و تفنگ شاسپو فرانسه هشت تیر در دقیقه می‌اندازد و تفنگ اسنیدر و غیره

بسیار

انگلیس است که از تعجبات دنیاست اگر با انصاف ملاحظه بکنیم خواهیم دید که
هر قدر نوع انسان با تربیت‌تر میشود امر جنگ و خونریزی بیشتر از پیشتر
ترقی میکند با وجودی که حقیقت اقتضای خونریزی نمیکند   و مطلب و مقصود و مراد
از   اجرای قاعده و قانون کامله عامه است که از روی آن قاعده علوم
مختلفه در حفظ مملکت خود بعد در خیال اخذ و جلب ممالک دیگر که در تصرف خارجیات
نباشند و قبحا که هر دولت مقتدر و مجهز و آراسته بر داشتن آلات حرب ممتاز و بر تبع
و اختراع حور سهلی است بجهة سفک دماء و قلع و قمع قلاع ملت همسایه خود صد هزار
حیف و دریغ که انسان هنوز بدرجه انسانیت نرسیده برسم
و نظر بعناد و غرض شخصی هر آحاد ناس نسبت بشان و حالت خود از جاده مستقیم
خارج شده متابعت و اطاعت هواهای نفسانی را پیش نهاد خود کرده و میکوشند
و چون یکی از دستگیری‌ها از موضوعات و بهتر کارهای امر لشکر و متوسل شدن
بقوانین غیر معمول این ملت خلاف کار دانی و قاعده این زمان است باید
هر مملکت همیشه با قوت و سلاح امر لشکر و نظام خود را که قوام ملک از دست نرود نگه
با بهترین اسلحه آنوقت لشکر را مسلح کرده در وقوع حادثه بواسطه عدم اسلحه

خوب از لشکر دشمن خللی و صدمه به پا لهذا تلافی آن ممکن نیست بلکه جهت وارد
نیاید چنانچه در جنگ میانهٔ دولت پروس و اطریش که در سنهٔ ۱۸۶۶ مسیحی مطابق ۱۲۸۳
هجری اتفاق افتاد دولت پروس بجهت داشتن اسلحهٔ خوب یعنی تفنگهای سوزنی
مذکوره در هر دقیقه پنج تیر می‌انداز دو لشکر اطریش را در اندک مدتی بکلی مضمحل کرد
و اکثر ولایات و استحکامات حسنهٔ دولتهای دیگر فرنگستان نیز حال اطریش
تر شد اسم امپراطوران مملکت از دفتر سلاطین محو شد الحال آنهمه مملکت
وسیع اطریش در تحت تصرف و اطاعت پروس می‌آید و همیشه در جزء ممالک
فتح کردهٔ پروس می‌شد باری چون منظور بیان آلات جنگ است نه حالات
دیگر لهذا از تاریخ گذشته صرف نظر کرده در بیان اسلحهٔ بزرگ ذکر میشود
اسلحهٔ بزرگ عبارت از توپ و خمپاره و غیره است که بعد از پیدا شدن باروت
و مطلع شدن از قوهٔ پراندن آن بظهور رسید فی الحقیقه منافعی که از باروت
بجنگ جویان رسیده است چه و چه حسرت زیرا عمدهٔ مطلب جنگ رفع و دفع خصم است
در مدت قلیل و بدیهی است جنگ‌ها با توپ و تفنگ شروع شده طول نکشید
که در اندک زمانی طرفی از طرفین مغلوب میشود بخلاف جنگهای قدیم که مدتها

چندین جنگ

طول میکشید مثلاً جنگ یونانیان با اهل تیره هفت سال بود و جنگ روم
با کرتیج هجده و چهار سال بود و کذالک جنگ بسیار بزرگی که در سنوات اخیره
اتفاق افتاد جنگ قرم با سواستپول بود که فقط سه سال امتداد یافت و یقیناً اگر
همین جنگ بعینه در قریم اتفاق می‌افتاد که تفنگ و توپ ممکن نبود امتداد جنگ
زیاده از سه سال میشد در این اوقات از شاوت و شجاعت اسمی باقی نمانده
رسم آن در داشتن توپ و تفنگ این عصر است مع منتظم داشتن امر لشکر زیرا اگر لشکر
با نظم نشده و دیگری بکار نخورده است خواه تفنگ سوزنی داشته باشد خواه چخماقی
شکست خواهد خورد و این فقره در اکثر از بلاد مشرق در این اوقات نامعلوم بلکه هیچ وهم
در فکر چارهٔ آن نمی‌افتند باری اول دفعه دولت انگلیس شروع باستعمال باروت کرد
در سنهٔ ۱۳۲۷ مسیحی مطابق [illegible] هجری بود و دولت فرانسه یازده سال بعد از تاریخ
فوق معمول شد توپهای قدیم در اول طوری ضخیم و جسیم بود که بهیچوجه قابل
از آنها استرتیب نمیشد تا بالاخره بمرور ترقی کرده تا در اوایل عام هجده هم توپخانه
سواره یعنی بطوری که حال معمول است در پروس ابتدا اختراع شد و بمرور روزه در ترقی توپخانه
کوشیده است تغییرات کلی در وضع آن آلات داده تا به کمال رسانند اکثر توپهای

اغلب از برنج و آهن بوده و گلولهٔ آنها وزن مخصوصی داشت که فرضاً ممکن نبود از توپ
هشت پوندی گلولهٔ ده پوندی انداخت لاکن حالا توپها کلیةً از چدن و آهن
چکشی شده و پولاد است و از همان اندازه توپ که بخیال آن وقت هشت
پوندی بود حالا گلولهٔ ده و دوازده پوندی میاندازند گلولهٔ توپ و خمپاره
بر دو قسم است یکی میان پر که معلوم است و دیگری میان خالی که از اجزای مختلفه
و گلوله‌های کوچک یا ساچمه و غیره پر کرده به دشمن می‌اندازند که بعد از طی مسافت معلوم میکند
بواسطهٔ تفریق آن گلوله‌های کوچک در جوف در میان دشمن ضرر کلی بانها وارد
میاید این گلوله‌ها نظر بمصلحت وقت گاهی و طرز پر کردن آنها نیز مختلف است
و از قراری که معلوم میشود هر یک از این گلوله‌های میان خالی که بعد پر کنند از
برای دولت انگلیس هر دو پوند تمام میشود که چهار تومان نیم رایج ایران است از آنجمله
در اکثر اوقات که گلوله‌ها را با زنجیرهای محکم وصل کرده از توپ میاندازند
و اثر این گلوله این است که چهار نفر سرباز که به صف متوالی بواسطهٔ آن گلوله‌های
وصل شده هلاک میشوند قسم دیگر گلوله مملو از آهن آتش زده است
که بعد از رسیدن بمقصد به سطح کشتی یا بام خانه ترکیده بواسطهٔ آن آهن‌های آتش زده

جوف

جوف کشتی یا بام خانه را آتش میزند قسم دیگر گلولهٔ سرخ شده است که با هجوم
آتش زدن کشتی است قسم دیگر گلولهٔ سرد است و اثر این بجز کثرت قوت
و ضرب آن چیز دیگر نیست چنانچه تفنگ شش‌خان است توپ شش‌خان
نیز هست و در این اوقات توپخانهٔ انگلیس فی الحقیقه هیچ دخلی
با وضع توپخانهٔ دولتهای دیگر ندارد که از دستگاه ادعای پیشی و برابری بکنند
امریکا است و در اکثر از تجربات معلوم شده است که توپ انگلیس بهتر
و با کارتر و مقرون بصرفه‌تر است در توپخانهٔ انگلیس توپها هستند که گلولهٔ آنها
پنجاه و شصت من و وزن باروت هشت الی ده من و میدان آتش از چهار هزار ذرع
الی هشت هزار و پانصد ذرع انگلیس است لشکر بری انگلیس من جمیع الجهات
از قرار حکم پارلمنت در سنهٔ ۱۸۶۵ مسیحی مطابق ۱۲۸۲ هجری یکصد و چهل و دو هزار و
چهار صد و هفتاد و هفت بود و سرباز حاضر بالفعل که صاحب مواجب و جیره بود
یکصد و چهل و یکهزار و پانصد و پنجاه نفر بود که تقریباً یک فوج کمتر از
حکم پارلمنت است و از این عدد مذکور هفت هزار و نود و سه نفر صاحب منصب
بزرگ و نوزده هزار و یکصد و هفتاد و شش نفر صاحب منصب کوچک است که باقی سرباز

و یک صد و بیست یکهزار و دویست و سی و نه نفر سرباز و سواره توپچی بوده مخارج
اداره این لشکر از قرار حکم پارلمنت در سنه ۱۸۶۰ مطابق ۱۲۸۲ هجری چهارده
میلیون و سیصد و چهل هشت هزار و چهارصد و چهل و هفت پوند که از قرار لیره
پنج دو هزار و پانصد دینار مساوی شصت و چهار کرور و دویست و هشتاد و چهار
هزار و نهصد تومان رایج ایران بوده مواجب سرباز در مملکت انگلیس از قرار روزی
یک شلینک و یک پنس است که قدری زیادتر از یکهزار دینار است از آن مبلغ
دولت بجهة جیره که روزی شش و نیم از برای دولت تمام میشود چهار پنس و نیم
کسر میکند که روزی سه رفته از برای سرباز روزی که از ده پنس و نیم وجه
نقد ابابت مواجب میدهند و اگر همه مخارج سرباز را که دولت متحمل است حساب
بکنیم از قبیل رخت و مکان و سوخت و غیره خواهیم دید که مقرری سرباز با جمیع
اخراجات هفته سیزده شلینک و نیم ماهی پنج پوند و چهار ده شلینک میشود
که مساوی نه تومان و نه هزار و هفتصد و پنجاه دینار رایج ایران میشود و این مواجب
از قرار حکم نظامی اعلیحضرت ملکه باید روز بروز بعد از مشق صبح بسربازها
داده شود و مواجب صاحب منصبان اکثر از قرارها به بعضی زیادتر مواجب

این مواجب از قرار قاعده معمول هر سرباز بعد از اتمام مدت
بیست و یکسال خدمت صاحب روزی ده پنس وظیفه میشود که تقریباً
قدری از یک شلینک کمتر است فواید این مواجب یومیه و این
وظیفه آخر که در وقت اتمام خدمت و پیری او بسرباز میرسد چند چیز است
از آنجمله اولاً مواجب یومیه راه احتیاج سرباز را مسدود کرده هیچوقت
او را بخیال سرقت و شرارت و دنائت و فعلی که بسؤال منجر
بعضی تهمت ها نمی اندازد ثانیاً چون دولت او را از هر جهة آسوده
کرده است و در پیری نیز او را مراقبت کرده وظیفه میدهد در وقت وقوع
جنگ از جان و دل جنگ کرده در حفظ مملکت و پادشاه جان فدا
میکند و یقین است سربازی که با میل دل و رغبت خاطر جنگ
بکند چه قدر بهره عاید دولت خواهد کرد ثالثاً اگر سرباز با عقل معاش باشد
تواند از آن مواجب یومیه خود قدری بجهة ذخیره در کنار بگذارد و با منفعت که
بعد از اتمام خدمت وجه نقدی هم داشته باشد که میتواند بواسطه آن شروع
بشغل و کسبی نماید گذشته از اینها آیا انصاف است که نصف بهتر عمر خود را

در قید عبودیت در آورده در راه دولت جان عزیز خود را فدا کند و این دولت
مواجب قلیل او را طوری نرساند که رفع احتیاج او را بکند و مجبور شود
که از سفله گان و غیره بسؤال بکند و برای انها فعله گی بکند آیا کدام یک
از نوکران اعلی و ادنی بهتر و بیشتر از سرباز خدمت بپادشاه میکنند و حال
آنکه سایر نوکران پادشاه از سرباز آسوده تر و مرفه الحال ترند این فقرات را
در همه ممالک فرنگستان خوب فهمیده اند خصوص در مملکت انگلیس
و دلیل واضح آنکه اشخاص برضا و رغبت خود داخل سربازی شده
بدولت از جان و دل خدمت میکنند و دلیل پاکی و تمیزی و قشنگی
سرباز انگلیس که مشهور دنیاست هیچ چیز دیگر نیست مگر یومیه بحال و بوقت
رسیدن مواجب او زیرا بدیهی است شخصی از قبیل سرباز که از هر جهة
آسوده شد یعنی از جهة مکان و خوراک و لباس و خرج جیب آسوده شد
متصل خیالش این خواهد شد که خود را از همگنان و هم چشمان خود بهتر و پاکیزه
تر نماید فصل سیزدهم در بیان قوه حربیه بحری دولت انگلیس اوضاع
بحری یعنی حرکت کشتی در روی آب یکی از اوضاع های قدیم دنیاست

چنانچه اول کشتی که ساخته شده در روی آب حرکت کرد کشتی نوح بود و بعد از آن
در عهد فرعونها و حضرت سلیمان نیز کشتی معمول بود بواسطه آن اثقال و امتعه از
جائی بجائی میکشیدند لکن به عبارت اخری شامیان قدیم و اهل فلسطین که
مهارت تامی در این فن داشته با اطراف دنیا کشتی میفرستادند و با این کار تجارت
دنیا با آنها بود و همچنین اهل کرتیج که از اهل آن نسل بودند و بر ساکن در افریقا
شدند بواسطه منتظم بودن امر بحری خودشان مدت چهل و چهار سال با قیصر روم
جنگ کردند و در آخر بواسطه ترقی فوق العاده رومیان و رفتن هنیبال سردار
کرتیج از راه اسپین بروم و تفریق لشکر رومیان غالب آمده کرتیج را
گرفته سوزانیدند حالیه اثری از آن دولت قوی و مملکت قدیم باقی نمانده است
اگرچه اوضاع بحری مطلق قدیم است لاکن این اوضاع بحری بالفعل بکلی
منافات با قدیمی داشته کلیة از ترقیات و اختراعات اهل
این عصر است زیرا بعد از کشتی نوح اول کشتی که پیدا شد قایق کوچکی
بود که بواسطه مجداف روی آب حرکت میکرد و بمرور ایام چادر شراعه
اختراع شده حرکت روی آب را سهل ترکرد ولی چون باد اختیاری نبود

سلاطین قدیم مثل رومیان و اهل کرتیج در کشتیهای جنگی خود مجداف زیاد
داشتند که در حین نبودن باد بواسطه آنها حرکت ممکن بشود و از زیادی عدد
آن مجداف آنها کشتی را نام میگذاشتند مثل دو جفته و سه جفته و که اول
در مملکت انگلیس اول پادشاهی که بخیال کشتی داشتن افتاد الفرد بزرگ
بود که بجهة حفظ رعایای خود از شرارت و سرقت اهل ناروی و دانمارک
و دزدهای بحری بقدر وسع در وقت فرصت آنچه از مال و آدم هرچه ممکن
میشد بتاراج میبردند چند عدد کشتی کوچک که از سی الی چهل جفت مجداف
زیاده داشت ساخت ولیم نارماندی نیز در عهد سلطنت خود در انگلستان
امتیازات چندی بشهرهای خمسه انگلستان داده بود مشروط باینکه هر ساله
چند فروند کشتی بجهة خدمت دولت نگاه دارند اول کشتی
بزرگی که در انگلستان ساخته شد کشتی بزرگی بود که هنری هشتم ساخت
وضع امر بحری بانطوری که حال معمول است از قرارداد های
هنری هشتم و الیزابث است که اولی بانی و واضع وزارت
بحری و کشتی خانه سازهای ونفورد و پارطزموث و وولیج شده

تعیین

تعیین مواجب معینی بجهة صاحب منصب و عمله کشتیها کرده و بیکی از
پول خود کشتیهای زیادی ساخته باتفاق کشتیهای بحکم اسپین فرستاد و امر بحری را
بیشتر از پیشتر منظم کرد در عهد   اول و چارلس اول ساختن کشتیهای
بزرگ معمول شد کشتی مشهور بسلطان البحر که حامل یکصد لوله توپ بود
ساخته شد تا عهد کرامول مخارج معینی بجهة اداره دائره بحری
نبود ولی در وقت کرامول مبلغ معینی بجهة مخارج اوضاع بحری معین شد
از انقرار هر ساله خرج میشد مگر در اوقات جنگ که لامحاله بیشتر می شد
عدد کشتیهای دولت انگلیس در وقت   ویم یک صد و پنجاه و چهار
و در وقت سلطنت انا و یت و روی هم رفته هر یک حامل پنجاه
توپ بود در اوقات جنگ با فرانسه زیادتر شده در سنه ۱۷۹۳ مسیحی
مطابق ۱۲۱۰ هجری پانصد و شصت و چهار و در سنه ۱۸۰۳ مسیحی مطابق ۱۲۲
هجری نهصد و هشتاد بود اگر چه مدتی بود که قوه بخار معلوم شده بود و در سنه ۱۷۳۶
مسیحی مطابق ۱۱۵۲ هجری هلز اجازه ساختن کشتی بخار را از دولت تحصیل کرده
کرده بود و نیز تا کشتی بخاری در مملکت انگلیس دیده نشده لاکن شیوع پیدا کرد

کشتی بخاری از سنه ۱۸۱۸ مسیحی مطابق ۱۲۳۴ هجری است که در انوقت کشتی پوسته
بخاری و غیره شیوع تمام داشت و از آن تاریخ به بعد بر کشتیهای دولت
انگلیس بنا شروع کرد به بخاری شدن و کشتی بخار دو چرخه معمول آمد که از
اطلاع از معایب کشتی دو چرخه بجهة جنگ چرخ پیچ را اختراع کرده
و هر یک اسم مخصوصی دارند و حال اکثر از کشتیهای دولتی دو چرخه نیست
صاحب چرخ پیچ در زیر است جمیع کشتیهای جنگی دولت انگلیس
بجهة تشخیص و تعیین داخل یکی از شش درجات است که ذکر میشود
کشتی درجه اول باید حامل یکصد و ده توپ یا زیادتر و یکهزار نفر
متعلقات یا زیادتر باشد ولی نباید حامل کمتر از عدد توپ
و نفر مذکور باشد کشتی درجه دویم باید حامل زیادتر از هشتاد توپ
و کمتر از یک صد و ده بشود و همچنین حامل هشتصد نفر یا زیادتر متعلقات
بوده و کمتر از یکهزار نفر باشد کشتی مخصوص اعلیحضرت ملکه با وجودی که
حامل توپ و نفر مذکور نیست بجهة امتیاز مخصوص داخل درجه
دویم است کشتی درجه سیم بازیکی از کشتیهای مخصوص اعلیحضرت ملکه

و کشتیهائی است که حامل بیرق امیر البحر یا کپیتان باشد که در هر کار و بار شریکی از
کشتی سازخانهای دولتی بشود و همچنین هر کشتی که حامل هشتاد توپ یا زیادتر
بوده کمتر از شصت توپ نداشته باشد و همچنین کمتر از ششصد و زیادتر
از هشتصد نفر متعلقات نداشته باشد کشتی درجه چهارم که متعلقات آن
زیادتر از چهارصد و ده نفر باشد کشتی درجه پنجم کشتیهائی است که متعلقات
آنها زیادتر از چهارصد و ده نفر بوده و کمتر از سیصد نفر نیز نباشد کشتی درجه
ششم آن کشتیهائی است که روی آن کپیتان حکم بکند اسلوب کشتی است
که روی آن کماندر حکم بکند و باقی کشتیها هر یک اسمی داشته روی آنها
نایب کپیتان و صاحب منصبهائی که زیر دست کماندر هستند حکم میکنند
کشتیهای این زمان کلیة از کشتیهای قدیم حتی صد سال پیشتر بهتر و باکاره
تر میباشند زیرا قوه بارکشی کشتی درجه اول قدیم اگر یکهزار و پانصد من مساوی
چهار هزار و هشتصد خروار است بعد قوه کشتی درجه اول این عصر نزدیک
به پنجهزار و ششصد من مساوی هفده هزار و نهصد و بیست خروار است میباشد و همچنین
آلت حرب این عصر دخلی بعصر قدیم نداشته گلوله کشتی درجه اول این زمان

مجرب تر و مهلک تر از گلوله کشتی دریه (؟) قلب قریم است در سنوات

۱۸۵۴ و ۱۸۵۵ و ۱۸۵۶ و در اوقات جنگ سیواستپل دولت

سوای کشتیهائیکه حاضر داشت نه کشتی بزرگ و نه فرنگ است و ده الفوت

و کرودت نوزده توب بانه متحرک مشهور بفلوتین بری و یک صد و هشتاد کشتی

شش توبه و کتر و یک صد و چهار عدد کشتی خمپاره از نو حکم بساختن آنها داد که کلیة

در سنه ۱۸۵۸ مسیحی مطابق ۱۲۷۴ هجری نهصد و هشت فروند ساخته شد عدد کشتیهای

جنگی دولت در سنه ۱۸۶۴ مسیحی مطابق ۱۲۸۴ هجری و توبهای انها و عمله جات

انها از قرار صورتی است که ذکر میشود — لاان صورت را در نسخه اصل ننوشته

بفقیر در وقت استنساخ ننوشته شد

ترجمه بعض حالات فرنگستان که نتیجه آن منجر بجنگ شد

{ سنه ۲۷۹۴ }

ترجمه بعض حالات فرنگستان نتیجه آن منجر بجنگ شد

سنه ۲۷۹۴

بیان حالاتیکه سبب جنگ فرانسه و پروس شد

سابقا پولیطیک دول متفقه آلمانی در تحت اداره دولتین افستریا و پروس

بود چون دولت پروس در خیال آن داشت که کل مملکت نمسه را همیشه خود بالانفراد

در دست داشته باشد و در تحت اختیار نگاهدارد و این مأمول دولت پروس

با وجود شراکت دولت افستریا در امورات دول متفقه آلمانی ممکن نبود

صورت خارجی نمیداد لهذا دولت پروس بمقام بهانه جوئی آمد چهار سال

قبل ازین در خصوص مسئله شلزویق و هولشتین با دولت افستریا

جنگ نمود شلزویق و هولشتین سابقا در دست دولت دانمارق

بود چون اهالی انجا نسبه بفقیر دولتین پروس و افستریا از دولت دانمارق

استرداد مملکتین و انضمام انها را بدول متفقه آلمانی مطالبه کردند و بعد

از آنکه کار منجر بجنگ شد دولتین مزبورتین مملکتین مذکورتین را

بعد از شکست دادن بر دولت دانمارق از دست دیگری گرفتند موافق قرار

قرارداد در فیمابین دولتین افستریا و پروس آنکه شریک میباشند دولتین

هر دو بالسویه از منافع جنگ بهره مند شوند لیکن دولت پروس چون بهانه

جنگ را با دولت افستریا میجست مدتی طول کشید و امر رفع الوقت

کنانیده بالاخره با دولت افستریا منازعه کرد سایر دول کوچک

آلمانی که با دولتین افستریا و پروس عهد اتفاق را داشته و در تحت اداره

انها بودند حرف دولت پروس را خارج از قاعده دیده در اعلان جنگ دولت

پروس طرف دولت افستریا را گرفتند لیکن دولت پروس

بانها فرصت تهیه و تدارک جنگ را نداده یکدفعه با انها مخاصمه برخواست

و چون دولت افستریا مستعد جنگ نبود و از یکطرف دولت ایطالیا هم

با دولت پروس از چند سال قبل خود را حاضر جنگ کرده بود

بهمین واسطه دولت افستریا و سایر دول متفقه آلمانی شکست فاحش خورده

لابد با دولت پروس صلح کردند از جمله شروط صلح این بود اطاعت

افستریا از سلک دول متفقه آلمانی بکلی بیرون شد و هیچیک کارهای انها را

ننماید ثانیا دول متفقه آلمانی قسمت شده یک بریاست دولت پروس

[illegible]

دول متفقه شمالی باشد دیگری دول متفقه جنوبیه بریاست دولت باویر
بعد از انکه مصالحه نحو مذکور منعقد گردید دولت پروس درباطن
با دول متفقه جنوبیه هم عهدنامه اتفاق بست بامعنی اگر دولتی از دول خارجه
یکی از دول متفقه شمالی ویا دول متفقه جنوبیه حمله آرد انوقت همه بالاتفاق
بمدافعه دولت مهاجم پردازند   چون انعقاد اینگونه عهدنامه قوت دولت
پروس را بدرجه اعلی میرسانید وبتنزل این بود که ملت نسه در تحت سلطنت
دولت پروس شد وقت مزبور عدد اهالی آن بالغ میکردید واین فقره دولت
فرانسه را که شصت وپنج کرور نفوس داشت بوهم همجواری بوا همه می انداخت
لهذا دراین صدد بود که خود را حاضر کرده با دولت پروس جنگ نماید و بعد از
شکست دادن به دولت پروس دول متفقه آلمانی را بطور دیگر که موجب ازدیاد
قوت دولت پروس نشود ترتیب بدهد و دراین ضمن اگر ممکن باشد دست
چپ رودخانه رین را هم متصرف شده ضمیمه ممالک خود نماید
لکسنبورغ مملکت کوچکی است میان دول پروس وفرانسه وهولند سلطنت
انجا با پادشاه هولند است در قرار داد که لکسنبورغ یعنی امیر لکسنبورغ موسوم میکشتند

وقلعه جات محکم آنجا   دولت فرانسه چون بهر بهانه میکشت دول اقلیم را این
باین مقام آورد که لکسنبورغ را ضمیمه خاک فرانسه کند چون این فقره موجب تضعیف
دولت پروس بود و مملکت مزبوره موقوف عهدنامه دول واعظه در لندن بسته
شده بود و بیطرف بود لهذا دولت پروس بمقام ممانعت برآمد
نزدیک بود کار منجر بجنگ شود تا این دول اربعه انگلیس وروس واتریش
وایطالیا میان ثالثه تکلیف انعقاد مجلس مخصوص دوری مابه النزاع دولتین
مزبوره تعیین را کردند دولتین فرانسه وپروس تکلیف انها را قبول کرده در لندن مجلس
منعقد ساختند ومسئله مزبوره را گفتگو کرده دول اربعه کار را نوعی کردند که دولتین
با صلح گذشت دولت فرانسه بهانه جنگ پیدا نمود
دراین اواخر دولت موقتی اسپانیول برای خود پادشاهی تجویز است انتخاب نموده هوهن
زولرن را که از خانواده پادشاه پروس بود بپادشاهی اسپانیول انتخاب کرد دولت
فرانسه فرصت را غنیمت شمرده بایلچی کبیر خود مقیم برلن نوشت که پادشاه پروس
ملاقات کرده بگوید دولت فرانسه راضی براین نخواهد شد سلطنت اسپانیول امپایر
دولت یکی از اجزا خانواده او برسد زیرا این فقره موجب مزید قوت

پروس وضعف تسلط فرانسه خواهد بود اگرچه دولت پروس خود را ازین فقره بی اطلاع قلمداد
وهوهن زولرن هم استعفا از قبول سلطنت اسپانیول نمود لیکن دولت فرانسه
اکتفا باین نکرده بایلچی خود دستور العمل داد که مکالمه را با خود پادشاه پروس بطوری کند تا انکه
موقع جنگ پیدا شود دولت پروس هم تحمل رفتارهای بی ادبانه ایلچی فرانسه
نشده راضی بجنگ شد در عرض هفت چهار ساعت دولت فرانسه
بدولت پروس اعلان جنگ کرده سیصد وپنجاه هزار نفر لشکر در عرض شش روز
در سرحد پروس حاضر نمود دولت پروس هم با سیصد هزار لشکر خود سیصد وپنجاه هزار
نفر لشکر دول ساکس وباویر وورتمبورغ وباد در مقابل لشکر فرانسه حاضر گشت
چون اشاره بدولت اسپانیول کرده الله آمد که چگونگی ثبت شود ملکه اسپانیول
دهی سال متجاوز بود در مملکت مزبور سلطنت کرده وابا عن جد در مملکت مزبوره
پادشاه بودند همیشه در خیال تعیش وخوش گذرانی وجمع آوری ملک ودولت
برای خود بوده از حال رعیت وتجارت وصنعت وزراعت مملکت مزبوره بکلی
غفلت میکرد وهیچوقت پا پی اصلاح آن نمیشد و وضع قوانین که مستلزم ترقی رعیت
ورواج تجارت وزراعت وارتفاع شأن واسم ملت باشد نمیشد

تا انکه مملکت بستوه آمد ما رسال پریم ومارشال زرانو سرداران لشکر بری باشند
وامیرال توپت سردار لشکر بحری باشد ولو پز را با خود متفق کرده بملکه تکلیف کردند
دراول ملت آزادی در هر جا ممالک خارجه متداول است بدهد ثانیا از جمع
آوری مال ودولت دست کشیده با رعیت با عدل وانصاف رفتار کرده مالیات
بهانهای ناموجه وراههای مختلف گرفته متملک نشود ثالثا پاپی رواج تجارت
وزراعت بشود ورابعا در بزرگی اسم ملت وتحصیل ثروت مملکت بکوشد
چون ملکه اسپانیول قبول تکالیف مزبوره را شاق دید جمعی از لشکریان را با خود
متفق کرده بمقام مخاصمه برآمد چنانچه لشکر سرداران با لشکر ملکه جنگ آمده وا ورا منهزم
ساختند بالاخره ملکه ناچار از مملکت بیرون که بمملکت فرانسه فرار نموده واز دولت فرانسه
التجا خواست چون درارو پا سلطنت را مال وحق ملت میدانند ودولت در تغییر پادشاه
وتفویض سلطنت بکس دیگر مختار است علی هذا دولت فرانسه منظور ملکه را منظور داشته
بعد آنکه اهالی اسپانیول را مجبور بقبول ونیابت سلطنت ملکه نماید لیکن
درخاک فرانسه برای او جا داده ودر حفظ سلامت وامنیت او کوشیده بعد از انکه
شورشیان ملکه را از خاک اسپانیول بیرون کردند دراینصورت موقتی معین نموده شروع

بر وضع قوانین و نظم دستگاه کرده هشت پادشاه از این نظم دستگاه و دیوان
و وضع قوانین لازمه را تمام کرده بعد از آن جناب پادشاه بر آنکه اهل سلطنت را
بشاهزادگان دیگر تکلیف نموده بملاحظات چند شاهزادگان دول دیگر نتوانستند
قبول نمایند تا این شوهر (?) زور تکلیف کرده و از میانه جنگ پروس و فرانسه
حادث شد باجمله چون دولت فرانسه بموجب نوشته جات جغرافیای
خود چنین میدانست دول کوچک آلمان با دولت پروس موافقت و اتفاق
در جنگ نخواهد کرد و فقط دشمن از دولت پروس خواهد بود لهذا چندان اهتمامی در فراهم
آوردن لشکرهای معمول نداشته و قشون را فرقه فرقه بسرحد پروس پاشید
لیکن دولت پروس چون اطمینان از اتفاق دول کوچک آلمان داشت
با قشون آلمان و کثیرالعده بمقابله شتافته در مقابل هر هشت یا ده هزار نفر قشون
فرانسه چهل و شصت هزار نفر لشکر گذاشت چنانچه قشون نمسه با همت (?) عظیم
بلشکر فرانسه هجوم آورده آنها را متوالیا و متصلا شکستهای فاحش داده بعد از آن
لشکر ماکماهون و فرمانسرداران فرانسه شکست خورده از وقت ناپلیون متفق خطط (?)
خود شده بقیه لشکر را حکم داده عقب نشسته در قلعه معظمه یکی از قلاع محکمه فرانسه

وعسکرات لشکر بهم جمع آیند و مستقر شوند و هر یار فرق لشکر آمده در معظمه با نهایت ملحق شوند
دولت پروس از این معنی بموقع آگاه شده
سیصد هزار لشکر بسرداری ولیعهد خود مامور کرده رفته از التصاق لشکر ماکماهون
و کانروبر و مارشال بازن بیکدیگر مانع شوند چنانچه ولیعهد پروس با لشکر
ابواجمعی خود در صحرای لانرو بلشکر فرانسه برخورده خود را حاضر جنگ کرده پادشاه
پروس هم با بقیه لشکر پشت سر لشکر ولیعهد حرکت کرده در صحرای مزبور با ملحق شده
بعد از بمجرد ورود شروع بجنگ کرده دعوای عظیم میان دویست و پنجاه هزار نفر لشکر
فرانسه و چهارصد و پنجاه هزار نفر لشکر نمسه اتفاق افتاده از طرفین جمع کثیری
تلف شد بالاخره فتح از طرف نمسه ها شده ماکماهون با لشکر خود بشالون
که مخیم اردوی عادی فرانسه است عقب نشسته مارشال بازن با صد و پنجاه هزار
نفر لشکر در قلعه معظمه محصور گشت پادشاه پروس دیگر فرصت بلشکر فرانسه نداده که خود را
منتظم کنند بولیعهد خود حکم نمود که لشکر ماکماهون را تعاقب نماید و لشکر مزبور را
بکلی از استطاعت مقاومت بیرون نماید لیکن از طرف دیگر ناپلیون بعد از
ورود شالون مجلس شورای نظامی فراهم آورده چنان تدبیر نمود عوض اینکه خود را

در شالون محصور کنند قشون را بسمت شمال فرانسه حرکت بدهد بلکه از طرف
شمال بتواند داخل قلعه معظمه شده لشکر بازن را از محاصره بیرون بیاورد چون
نمسه ها این معنی را استنباط کرده بودند لهذا بلا تامل لشکر را تعاقب کرده در حوالی قلعه سدان
که یکی از قلاع فرانسه است با نها رسیده و شروع بجنگ نموده بواسطه اینکه لشکر
پروس همیشه عده اش بلشکر فرانسه فایق بود در جنگ مزبور هم لشکر فرانسه عرصه را
تنگ دیده جمعی کثیر بدولت بلجیک ملتجی شده باقی دیگر که یک صد و پنجاه هزار
نفر بوده تفنگ ریخته تن باسیری داده بودند خود ناپلیون در جنگ مزبور شمشیر خود را
بپادشاه پروس تسلیم کرده اسیر گشته بود
بعد از آنکه پادشاه پروس ناپلیون را با یک صد و پنجاه هزار نفر لشکر خود اسیر کرد
سیصد و پنجاه هزار نفر لشکر بجهة محاصره قلعه معظمه و یکصد و پنجاه هزار نفر لشکر
ابواجمعی مارشال بازن گذاشته خود با بقیه لشکر رو بپاریس در حرکت آمد
از آن طرف اهل پاریس شورش کرده ناپلیون را از سلطنت معزول کرده دولت
جمهوری را برقرار کرده باستحکام پاریس کوشیدند
دولت جمهور عبارت از این است هفت وکلا انتخاب کرده مجلس فراهم می آورند

ومجلس مزبور هم یک نفر را بمدت سالی بریاست انتخاب کرده مادام ریاست
مادام ریاست او او امر و نواهی او را مثل امر و نهی پادشاه اطاعت میکنند و بعد
از آنکه مدت مزبوره منقضی شد شخص دیگر را باز بمدت سالی یا قرری (?) که
منتخب مینمایند و گاهی نیز تا همان رئیس اول را باز دوباره رئیس برقرار میکنند
و عمده قلت مدت ریاست از بابت این است که شخص مزبور نتواند بعضی
اسباب فراهم آورده دولت جمهوری را موقوف کرده خود را پادشاه برقرار کند
باجمله چون محاصره قلعه پاریس که دور و دورش دویست هزار نفر لشکر لازم بود آن
وقتیکه پادشاه پروس بعزم محاصره پاریس در حرکت بود زیاد از پانصد هزار نفر
لشکر نداشت لهذا احکامات لازمه بممالک نمسه نوشته لشکر ردیف را با تمام
احضار نمود و خود در ظاهر پاریس شروع بساختن باستیان خاک ریزی کرد
چون مارشال بازن از وصول امداد مایوس شده و آذوقه قلعه و لشکر را در رفع
اتمام دیده و هرگز اخواست از قلعه بیرون شده خود را از محاصره خلاص نماید نیل مقصود برای
او میسر نشد بالاخره لابدا قلعه را تسلیم لشکر نمسه و خود را با یک صد و پنجاه هزار نفر لشکر
بعنوان اسیری تسلیم سردار لشکر پروس نمود

سردار پروس بعد از تسخیر قلعه معظم و قرصان اسرا به سه قری از لشکریان را در قلعه
مزبور ساخلو گذاشته با بقیه لشکر آهنگ پاریس را نموده و از طرف دیگر لشکر
ردیف نسه هم رسیده پاریس را محاصره کرده مراوده و تردد بیرون را با پاریس
مقطوع داشتند اگرچه فرانسه ها در خود پاریس تقریباً سیصد و پنجاه هزار نفر قشون حاضر
کرده بودند لیکن لشکر مزبور تنها نتوانست پاریس را از محاصره خلاص نماید لهذا با انجال
آمدند که در ایالات فرانسه لشکر تازه مهیا نموده رو به پاریس حرکت دهند تا آنکه
لشکر پاریس هم بیرون شده باتفاق لشکر امدادی با پروسها مقاتله کرده پاریس را از محاصره
متخلص سازند دولت فرانسه لشکر مهیا کرده شصت هزار نفر در سمت شمال
بسرداری جنرال فدرب و بیست هزار نفر در سمت مشرق بسرکردگی جنرال
بورباکی یک صد و پنجاه هزار نفر در سمت جنوب بسرداری جنرال شانزی و این
سه لشکر را حکم یورش بسمت پاریس داد بعد از آنکه خبر حرکت این سه لشکر به پاریس
لشکر آنجا بسرکردگی جنرال طروشو و جنرال وکرود از قلعه بیرون شده بمقابله پرداختند
مدت جنگ و از ساعت طلوع کشیده از لشکر پروس جمعی کثیر بمعرض
تلف قرار لیکن وقت غروب مدد امداد لشکر پروس رسیده و از طرف دیگر.

شکست لشکر فرانسه ابواب سعی شانزی کوشش زد لشکر پاریس که دوباره عقب
نشسته دست از جنگ برداشته منتظر موقع دیگر شدند
دولت پروس این مرحله را فهمیده سه لشکر بمقابله سه لشکر فرانسه و رو به پاریس در حرکت
بودند روانه ساخت لشکر پروس بعد از جنگهای متعدد لشکر شمال و جنوب فرانسه را
شکست دادند لیکن از لشکر شرقی فرانسه در حوالی قلعه ویزون جنگ سخت کرده شکست
فاش خورده عقب نشست خبر این شکست ها به پاریس رسیده و از طرف
دیگر آذوقه در پاریس تمام شد قیمت موش بیست فرانک در حوالی ایران باشد
بالغ گردید ژول فاور وزیر دولت خارجه دولت موقتی فرانسه از کونت بسمارک
وزیر امور خارجه دولت پروس وقت ملاقات خواسته تکلیف متارکه کرد
چون مکرر تکلیف متارکه بتوسط دول انگلیس و روس و اوستریا و ایطالیا شده بود
و دولت فرانسه بملاحظه شاق بودن تکالیف پروس نتوانست او را قبول نماید
و اینک نجات پاریس را که عنقریب با جز از آنکه خود را در مضیق سخت دید و از طرف
دیگر گلوله توپ لشکر نسه هر روز شهر را به پاریس و اتلاف بهمچنین می افتد بمتارکه
شد بشرط ذیل قرار نامه بست اولاً در عرض دو هفته مدت

ملت فرانسه وکلا انتخاب کرده مدتی وضع و برقرار نموده و در باب جنگ و صلح
مذاکره کرده استعلام رای ملت را نمایند ثانیاً لشکر پاریس سلاح خودشان را تسلیم لشکر
پروس کرده خود را اسیر جنگ دانسته در پاریس توقف نمایند فقط پانزده هزار نفر
که بجهة حفظ امنیت شهر مسلح بشوند ثالثاً لشکر جنوب و شرقی در تحت متارکه
مندرج نشده حکماً به سابق مشغول جنگ باشند رابعاً چون شهر پاریس را تخلیه
پروس قرار ساله نخواهد شد شهر مزبور دویست میلیون فرانک جریمه بدهد دویست میلیون فرانک بابت
حالا مجلس وکلا منعقد شده در مذاکره مشغول باشند لیکن بشکل تکالیف دولت
پروس را قبول نماید زیرا که اولاً دولت پروس میخواهد دو ایالت بزرگ فرانسه را
که عبارت از لورن و الزاس باشد متصرف گردد ثانیاً پنج میلیارد خرج جنگ
مطالبه میکند هر میلیارد کرور میلیون است و هر میلیون ده کرور است ثالثاً مملکت شام
را در عوض وجه مزبور رهن گذاشته باشد و دیگر هم بملاحظات چند پای حمایت
دولت فرانسه بستند زیرا که دولت روس در این میانه عهدنامه پاریس را که با دولت
عثمانی بسته بود بهم زده شروط او را موافق صرفه خود قرار داد دولت ایطالیا که
مدتها آرزوی تصرف شهر روم را میکشید ممکن که شهر مزبور را پایتخت ایطالیا

قرار بدهد در این گیر و دار بآرزوی خود نایل گردید دولت انگلیس را دولت
ینگی دنیا در خصوص مسئله جزیره مشغول ساخت در مملکت اتریش با مسئله اختلاف ملتی
پدید آمد حالا فرانسه تنها ماند باید خود جواب پروسها را بدهد
چون اشاره بملاحظات دول شد بهتر این است مختصراً اشاره به مطالب مزبوره بشود
امپراطور نیکولا خان اول روسیه در تسلط زیاد در کارهای پولتیک اروپا
حاصل کرده بود در سال ۱۲۷۲ هجری بخیال قلع دولت عثمانی جنگ که
دارالاماره افلاق و بغدان و اسلامبول را ضمیمه ممالک خود سازد و نیز اسکله
تسلط خود را در مملکت عثمانی بیشتر از سابق داده کند چون تسلط یافتن روسیه در مملکت
عثمانی باعث کساد تجارت دولتین فرانسه و انگلیس است و امپراطور نیکولا ناپلئون
را که تازه امپراطور فرانسه شده بود مثل امپراطور نمیشناخت بلکه حکام فرانسه سابق
رئیس دولت جمهوری فرانسه دانسته او را در مکتوبات جناب خطاب میکرد لهذا
دولتین مزبورتین دولت کوچک ساردنی را هم که تفصیل حالت او در ذیل
مذکور خواهد شد باخود متفق کرده بحمایت عثمانی برخواسته دولت روسیه
سه سال تمام در مقابل دول اربعه انگلیس و فرانسه و ساردنی و عثمانی

یتها بالاخره دول مزبوره قلعه سبوستاپول را متصرف شده بلشکر روسیه شکست
فاحش دادند در این بین امپراطور نیکولا وفات کرده اعلیحضرت امپراطور الکساندر
بتخت نشست از جمله شروط عهدنامه این بود که اتباع دولتین عثمانیه و روس نمیتوانستند
در بحر سیاه الی غیر النهایه سفاین جنگی داشته باشند بلکه عدد کشتی جنگی معین و محدود بود
محدودی سفاین جنگی دولت عثمانیه برای او چندان ضرری نداشت زیرا دولت
مزبوره در ارشیپل سفاین جنگی بهر قدر قوه داشت میتوانست داشته باشد
و علاوه دول فرانسه و انگلیس و ایطالیا هم در بحر مدیطرانه سفاین جنگی همیشه
دارند بنحوی که عند اللزوم برای دول مزبوره ممکن بود که سفاین خودشان را داخل
بوغاز اسلامبول کرده به بحر سیاه وارد نموده در اجرای مقصود خودشان بقوت بکوشند
لیکن این فقره برای دولت روس ممکن نبود و نمیتوانست عند اللزوم
بقدر کفاف کشتی جنگی در بحر سیاه حاضر نماید چنانچه همیشه منتظر فرصت بود
که بواسطه اظهار آن خود را از اجزای این شرط عهدنامه معاف و مسلم دارد این
اواخر که متواتراً بدبختی و ضعف به دولت فرانسه رو آورد فرصت یافت
دولت مزبوره را بکلی مشغول خود که از ملاحظه پولتیک خارجه منصرف

خیال

انخیال نمود دولت ایطالیا هم بخیال تصرف روم و توابع آن افتاد
انگلیس هم با دولت ینکی دنیا در خصوص جزیره مشغول گفتگو شد دولت روسیه
بملاحظه این همه گرفتاری دول خارجه حامی دولت عثمانیه بغیر از استظهار
قرابت دربار دولت پروس آن فقره شروط مزبوره عهدنامه پاریس را فسخ کرده و اعلامنامه
بدولی که عهدنامه پاریس را امضا کرده بودند فرستاد چون موقع مقتضی رد خواهش
دولت روسیه نبود لهذا قرار شد که در لندن انجمنی منعقد که گفتگو نمایند مجلس مزبور
منعقد و فقره مزبوره موافق دلخواه روسیه در این روزها باتمام رسیده در این صورت
چه صرفه دولت روس خواهد بود که طرف پروسها را گرفته حمایت از دولت
فرانسه نماید ناپولیون سیم که بعد از شورش آخری فرانسه که در سال ۱۲۶۴
هجری اتفاق افتاده بود بعد از سه سال ریاست دولت جمهوری امپراطور
موسوم شد دولت جمهوری را موقوف که سلطنت در فرانسه برقرار کرد اداره
پولتیک اروپا را در دست خود گرفته پیشه اش این است که مسئله ملتی
باین معنی که هر ملت باید با اتمام در تحت سلطنت خود مندرج باشد مثلاً
ممالکی که اهالی آنها فرانسوی است باید در دست دولت فرانسه باشد

و ممالکی که دولت فرانسه از دول دیگر گرفته و اهالی آنها از ملت فرانسه نیستند
و زبان و عادات فرانسه را ندارند باید بهمان دولت مسترد کند چنانچه بقوت
همین مسئله مملکت ساووا و نیس را از دولت ایطالیا گرفته ضمیمه ممالک خود ساخت
مسئله دویم قبول کار اتفاق شده یا بمعنی اگر دولتی بی خبر از دول دیگر کاری را
میکند بعد از انجام شدن و اتفاق افتادن آن دیگر بمقام مواخذه از دولت مزبوره
نیامده او را قبیح میکنند لیکن اگر پیش از وقت مطلع از خیال آن دولت
میشدند ممانعت کرده نمیگذاشتند که دولت مزبوره اقدام بهمان کار نماید
مملکت ایطالیا پانزده سال پیش از این در میان سلطنتهای متعدد منقسم بود و ویکتور
امانوئل پادشاه ایطالیا شهریار سلطنت ساردنی داشت بموجب مسئله ملتی
باین صدد افتاد که عموم ملت ایطالیا را در تحت اداره یک سلطنت برقرار کند
چون تنها این مقصود را با قوت خود ممکن نبود لهذا اکونت کاوور وزیر دول
خارجه که یکی از مردمان زیرک و باتدبیر اروپا محسوب میشد تدابیر حسنه صائبه در این باب
که ناپولیون سیم را با خود در این خیال متفق کند ناپولیون قبل از این در مقام شده
که اسم و شهرت ساردنی را در اروپا افزاید با عظم و معتبر نماید چنانکه او را در جنگ سبستاپول

با خود متفق کند که با دولت روسیه معارض شود و در حین انعقاد عهدنامه میانه دولتین عثمانی و روس
و سایر دول هم او را امضا کرده ضمانت بحفظ خاک عثمانی کردند دولت ساردنی را
نیز داخل دول مزبوره نمود بعد برد پادشاه ناپل و طوسقان و امرای دیگر ایطالیا را
که قوت مقاومت چندان نداشتند از تخت انداخته سلطنت آنها را ملک
کرده و خود را پادشاه ایطالیا موسوم نمود چون یک حصه ممالک ایطالیا از قدیم
الایام در دست دولت استریا بود لهذا دولت ساردنی با دولت فرانسه متفق
شده یازده سال پیش از این با دولت مزبوره جنگ نمودند و بعد از شکست آن لشکر
استریا حصه از خاک ایطالیا را که در تصرف استریا بود مالک شده چهار سال
پیش از این که دولت پروس با دولت استریا جنگ کرد دولت ایطالیا
با او متفق شده با دولت استریا باز مخاصمه آغاز کرد و بقیه خاک ایطالیا را که عبارت
از مملکت ونیز و لومباردی باشد از دولت استریا استرداد ساخت
بعد از آنکه دولت ایطالیا اکثری از ملت ایطالیا را که در تحت تصرف دول
اجنبی بود بتحت اداره خود در آورد باین خیال افتاد که سلطنت قدیم ایطالیا را برقرار کرده
شهر روم را برای خود پایتخت قرار دهد لیکن چون شهر روم و توابع آن متعلق بپاپ بود

دولت فرانسه حمایت مخصوصه از او بعمل میآورد بهمین جهة تمکین نمود با وجود غفلت و قدرت
دولت فرانسه باین منظور چیزی نگفته در انتظار مستقر موقع و فرصت بود تا این جنگ
پروس و فرانسه اتفاق افتاد شکست دولت فرانسه باتمام او را که مشغول نمود موقع
و فرصت اجرای مقصود به دولت ایطالیا داد دولت ایطالیا حسب المأمول خود
بالشکر قلیل بشهر روم هجوم نموده متصرف شده و لشکر پاپ را مغلوب و مقهور نموده
متفرق ساخت و خود پاپ را در شهر روم جای مخصوص تعیین کرده متوقف کرد و حالا سلطنت
تمامی ایطالیا در دست و قبضه او را مانند بعد و کاشهر روم هم پای تخت ایطالیا
قرار داده شد و عمده سبب موفق بودن دولت ایطالیا در این کار بزرگ ازینجهت
بوده که با رعایا همیشه حسن مراوده و مهربانی را داشته و از آنها کاملا جلب قلوب کرده بود
و همیشه در خیال تحصیل منافع برای رعایا و رواج ملکت تجارت و زراعت
و تسهیل طرق مراوده و کار انداختن معادن و تزئید ثروت ملت بوده روز بروز
ملت ایطالیا را پیش برده بمقابل ملل بزرگ اروپا نمود فی الحقیقه حالا دولت
ایطالیا یکی از دول معظمه اروپ محسوب میشود و اینگونه ضعف دولت فرانسه باعث قوت
او گردیده است   امپراطور اتریش با سلطنت در دست آنکه یکی امپراطوری اتریش با

ملت بوهم و نه هم در جزو آن مندرج است دیگری پادشاهی ماجارستان چون ماجارستان
هم پیش از جنگ پروس حالت بوهم را داشت و بعد از جنگ مزبور هم سلطنت
خود را مستقر کرد لهذا ملت بوهم هم باین خیال افتاد سلطنت مخصوصه مستقره داشته باشد
دیگر جزو اتریش باشد چون ملت مزبوره از نسل اسلاو هستند و از نسل ملت روس باشند
و خود بنفسها اقتدار و قوت ندارد که با دولت اتریش مقابله کرده عنفا تحصیل استقلال
سلطنت کنند لهذا خودشان را بطرف دولت روس بسته و اظهار هم ملتی کرده دولت اتریش
ازین کار موقع با خبر شده دفع این محذور را نمود و استعداد خود را در مملکت مزبوره با
پیشتر کرد و اکثر اظهارات خفیه بوهم را قبول نموده بانها رضایت داد حالا امورات
خارجه و داخله مملکت اتریش از حسن تدابیر کونت بوست وزیر دول خارجه
مملکت مزبوره در کمال استحکام و رونق میباشد
پاپ خلیفه بلافصل حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام میباشد از فرق عیسوی کسانیکه بحقیقت
او اعتقاد دارند کاطولیک مسمی میشوند کسانیکه پاپ را خلیفه نمیدانند و بحقیقت او
اعتقاد ندارند مثل یونانیها و روسها انها را اورطودوکس مینامند و غیر از اینها مذاهب
دیگر هم هست لیکن مقتضی نیست که در اینجا ذکر و بیان شود مقصود ذکر حالت پاپ است

چون ملت فرانسه کاطولیک هستند و اعتقادشان براین است که اگر پاپ خود مملکت مستقله
نداشته باشد تکالیف مذهبی را نمیتواند کاملا و حقا معمول بدارد لهذا شهر روم و توابع آنرا
برای او مملکت مستقله قرار داده بجهة استقلال آن همیشه پانزده هزار نفر لشکر در روم
و در سیویطاوکچیا که بندر روم است نگاه میداشته مانع از تهاجم لشکر ایطالیا
میشدند حالا که فرانسه را این بدبختی روی داده بود دولت ایطالیا جرأت نمیکرد که
بسر روم قشون بکشد و پاپ را بیرون نماید لیکن همینکه شکست پشت سر هم دولت مزبوره را
اینگونه ضعیف نمود بروم لشکر کشیده سلطنت را از پاپ گرفته تنها ریاست مذهبی را
برای او باقی گذاشت   پرنس آماده پسر پادشاه ایطالیا را ملت اسپانیول
برای خودشان پادشاه انتخاب کردند لیکن چون بعضی از ملت اسپانیول طالب دولت
جمهوری بودند بعد از تاج گذاری اعلیحضرت آماده مارشال پریم را که رئیس دولت موقتی
بود و تکلیف پادشاهی به پرنس آماده کرده بود بقتل رسانیدند بنابر این حالا امر پادشاه
مزبور بکمال قوت را داشته در میان ملت زیاد محبوب و مقبول است
پادشاه پروس بعد از فتحهای متعدد و تضعیف دولت فرانسه خود را امپراطور المان موسوم کرده
و حالا او را امپراطور مخاطب میکنند   دولت روس سابقا از هر هزار نفر

چهار نفر

چهار نفر سرباز میگرفتند و عده لشکر عادی فقط ششصد و پنجاه هزار نفر بود و بجای سرباز
نمیدادند لیکن بعد از جنگ پروس و فرانسه که قوت لشکر پروس را ملاحظه کردند قواعد تازه
وضع کردند بموجب آن از آحاد ناس بی تفاوت خدمت نظامی بکنند و از هر هزار نفر شصت
و پنج نفر سرباز بگیرند چنانچه در همین سنه عده لشکر دولت روسیه به سه کرور بالغ خواهد گردید
و اسلحه و آذوقه لشکر مزبور را هم حاضر کرده اند
چون در دول اروپ هر سال مداخل و مخارج مملکت را موازنه کرده از انفراد مالیات جمع آوری
وضع و اخذ مینمایند دولت روس هم اگرچه موازنه مداخل و مخارج را مثل سایر
دول منتظم ندارد لیکن بار حتی الامکان در نظم این فقره ساعی میباشد فقره مداخل
و مخارج همین سنه را که از ابتدای ماه ذی قعدة الحرام ۱۲۸۷ الی دهم ذی حجة الحرام ۱۲۸۸
باشد نوشته نقا میفرستد امسال قفقازیه را ممیزی کرده مالیات را قرار داده [illegible]
هشت کرور و چهارصد منات رسانیده لیکن وجه مزبور با کمال صعوبت کفایت
مخارج را نمیدهد بجهة نگاهداری یکصد و هشتاد هزار نفر لشکر نظام و [illegible]
لشکر غیر نظام در قفقازیه مبلغی پول نقد از داخله روسیه حمل قفقازیه مینمایند
در این اوقات مالیات قراری داده اند و صرفه برای [illegible] منظور داشته اند به ملاحظه

زیادی خرج مالیات هرگز باعث شاقی نمی آید بملاحظه همان صرفه که در ضمن آن علاوه
منظور شده است مردم خود بالطبع تمایل مایل میشوند و چنانچه از فقره اخر با ما احق است که
باقتضای وقت کمتر خواهند که بتفصیل آن کتابچه علاوه لازم آید و خارج از تفصیل بود

معروض بکمیر حرره فی شهر ربیع الاول ۱۲۹۷

سروشینه قرنیکا منشی روزنامه ملت سنیه ایران مکتوب است

برادر مکرم من

از تاریخ یوم جمعه چهاردهم ربیع الاول ۱۲۸۲ در شهر تفلیس روزنامه ملت ایران صادر شده
بتقریبی که در ذیل ذکر خواهد شد بنظرم رسید اول این عبارت را خواندم از جانب
سنی الجوانب همایون شاهنشاهی خلد الله ملکه سلطانه امر و مقرر است که روزنامه
ملتی بر سبیل آزادی نگارش یابد تا خاص و عام از فوائد آن بهره یاب شوند
معنی این عبارت ظاهرا دلالت بر آن دارد که هرکس در خصوص فواید ملت ایران
هر خیال و فکری داشته باشد بدون واهمه بقلم تواند آورد و لهذا من از متوطنین
خاک قفقازم و از جهة اسلامیت و مذهب با ملت ایران برادری دارم
بمضمون همان عبارت جسارت ورزیده خیال خود را بتو مینگارم

اولا شکل مسجد که در روزنامه خود علامت ملت ایران انگاشته در نظر من
نامناسب مینماید بعلت آنکه اگر از لفظ ملت مراد تو معنی اصطلاحی آن است
یعنی اگر قوم ایران را ملت میگویی مسجد انحصار بقوم ایران ندارد بلکه جمیع فرق اسلام

صاحب مسجدند علامت قوم ایران قبل از اسلام آثار سلاطین قدیمه فرس است
از قبیل تخت جمشید و قلعه اصطخر و امثال آن و بعد از اسلام که از مشهورترین آثار
پادشاهان صفویه است که در ایران مذهب اثنی عشری را رواج داده اند و طوائف
مختلفه ایران را در یک ملت واحد منتظم داشته اند و باعث سلطنت مستقله ایران جداگانه
شده اند پس بر تو لازم است که بجهة اشعار ملت ایران علامتی پیدا بکنی که از یک طرف
دلالت بر سلاطین قدیمه فرس داشته باشد و از طرف دیگر پادشاهان صفویه را
یادآورد چون شکل تاج دوازده ترک قزلباش از سقرلات سرخ

ثانیا روزنامه را خواندم دیدم که در صفحه قدری با ایران شمه است از نقل نسب
و حالات شاعری سروش تخلص ملقب بشمس الشعرا و یک قصیده و غزل او
برادر مکرم من تو خود نوشته که از فواید روزنامه ملتی باید خاص و عام
بهره ور شوند در مقام انصاف از تو میپرسم که دانستن نسب و حالات
شاعری سروش تخلص و بعد از آن ملقب بشمس الشعرا نسبت بملت تخصیص کرده
فایده است که خوانندگان خود را نسبت بخواندن آن معطل و مجبور داشته در سر آن اگر
سروش مرد فاضل و شاعر ممتاز بوده آنوقت تو حق داشتی که بگوئی شناختن

منتجب

این شخص لعنت الله است چونکه ملت از خیالات او فیض میبرد و از مضامین اشعار
حکیمانه اش کسب حکمت و معرفت مینماید زیرا قصیده سروش دلالت میکند که شاعری است
در غایت پایه بلکه قابلیت شعر گفتن هیچ ندارد و بناحق اسم فرشته آسمان را
بر خود تخلص قرار داده اسم نیر اعظم از انیر بر خود لقب بسته است بدین معنی که
نور فضلش چون نور آفتاب ضیابخش کل آفاق است

ادعا بدون بینه نامسموع است من عدم قابلیت سروش را ادعا کنم باید برای حجت
اثبات بینه بیاورم تا بینه را در عقب ذکر خواهم کرد قبل چند کلمه از بابت نسب
آفتاب شعرا بنویسم

برادر منشی از تو توقع دوستانه میکنم که در طهران مجلسی منعقد کنی که از دو نفر
از عرفا و ظرفا برای آن مجلس دعوت بکنی و در حضور ایشان از آفتاب شعرا بپرسی
که ای مخدوم آنچه منظور تو نسبت خود را بنجم ثانی میرسانی اگر بگوید منظورم اینکه از کسب
نور اشتهار و افتخار بکنم آنوقت باو بگو مخدوم خیلی عجب است که تو خود شمس بوده
میخواهی که از نجم کسب نور اشتهار و افتخار بکنی و انگهی از نجم آفل
نجوم عبارت است از مشتری و زحل و مریخ و عطارد و زهره و امثال آن

در شرح چغمینی مرقوم است که کل این اجرام ظلمانی است و کسب ضیا
از آفتاب میکنند تو هم حالا که آفتاب جهانتاب میبینی بحمد الله قانون است منجوهی
از نجم کسب ضیا بکنی اگر گوید من از آن قبیل قیام بر نور ضیا نیز ارزم شاید
العروض لها بجر بلا ما یعنی تفضیل را منزارم که استعاره از نور آفتاب باشد
و منجوهم هم از نجم ثانی کسب فضیلت بکنم آنوقت بگو مخدوم جهت چیست
نکشش برای خود جسته دیگر پیدا کن مثل نظام الملک وزیر ملک شاه
سلجوقی و خواجه نصیر طوسی وزیر هلاکو خان چنگیزی و امیر علی شیر وزیر سلطان
حسین بایقرا هم سرآمد فضلای عصر خودشان بوده تا این همه منظور تو بعمل آید نسبت
هم شهری بودن بنجم ثانی او را برخود چه قرابت نجم ثانی نیز مثل تو از فضل عاری بود
و مثل تو استحقاق ذاتی نداشت و بنا حق صاحب لقب نجم ثانی شده بود
اگر چه خود را نمی شناسی ما او را بتو نشان بدهیم در خصوص استحقاق که تشنگان هستند
شهادت تواریخ است در حبیب السیر چنین نوشته شده است
بعد از فوت امیر فاضل نجم زرگر خسرو صاحب طویت یعنی شاه اسماعیل
امیر یار احمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانیده و بنجم ثانی ملقب ساخت

رایت عظمت و نخست [illegible] را بفرق فرقدین رسانیده و تمامی امرا و وزرا و ارکان دولت را
بمتابعتش مامور ساخت می بینیم که نجم ثانی واقعاً بمرتبه بلند صعود کرده است تا مورخ
باو استناد فضل نداده است چنانکه به نجم قبل آمده پس معلوم میشود که ترقی
نجم ثانی بواسطه فضل و استحقاق ذاتی نبوده است بلکه بمحض التفات خاص
شاه اسماعیل اتفاق افتاده است و ترقی بر مدارج علیه بلا فضل و بلا
استحقاق ذاتی بنا بر قول حکما و فیلسوفان و بنا بر دلائلی که نگارنده معاصر جلال آنسی
عمر در تصنیف حکیمانه خود مشتمل بر کشف معانی اقوال و سلوک نبی علیه السلام
ذکر کرده است و بنا بر عقیده جناب روح القدس که در رساله خود مشتمل بر کلمات
وزیر و رفیق بیان نوشته است هرگز موجب شرافت نمی تواند شد بلکه موجب زوال
و حقارت است
پس بنا بر شهادت تواریخ مشخص میشود که نجم ثانی بواسطه علم و حکمت صاحب فضیلت
و استحقاق نبوده است تا آنکه او بواسطه عقل جبلی و اخلاق جمیله فضیلت
و استحقاق داشته است چنانکه بعضی از افراد بشر بزور عقل جبلی و اخلاق جمیله مستحق
مدارج علیه میشوند در این باب نیز بتواریخ رجوع بکنیم و ببینیم که عقل جبلی

[illegible]

نجم ثانی در چه پایه بوده و او چه نوع اخلاق مستحسنه امتیاز داشت عبارت تاریخ
حبیب السیر این است بعد از آنکه شاه دین پناه شاه اسماعیل نجم ثانی را بخطاب مستطاب
معلق گردانید درگاه خلایق پناهش ملاذ حکام بنی آدم و ملجأ اشراف و اعیان
عرصه عالم گردید از اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت آنمقدار
در سرکار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع امرای عظیم الشان
بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان درگذشت عدد غلامان خاصه او نزدیک به پنج هزار
سوار یا قرار رسیده و وفور خزائن و اموالش از سرحد حساب و استیفای
محاسبان در نامتناهی تجاوز گردید هر روز قریب صد سر گوسفند شیلان او بود مرغ و قاز
و حوائج آش و برنج و روغن و غیر هم بر این قیاس باید نمود و در سفر
ترکستان با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب آمویه گذرانیده بود هر روز سیزده دیگ
از نقره خام جهت پختن طعام در مطبخ او بر سر آتش می نهادند و آن اطعمه گوناگون را
در اطباق زرین و سیمین و چینی فغفوری در نظر خلایق جلوه میدادند
از عزیزی صادق القول استماع افتاده که در آن طرف آب شخصی در وقت
شیلان در خانه آن امیر پادشاه نشان حاضر بود بزبان تعجب از خوانسالار او

او پرسید که هر روز چه مقدار مصالح را در ولایت بیگانه چگونه بهم میرسانی جواب داد
که بغایت آسان گوسفند و مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر حوائج آش
در سرکار ما بسیار است تا هر روز مرادم دارچین و زعفران و زنجبیل و سایر
ادویه حاره و بعضی دیگر از حبوبات ضرورت میشود و جهت پیدا کردن آن تفحص میکشم
ما کمال نداریم که پدر نجم ثانی چه قدر متمول بوده این نوع استطاعت شاهانه را
به پدرش میراث گذاشته بود پس نجم ثانی اگر این مخارج را از مال حلال
میکرد مبذر است خصوصاً دیگها را نیز نقره ساختن از تبذیر گذشته بحکم قرآن اسراف است
علاوه بر آنکه حرمت استعمال ظروف نقره بین الفقها مجمع علیه است و اگر از مال
حرام میکرده ستمکار است وزیری که بوفور اسباب تجمل نه باعمال مرضیه خود دلداده بکند مثل وزیری
خواهد شد که جناب روح القدس در رساله مذکوره خود تعریفش کرده است که صفت
وزیر دانشمند مستحق تعظیم را جناب روح القدس چنین بیان میفرماید [illegible]
و جلال و اقبال ایران بران وزیر گوارا باد فلانه گفت راههای ایران را جهت تردد و [illegible]
تعمیر ساخته ام و صفحات ایران را مدارس متعدده و مساجد کرده ام مدخل موقوفات را
کلاً من بنام حوایج طلاب مقرر داشته ام تجارت و زراعت اهل ایران را من رواج

در وثوق آمده‌ام معادن ایلازامن بکار انداخته‌ام صحراهای بی‌آب و غیر ذی زرع
ایران‌زمین بواسطه چاههای آرتزین آب فراوان بخشیده‌ام مالیات ایران را
من به پنجاه کرور رسانیده‌ام لذت وزارت در این نوع اعمال و آثار است
نه در بازیچه‌های بی‌معنی و تشخص فروشی ابلهانه باز مصنف حبیب السیر می‌نویسد
چون کوکب جاه و جلال آن امیر بی‌شبه و مثال بغیر کثرت استعمال دارچین
و زنجبیل و زعفران در مطبخش بانیدرجه ترقی که بکثرت حشمت و شوکت مغرور
گشته بآنکه از پادشاه مؤید و منصور رخصت یابد متکفل فتح ماوراءالنهر که عبید
و مقاتله سپاه اوزبک را متعهد شده آن امر خطیر را سهل و آسان شمرده
و پس از عبور بر آب آمویه و ملاقات با حضرت بابر پادشاه رایت عزیمت
بجانب حصار خزار برافراخت آق فولاد سلطان که حاکم آن موضع بود
چون دانست که با غازیان عظام قوت مقاتله و مجادله ندارد و باتفاق ارباب
و کلانتران در در مصالحه درآمد و بعد از طلب عهد و پیمان ابواب شهر و حصار
خزار باز گشاد نجم ثانی او را مقید و دماقوتور یوزبکی را با جماعت اوزبکان
که در آنمکان بودند کشته متعرض رعایا نشد

خوب اگر آق فولاد سلطان باطاعت نمی‌آمد آنوقت نجم ثانی مختار بود در حق
او هر فکری داشته باشد از قوه بفعل آورد و اما در صورتیکه آق فولاد سلطان
و اوزبکان اظهار اطاعت کنند در صورتیکه نجم ثانی با عهد و پیمان ایشان را
مطمئن نمود دیگر بکدام قانون مروت و فتوت بخلاف ما امر الله عمل کرده
نقض پیمان را جایز دیده و آق فولاد سلطان را مقید و سایر اوزبکان را مقتول
ساخت حضرات عرفا و ظرفا که حضار مجلسند حکم باشند شخصی که در قلب مرتبه
محض از راه غرور ابلهانه خلاف رضای ولی النعمه خود را جایز دانسته برای
رخصت او متکفل فتح ماوراءالنهر گردد و بعد از آن بخلاف ما امر الله نقض
عهد و پیمان بکند عقل و ادراکش در چه درجه خواهد بود آیا مرد عاقل و نیک
سیرت هرگز روا میدارد که حبیب‌شی چنین شخص شود بهر صورت
قید در باب عدم نقض عهد علی‌الحساب این آیات بخاطرم آمد اولاً یا ایها
الذین آمنوا اوفوا بالعقود ثانیاً الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه
و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک
لهم اللعنة و لهم سوء الدار ثالثاً و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا

الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلاً مصنف حبیب السیر باز می‌نویسد
نجم ثانی از آنجا بقرشی نهضت نمود حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت
و ممانعت ثبات قدم ورزید نجم ثانی اطراف شهر را بامرا تقسیم فرمود دلیران
بر اطراف قلعه آمده جنود ظفر ورود آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند و زخم سنگ
رعد آهنگ رخنه در بروج و باره قرشی افکندند و در عرض سه روز قهراً
و جبراً بر آن بلده استیلا یافت و شیخم میرزا با متابعان اسیر پنجه تقدیر شده
حکم قتل عام صادر شد هر چند امیر غیاث الدین محمد و جمعی دیگر از اعیان
خون بعضی از بیگناهان را که در آن بلده بودند از نجم ثانی درخواست نمودند مسموع
رضا نشده قریب پانزده هزار کس را از سپاهی و رعایا از تیغ بیدریغ
گذرانیدند در ملحقات تاریخ روضة الصفا مسطور است بابر میرزا که بنا
بر دعوت نجم ثانی از حصار بامداد عساکر قزلباشیه آمده بود بعضی را از
ساکنین قرشی که جغتای و عشیره او شمرده میشدند شفاعت نمود لکن
نجم ثانی نپذیرفت و علاوه او را نیز برنجانید مصنف حبیب السیر باز می‌نویسد
بعد از فتح قرشی نجم ثانی عازم تسخیر بخارا شد زیرا جانی بیک سلطان

و عبید الله خان با معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام داشتند و نقش مقابله و مقاتله
بر لوح خاطر نگاشتند چون نجم ثانی بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان
و ابو سعید سلطان با فوجی از سپاه سمرقند بخیال حشر متوجه شده اند خود در آن
منزل توقف کرده بیرام بیک قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی
بدفع ایشان مامور گردانید و آن سلطان از توجه بیرام بیک و غازیان خبر یافته
در قلعه غجدوان متحصن شدند و بیرام بیک کیفیت حال را اعلام نموده نجم ثانی
با تمامی عسکر بظاهر غجدوان شتافت محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف
حصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی را از اوزبکان خونخوار بجنگ میفرستادند
از این جانب نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب و احیاناً مغلوب میشدند
و چون چند روز حال بدین منوال بگذشت و آذوقه در میان سپاهیان نایاب شد
خواجه کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین اوزبک صاحب وقوف بود بعید دانست
که تسخیر آن قلعه بمرتبه میسر نیست بعرض نجم ثانی رسانید که در این زمستان فایده
بر محاصره غجدوان مترتب نمیشود زیرا که این قلعه بذخیره بسیار و کثرت آلات رزم
مشحون است و دو سلطان با بسیاری از شجعان در آنجا توطن دارند و اگر چند روز

دیگر این منزل معسکر لشکر نصرت اثر باشد غازیان از جهة فقدان غلات و حبوبات
تشقیص خواهند یافت مناسب دولت آنستکه ازاینجا طلب رحیل کوفته در نواحی
قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایات و سرکار بلخ اردو بازاریان
و سوداگران غله و اجناس باره و علف قیاس آورند و چون زمستان بپایان رسد
و ذخیره اوزبکان روی در نقصان نهاده علیق چارپایان در صحرا سیر شود متوجه فتح
بلاد و قلاع شویم نجم ثانی که از ابتدا بلشکرکشی و سرداری هرگز وقوف نداشت
و در عمر خود اصلا تصنیفی و رساله در علم جنگ نخوانده بود و عقب جلیش نیز در آن پایه بود
مآل کار را از قرائن در آئینه یقین مشاهده نمیکرد و نظر همتش محض منحصر بر آن بود که هر روز
در مطبخش چه مقدار گوشت گوسفند و مرغ و قاز و جوجه صرف باید شد و در وقت
سواری چند یدک و نوکر در رکابش باید رفت جواب داد که از چپ اسیر
اگر ما از قفای عبیدالله خان کوچ کرده بطرف آب رویم اوزبکان تصور خواهند کرد
که این حرکت بنابر خوف و هراس از ما وقوع پیدا کرده و این معنی موجب جسارت
ایشان خواهد شد و هنوز این سخن باتمام نرسیده بود که پادشاه بدانجا آمده بود
صلاح دید خواجه کمال الدین محمود را در میان آورده و در باب ترک محاصره

و توجه بجانب خزار و قرشی مبالغه کرد نجم ثانی اگرچه ظاهرا سخن آنحضرت را قبول فرمود
اما باطنا منکر حقیقت آن بود از آنطرف در اثنای این احوال اسماع جانی بیگ سلطان
و عبیدالله خان رسید که نجم ثانی در غجدوان از رشتن نمیرود و هر روز لشکریان
جهة تحصیل آذوقه و علیق چارپایان متفرق و پریشان میشوند عزم رزم جزم کرده
با حشر بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش و خنجر گذار بر سبیل ایلغار متوجه
غجدوان گردیدند و بعد از صبح سحرگاه آن دیار آن دو سلطان نیز با اوزبکان جمع
دران حصار بعضی بر پشتهای سمقان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند نجم ثانی پس
از مشاهده این حال دل بر قتال نهاده میمنه و میسره لشکر را بعهده امرای عظام و حکام
و خود در قلب با پادشاه مقرر گردید که پادشاه با جنود حالیه در طرح باشد و هر طرف
که کمک احتیاج رساند توجه فرماید بعد از تسویه صفوف قرب دویست سوار
جلادت آثار از برانغار سپاه اوزبک بمیدان تاخته بر جوانغار لشکر نجم ثانی
حمله کرده چیره دست شدند پادشاه که درانطرف بود متوجه دفع شر آنجماعت گشته بزخم
تیری از پای در افتاد و این معنی موجب ازدیاد جسارت اوزبکان گشته یکبار
بر سپاه عراق و آذربایجان تاختند و امرا بر عداوتیکه بواسطه سلوک

نخوت و کج خلقی نجم ثانی با او داشتند بی آنکه دست باستعمال آلت پیکار
برند پای در طریق فرار نهادند لاجرم لشکر نجم ثانی شکست یافته با بر پادشاه با
حاضر خود روی بحصار آوردند و امیر غیاث الدین محمد و خواجه کمال الدین محمود
متعاقب موکب آنحضرت در حرکت آمدند حسین بیک لله و احمد بیک صوفی
اوغلی متوجه کنده گرگ گشته با جمعیت سلاطین اوزبک از افق فتح
و ظفر طالع گشته سپاه ماوراءالنهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از
لشکریان عبیدالله خان در معرکه بنجم ثانی رسیده آن جناب را اسیر پنجه
تقدیر ساختند و نزد پادشاه خود بردند در تاریخ سلاطین اوزبک معاصرین
صفویه که در زبان جغتای تصنیف شده است مرقوم است که چون لشکریان عبیدالله
خان نجم ثانی را بحضورش رسانیدند از او پرسید که سردار لشکر قزلباش تو بودی
نجم ثانی گفته است بلی عبیدالله خان فرموده است چرا اوزبکان حصار خزار را
بعد از آنکه باطاعت آمده بودند و بعد از آنکه تو با ایشان امان داده بودی بکشتی
و چرا بعد از فتح قرشی بقتل عام فرمان داده پانزده هزار مسلمین آنجا را که اکثرش
رعایا و عجزه بودند از تیغ بگذرانیدی بفتوای کدام قانون عمل کرده اگر دشمن

بمقام اطاعت می آید و از تو عهد و امان میگیرد او را میکشی و اگر در مخالفت ثابت
قدم میشود باز او را میکشی پس تکلیف دشمن نسبت بتو چه چیز است پس متنای
تو از دشمن چه حالت است تو بر این عقل و تدبیر میخواهی که مملکت پادشاهان را
مسخر کنی کشتن رعایا و عجزه قرشی را هیچ مذهبی جایز نمیدارد مگر مذهب آیین مملکت
بنابر اعتقاد شما بر فرض که در زمره کفار محسوب هستند جناب اقدس الهی در قتل
کفار نیز فرمان را مقید فرموده است معنی این آیه شریفه را مفهمی مانند وقاتلوا فی سبیل الله
الذین یقاتلونکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین نجم ثانی ساکت
مانده است عبیدالله خان گفته است چرا جواب نمیدهی مگر عربی نمیدانی
نجم ثانی جواب داده است که عربی میدانم عبیدالله خان متوجه اتباع خود
شده است تعجب میکنم از شاه قزلباش کسی را وزیر خود و سردار لشکر خود کرده است
که نه علم دارد نه عقل و نه رحم بعد از آن بلشکریان خود فرموده است که بی پیر کوفتش را
بزنید نجم ثانی در حال تضرع و زاری مشغول شده است که از خون من
درگذرید پنجاه هزار دینار پیشکش میدهم و از پادشاه خود عهدنامه برای تو میگیرم که مملکت
ماوراءالنهر تا حد خراسان بر تو و اخلاف تو مسلم باشد و از لشکر قزلباش

هرگز تنها وزیر سنور تو واقع نشود عبید الله خان جواب داده است که من
به پنجاه هزار دینار تو و عهدنامه پادشاه تو احتیاج ندارم مملکت ماوراء النهر را
بعنایت الهی بازور شمشیر خود از دشمنان محافظت خواهم کرد و تو را
نیز خواهم کشت و قصاص بیگناهان را از تو خواهم گرفت بعلت اینکه
همه را مثل تو نزنده کشتن بریده کان ضعیف کهلان است و اگر تو نزنده
بوده بخت که باعث هلاک دیگر بیگناهان نشوی بعد از اتمام کلامش لشکریان
نجم ثانی را به گوشش راز ده [illegible] حالا برادر مکرم من منشی از عرفای مجلس
منعقد بپرس که این همه حکم شهید آهو یانه تعجب است که آفتاب شعرا از این همه
نفرت میکند و او را چه خود شمار و با وجهی که سیاست از و تماشا و تبرا نماید
جناب آفتاب شعرا به نجم ثانی یک صفت دیگر نیز نسبت میدهد
که در نظر او ممدوح است یعنی نجم ثانی یک قصیده مدح ده هزار دینار بشاعری
امیدی نام صله داده است آفتاب شعرا میخواهد که امرای این عصر هم
مقدار صله در عوض [illegible] را بدهند و اگر زیاده از آن نه بهر باری کمتر نداده باشند
باز بتواریخ رجوع بکنیم و ببینیم که این صفت نیز ممدوح است یا مذموم

در تاریخ حبیب السیر مسطور است در عهد خلافت عمر بعد از آنکه ابو
عبیده بن الجراح را بواسطه شجاعت خالد بن ولید و معاونت لشکر اسلام
در حوالی شهر حمص در مقابل صد هزار سپاه قیصر روم فتح و ظفر روی آورد
از جمله شعرای عرب اشعث ابن قیس کندی قصیده در وصف شجاعت
و بهادری خالد گفته بوی گذرانید خالد ده هزار درم باشعث صله داد
چون این خبر بگوش عمر رسید موجب آزار خاطرش گردید بابو عبیده
نوشت که باید خالد را بنزد خود طلبیده بفرمائی که دستار از سرش بردارند
و در گردنش انداخته از وی بپرسند که مبلغ ده هزار درم که باشعث انعام
کرده از چه ممر بوده اگر گوید از بیت المال اهل اسلام داده لهذا خیانت
او بوضوح پیوسته و اگر بزبان آورد که از مال خاصه خویش انعام
کرده لهذا اسراف او بوقوع انجامیده ابو عبیده بموجب فرموده خلیفه خالد را
طلبیده از وی پرسیده که ده هزار درم انعام اشعث از اموال خاصه تو
بوده است یا از بیت المال خالد در جواب سکوت ورزید بلال دستار
در گردنش انداخت و گفت فرمان امیر المومنین چنان است که بزبان

بدارم تا جواب گوئی خالد گفت انچه از خالص اموال خود بوده ابو عبیده
خالد را بمدینه روان کرد پس در صورتیکه بهادری مثل خالد بن ولید که
بنای کاخ اسلام بشمشیر او استحکام پذیرفته است بسبب انعام ده هزار درم در صله
قصیده مستوجب تعزیر باشد چگونه نجم ثانی بسبب انعام ده هزار دینار در صله
یک قصیده مستوجب تعزیر نخواهد شد با وجهیکه اشعث خالد را بواسطه هنر
بی نظیرش مدح گفته بود یا از نجم ثانی چه هنر صادر شده بود که شایسته آن مدح
باشد مثل امیدی شاعران دروغ گو در ایران بسیار نه هر عاقل بر دروغ
گویان چرا باید برین مقدار انعام بدهد این نوع بخشش دلالت نمیکند مگر
ببلاهت زیرا که ابلهان را دروغ خوش آید چرا این ده هزار دینار بعمل خیری
صرف نشود مثل عمارت مدرسه برای تربیت اطفال مسلمین یا تعمیر
مریض خانه برای معالجه بیکسان و مسافرین چنانکه از نظام الملک و امیر علی
شیر این نوع آثار ظهور کرده بود چرا این ده هزار دینار از پهلوانان بستم گرفته
شده بهوای نفس طاغیه بدروغ گویان داده شود و مظلمه در گردن پادشاه بیکناهان حساب
زر شوند جد مرحوم آفتاب شعرا را شناختیم حالا شروع بکنیم باثبات اینکه

که در خصوص عدم قابلیت این شاعر در آغاز [illegible] گفته بودیم
دو چیز از شرایط عمده شعر است حسن مضمون و حسن الفاظ نظمی که حسن مضمون داشته باشد
و حسن الفاظ نداشته باشد مثل مثنوی ملای رومی این نظم مقبول است
که در شعر مثل نقصان است نظمی که حسن الفاظ داشته حسن مضمون نداشته باشد
مثل اشعار قاآنی چرا که این نظم رکیک و کسالت انگیز است که
باز نوعی از شعر است یا نه هنر است نظمی که هم حسن مضمون و هم حسن
الفاظ داشته باشد مثل شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی و دیوان حافظ
و اشعار میرزا ابو القاسم قائم مقام مرحوم این نظم نشانه افلاطون وجه آور
و مسلم کل است و صاحبان این نظم را نظیر پیغمبران توان گفت زیرا
که ایشان ما فوق افلاطونیند و ارباب خیالات حکیمانه و مورد الهامند
در وصف چنین شاعران گفته شده است پیش و پس بست صف کبریا
پس شعرا آمد و پیش انبیا قصیده آفتاب شعرا نه حسن مضمون دارد نه حسن
الفاظ و علاوه براین عیب آنکه ورقها پاره افلاطونش هم خالی از جهالت
پس از اشعر [illegible] گفت و صاحب آن را شاعر [illegible] نامید بدین دلیل

مضمون قصیدهٔ شمس الشعرا من البدایة الی النهایه دال بر بعضی عقاید سخیفه است
صحت و عدم صحت این عقیده را حواله میکنیم برای علمای دینیه بعلت اینکه
این مسئله در عقاید دینیه وظیفهٔ ما نیست لکن ما این را توانیم گفت در این
عقاید هرگز طرفه که تازه که نزار و هزار بار انها را نقلا و نثرا دیگران گفته اند
و نوشته اند پس مضمونیکه طرفه که تازه که تعریف آن ... باشد اصلا انشا طرز افرح
انگیز نمیتواند شد بلکه خیلی مکروه و برخلاف است مثل رسالهٔ طهارت
هر مجتهد جدید خصوصا در شعر الفاظی در قصیدهٔ آفتاب شعرا اتفاق افتاده
کمال رکاکت آنها ایهامات عز و جل علیهم الصلوات
عزی ولادت مرات ما بقی تربات عقارب و حیات
خیرات تحرک حشرات ... معترف ... بضاعت مزجات
و یحتمل بعض دیگر هم استعمال این الفاظ در نثر جایز است اما در شعر
مقبول نیست مثلا عز و جل از آنجمله الفاظ است ... اعقاب بالای
منبر ذکر میکنند و علیهم الصلوات ... لفظهاست ... و شان ... پیش
زوار مشهد و کربلا در مناجات خودشان میخوانند هم چنین سایر الفاظ

معدود ... رکاکت انها با باب ذوق و طبع سلیم واضح است از الفاظ کمه
در قصیدهٔ آفتاب شعرا بحسب وزن خالی از خلل نیست انها است
تخت بندهٔ معبود و اصل هر موجود ... در وجودش عقل درست مانند ماست
مصرع ثانی خفیف است نهال او را ثمرات خوشی که فضلا ... خورند
بود ناگزیر از مرآت مصرع اول ثقیل است چو در نهال اش دیدار
خویش درنگریست عجب خویشتنش خواند و منظر آیات مصرع اول خفیف است
خجسته نامش بر چرخ بر زمین خوانند بکه کش آنکه چرخ و زمین گرفت ثبات
مرد مصرع عشر خفیف است به پیش علمش علم فرشتگان ... چو ذره
در بر مهر است و قطره پیش فرات مصرع اول خفیف است جهان
بر ریا ... چهار سو نه موج دراو پیمبر و آلش سفینهای نجات مصرع
اول ثقیل است ز بهر معترف این ... شاخ بلند درخت طوبی
گسترده سایه بر غرفات مصرع ثانی اگر طوبی بخوانی ثقیل است و اگر
طوبی بخوانی خفیف است بعقل خویش نه با نیروی شریعت وی

حکیم یزدان دانند شناختن هیهات مصرع ثانی ثقیل است به چرخ
ساده رسد نیروی تحرک از او وز او به پیکر افلاک نیروی حرکات
مصرع ثانی خفیف است پدید گشته نهان پی پرستش خویش هنوز
نا شده پیدا نه فلک نه جهات مصرع اول خفیف است خجسته
باشد عید خجستهٔ مولود همیشه دولت او بادا ایمن از آفات مصرع
اول خفیف است رطل ... این منقبت ... فرست بود از تو پذیره
بضاعت مزجات مصرع اول ثقیل است اگر آفتاب شعرا بگوید
این ثقلت و خفت نوعی از سکتهٔ شعریه است و سکتهٔ ملیحه را شعرا جایز شمرده
بگویم شعرا غلط کرده اند سکته بعقیدهٔ ما در هر جا باشد بی نمک و مکروه است
و در هر جا دلیل عجز شاعر است در عهد غزنویان و سلجوقیان اگرچه
بعض شعرا در قصاید خودشان سکته را راه داده اند رفته رفته این رسم
متروک شده و متاخرین از او موقوف کردند و الآن اگر در شعری سکته
پیدا شود از قبیل اضطرار است آنهم در بعض بحرهای مخصوصه نه در مجتث
در قصیدهٔ آفتاب شعرا در آن نوشته شده است آنهم یک دفعه یا دو دفعه

تا نه باین کثرت و اگر ما جواز سکته را قبول بکنیم باری ان
مصرعها را با سکته حساب میتوانیم که بحسب وزن خفت دارند
تا انها ثقیلند بهیچ وجه صحیح نیستند زیرا که ثقلت انها اصلا سکته
شباهت ندارد و نقصان انها فاحش است سروش مدح
رسول خدا و عترت گوی ز سیئات ترا بستر چنین حسنات
این ... نقصان وزن ندارد اما مضمونش خیلی نامناسب است
آفتاب شعرا میخواهد رسول خدا را نیز فریب بدهد در صله
همین پر پوچات سیئات او را ببخشد خیر مخدوم عفو کن عقل
رسول خدا اشد عقل ... روزنامه نیست ... و فریب
آنکه یک نمره روزنامه اش را خراب کند و پر پوچات خود را
در انبا چاپ نماید خیر جناب آفتاب شعرا سیئات تو بسترده
نخواهد شد اگر میخواهی رسول خدا از تو خشنود شود باحکام
او عمل کن و بهم کیشان خود ضرر مرسان المسلم من سلم
المسلم من یده و لسانه توضیح این ابهام آنکه روزی در خانهٔ

نشسته گزارشات خریستوفر قولومب و تاریخ پیدا کردن ینگی
دنیا را بزبان روسی میخواندم حلقهٔ در دروازه کوفته شد ملازم رفت
ورقهٔ از آدم جنرال فیشر سیاح معلم السنهٔ شرقیه در غزانیا
گرفته آورد بدین مضمون که فلانی تو میدانی که بسیار توجه و اشتیاق
داریم و در این چند روز که ما را در تفلیس اتفاق مکث افتاده است با تو
دو بار ملاقات کرده ایم تو ما را بالمره فراموش کردی آخر لازمهٔ غریب
نوازی چنین نمیباشد توقع آنکه فردا ساعت از ظهر گذشته بمنزل
ما تشریف بیاوری که در یک جا صرف نهار کنیم و از مصاحبت
تو فیضیاب بشویم دوست تو فیشر فردا در ساعت موعود بمنزل جنرال
فیشر رفتم پنج نفر دیگر نیز از معتبرین ولایت در آن مجلس حضور داشتند
نشستیم نهار خوردیم بعد مشغول صحبت شدیم در اثنای صحبت جنرال
فیشر از من پرسید که فلانی لفظ حشرات در زبان عربی بچه معنی آمده
گفتم لفظ حشرات لغتاً از قراری که صاحب قاموس نوشته است عبارت
از هوام و دواب صغار است و از قراری که در کتب فقهیه بیان کرده اند

این است

این است الحشرات هی التی تسکن باطن الارض کالفاره
و ابن العرس و الضب و الحیة و امثالها و اصطلاحاً استعاره
از جهال بی مغز و وحشی صفت و بربری سیرت و بی شعور و بی معرفت
و کودن میباشند گفت خوب پس آن کسی حالا ترا قسم میدهم بهرچه دوست
راست بگو در قرآن یا در احادیث اشاره هست که منکران دین
اسلام حشرات اند گفتم حاشا و کلا نه در قرآن این نوع اشاره هست و نه در
احادیث نهایت یک لفظ انعام گاه گاه در قرآن دچار میشود که آن معنی
و مفهوم حشرات را افاده نمیکند بعلت اینکه در خصوص فضیلت نوع بشر
صراحتاً آیه هست ولقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقنا
هم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا باعتقاد من
شمول این آیه شریفه در حق شماست زیرا که امروز بر و بحر شما را مسخر است
و از نعمات گوناگون شما بهره یاب هستید و شما علی الظاهر بسیاری از طوایف
دنیا بحسب علم و قدرت فضیلت دارید شما را چگونه حشرات میتوان شمرد این قدر
هست که ما منکران این خدا را کافر میدانیم و در آخرت مستوجب عقوبت

میدانیم گفت آنچه از آن نقلی نیست بگذار ما بجز از معنا برویم بحث هم بزرگی عیب
باک نداریم و از این گونه اعتقادات شما هرگز مکدر نمیشویم ما نیز منکران دین خدا را
در ضلالت میشماریم کسی نگوید که دروغ من زشت است تا منظور این است که شما
در این عالم ما را حشرات نامیده باشید گفتم صاحب ما کی شما را حشرات
نامیده ایم چگونه میشود که ما شما را حشرات بگوئیم و حال آنکه در هر قدم بشما محتاجیم
ما علوم را از شما کسب میکنیم صنایع را از شما یاد میگیریم فنون را از شما میاموزیم
اختراعات را از شما اخذ مینمائیم از امتعه و اقمشه شما منتفع میشویم
والله ما آنقدر از شما خوشنودیم که اگر چاره میداشتیم نمیگذاشتیم که بعد از
مردن هم در جهنم بریان بشوید چه کنیم اختیار در دست ما نیست امیدواریم که ما را
خواهید بخشید و حمل بر بیوفائی و حق ناشناسی ما نخواهید کرد فیشر بسیار
خندید گفت من تو را باور میکنم تا باین فقره چه میگوئی که مطاوعان علی و
پیروان عترت او بعضی آدمیانند و دیگران حشرات یعنی
مطاوعان پیغمبر شما آدمانند ما حشرات هستیم گفتم این فقره را شما
در کجا دیده اید تا حال چنین فقره در هیچیک از کتب شرعیه بنظر من نرسیده است

گفت های در این قصیدهٔ روزنامه را ملا بدستم وقتیکه خواندم از انقباض
خون بسرم دوید از خجالت سر بزیر افکندم و مبهوت ماندم بعد از لحظه ماجرا
برین عبارت عذر خواه آمدم که این اشعار دیوانه است بقول او اعتنا نباید کرد
و از قصیده اش معلوم است که هرگز قابلیت شاعری ندارد که در این عهد
لقب شمس الشعرائی یافته است یعنی سرآمد کل شعرای حضرت است گفتم
نه چنین خیال مفرمائید عادت ماست لقب میدهیم تا معنی اش را
مراد نمی کنیم مناسبتش را ملاحظه نمینمائیم گفت آنچه حرف است بر فرض
که عادت شما چنین است تا عادت شما بر دیگران حجت نمیتواند شد
طالب اجنبیه که معاصر ملت ایرانند لامحاله از این لقب معنی خواهند فهمید و مناسبت
نیز ملاحظه خواهند نمود و خواهند گفت که اولیای دولت ایران در این عصر
بچه درجه از فن شعر بیخبرند که باین مرد ناقابل لقب شمس الشعرائی داده اند
و آیندگان از اخلاف طوائف ایرانی هم البته نسبت باین عصر
در علوم ترقی خواهند داشت و در تاریخ و تصنیفات این زمان اشعار این
شاعر ناقابل را دیده افسوس خواهند خورد که بر ایشان چنین

شاعر را سرآمد شعرای عصر خویشان دانسته اند چنانچه وقتی که انکار فردوسی و نظامی
و حافظ بآن لقب شایسته توانند شد و اگر این شاعر بقول تو فی الواقع
دیوانه است در دیوانگی شبهه نیست باعتقاد من منشی روزنامه نیز مثل او
دیوانه است که اینگونه پرپوچات او را در روزنامه خود جا داده هم در داخل
مملکت و هم در خارج آن منتشر ساخته است امسال روزنامه ملت ایران
بهر جا از دول فرنگستان فرستاده میشود و در هر جا از پای تختهای آن دول این روزنامه را
میخوانند آیا ملت ایران چه فایده حاصل است بی‌شک این اشاره عبارت
از لفظ حشرات است خاطر ما را مکدر ساخته پر ظاهر است که شما از این لفظ
معنی لغویش را ملاحظه نمیکنید بعلت آنکه ما فی الواقع موش و چلپاسه نیستیم
مقصود شما از آن لفظ معنی اصطلاحی آن است که ما در نظر شما حیوان بی‌مغز و وحشی
صفت و بربریت و بی‌شعور و بی‌معرفت و کودن هستیم تو خود انصاف بده
روا است که فیلسوفان و حکما و مصنفان و شاعران و مورخان و مخترعان ممتاز
یوروپا مانند ولتر مونتسکیو روسو داماوسو ژرژ غونبونت لوریه
وات فلتون بوفن شکسپیر دو تنی و بایرون و سایرین در زمره

حشرات محسوب شوند تا سروش نامی وجه لانیغ و بی‌مصرف و امثال
او در زمره آدمیان باشند این اشاره شاعر ملت شما باید هیچ هرگز
چیزی از شأن ما ناقص نکند ضرر آن باز بر خود شما عاید است که ما در حق
شما بچشم حقارت خواهیم نگریست و بعقل شما را در پایه عقل
اطفال خواهیم داشت و بر شما خواهیم خندید گفتم راست میفرمایید
منشی روزنامه نمی‌بایست که این جفنگ را چاپ کند و منتشر سازد
تا او را در این باب مقصر شماریم ان شاعر خانه خراب با وفوریت که او را است
و او را مجبور کرده است که این جفنگ او را فاش کند چنان نیست
که منشی قباحت این فقره را نفهمیده باشد بلکه از ترس با نیکه اقدام
کرده است چون منشیان طهران همیشه از شعرای در خانه میترسند
انشاء الله بعد از این از طرف منشی غفلت و بی‌تجربگی واقع
نخواهد شد مجلس تمام شد وقتی که از منزل فیلسوف بیرون آمدم
کلماتی که در راه ورد زبانم بود این است وای سروش وای سروش
وای خانه خراب سروش این چه رسوائی است که تو بر پا کرده

آخر چه منفعت ازین بهر گونه بر تو حاصل است که همکیشان خود را
در ممالک اجنبیه هدف تیر ملامت کرده مورد سرزنش و نفرت ساز
تحقیر و بغض بیگانگان نموده شما بر سر ما چه بلا شده‌اید از یکطرف
لعن و طعن خلفا را در کتب خودتان صراحتاً چاپ کرده در افغانستان
و هندوستان و ترکستان و روم و قفقاز منتشر میسازید و حال آن
دشمنی ما را بر بیگانگان این دیارها و اهالی داغستان حلال میکنید از طرف
دیگر کل طوایف دنیا را ناپاک و حشرات شمرده از ملاقات
و اکل مطبوخات ایشان احتراز را واجب میدانید و ایشان را
ببغض ما مصمم میدارید گویا کل دنیا خارستان است شما تنها یک بوته
گل سرخید که در میان این خارستان شکفته شده‌اید اگر از دست
شما سر خودمان را برداشته یکمرتبه گوشه جهان پراکنده شویم عاقبت رفته رفته
نتیجه این گونه عقیده شما آن خواهد شد که جمیع ملل دنیا بعداوت
ما کمر بسته در قصد اضمحلال و اذلال ما خواهند کوشید ما نیز مثل
بنی اسرائیل خواهیم شد که خودشان را تا نحله کان و آلات شمرده

جمیع طوائف دنیا را بنده خویشان میپنداشتند و بدین عقیده کل ملل را
بر دشمنی خودشان برانگیختند و عاقبت خودشان بذلت و عبودیت
افتادند تا هنوز سبب این مذلت و عبودیت را نفهمیده‌اند
چون بخانه رسیدم شروع بنوشتن این قرتیکا کردم و از رنجش خاطر
نمیدانم که از تحت قلم چه بیرون آمده است ترا ای یکه رکرم منشی لازم است
که برای عبرت و تنبیه دیگران این قرتیکا را در چند نمره روزنامه چاپ
کنی و در داخل مملکت منتشر سازی تا بخارج از آن نمره ما نفرستی و
بسروش نیز بگوئی که بعد ازین که اینگونه عمل بکند بیندیشد از خامه
تیز من از این تیغ بران و خونریز من دیگر بر تو لازم است که مطالب
روزنامه ملتی را دانسته باشی مثلاً در روزنامه ملتی اولاً باید امورات
پولیتیکه خارجه را بیان بکنی ثانیاً تدابیر اولیای دولت ایران را در خصوص
نظم ولایت و منافع ملک و ملت بنویسی ثالثاً بعض اخبارات
تلغرافیه را با خط جلی مرقوم سازی رابعاً اخبارات و حوادث داخله را
ذکر نمائی مثلاً باید ذکر بکنی که در تبریز شده است و بابچه درجه رسیده

و اطبا سبب وقوع آن از چه چیز میدانسته اند و اتفاق معالجات
بحسب تجربه بچه چیز شده بود و چه قدر از مردم بدین ناخوشی درگذشتند
و چه قدر بعد از گرفتن این ناخوشی شفا یافتند و باید از نکته نویسی باز آن
امرا و ارباب مناصب هم در وقوع این ناخوشی بیشتر از همه کس
فرار کرده مردم را در وحشت گذاشته اند و آن اطبا را که از دیوان مواجب
خوار بوده رعایای پادشاه را به پرستاری گذاشته گریخته اند و نجات نفس خودشان را
لازم دانسته اند و باید شکرگزاری یکی از آن امرا و ارباب مناصب
هم در این حادثه تقویت خلق را و خدمت پادشاه و ولی النعمه خودشان
بر استخلاص جان ترجیح داده اند و از ولایت بخارج نرفته پرستاری
هلاکی مردم صرف همت کرده اند مثل میرزا عبد الوهاب خان نایب
الوزاره هم درین جوانی و موسم کامرانی اصلا از خطر نترسیده
و مهربانی نموده از بدو وقوع وبا تا آخر مرکز خود را خالی نگذاشته است
و نسبت بملک و ملت تکلیف خود را بعمل آورده است خاصه امر
عمده و اهم این است در خصوص ترقی تجارت و زراعت ملک

ایران

ایران و پیدا کردن و بکار انداختن معادن آن و آبیاری نمودن صحراهای بی آب
و غیر ذی زرع و در خصوص علوم و فنون و صنایع و چه اشتهار آن
و اهتمام در امر تربیت اطفال و امثال اینها هر خیالی و تدبیری هم که
باشد یا دیگران آگاه شده باشند باید بیان نمایند عبارت کاتب چلپی است
طوایف یوروپا بوسیله علوم و فنون که عمده ترین آنها ماتماتیقا و جغرافیا ست
با قطار عالم مستولی شده اند در شرح جهات کره زمین طلب تجلیه و تفرد نمایند
و در ضمن این مطلب بجهت تفریح خوانندگان و تشویق جوانان نو تربیت
یا شرح احوالات مشهورترین علما و فضلا و حکما و اطبا و شعرا و بزرگان
لشکر را نیز ذکر میتوانند کرد و از تالیفات و آثار و اشعار و هنرهای ایشان
شمه تحریر میتوانند نمود و قدری از خود یا از دیگران بعض تصنیفات و حکایات
معاصرین و تدابیر اولیای دولت و حکام ولایات و بزرگان لشکر میتوانند
نوشت چونکه اذن آگاهی بروزنامه تو آگاه شده است حتی المقدور امکان باید
روزنامه تو در خصوص عادات و رفتار اهالی و امرا و حکام و بزرگان
و جمیع ارباب مناصب و علما شک آنکه در مازندران باعث

اهلاک بیهوده از رعایای پادشاه شده اند خالی از فریکاه نباشد تا این
اشخاص بدانند هیچ گونه اطوار ایشان پوشیده نخواهد ماند و متنبه شوند
و از بدنامی بترسند بجهت تحصیل جمع این نوع اخبارات و سایر احوالات
باید تو در هر ولایت با اجرت وکیل یا گماشته داشته باشی هم بر وفق
مرام تو از هر طرف و از هر حکومت احوالات جمع کند و در هر هفته
بتو فرستد بفرنگی اینگونه اشخاص را قورسپوندیس مینامند و از دیوان نیز متوقع
شوی تا مقرر کنند هم چاپارخانها مکاتب وکلای تو را بلا اجرت بطهران
برسانند تا برسند و در اجرای تکالیف خدمتگزاری بر وفق رضای پادشاه
و ولی النعمه خودشان با نیت نیک خواهی و وطن پروری اهتمام لازم
معمول دارند و از جاده مستقیم عدالت و انصاف انحراف نورزند هر دو
مع هذا لازم است هر روزنامه تو در باسمه خانه احرفی چاپ یا به خطوط
مختلفه بهمان قرار پیش ازین در ایران متداول بوده است و منوچهر خان
چند جلد کتاب در آن باسمه خانه احرفی بچاپ رسانیده است باسمه خانه سنگی
علت بیمعنی و لغو است قطع نظر از آنکه هر گونه باسمه آن خالی از غلط نمی شود

واکثر اوقات

و اکثر اوقات کلمات از چاپ واضح تر بیرون نمی آید و بعد از
چاپ هزار نسخه یا کم یا زیاد حروف در روی سنگ مالیده میشود و بکار نمی آید
اگر تو بدین سیاق روزنامه بنویسی عدد خوانندگان تو بعد از زمان
بده هزار بلکه زیاده خواهد رسید هم خودت بمنافع وافر نایل خواهی شد
و هم بملت فواید کثیره خواهی رسانید خدا حافظ تو باد والسلام

رسالهٔ چهار چشمان

بسم الله تعالی

بر از انکه از منزل بقعه بیرون آمدیم رفیقم مرا بمیان فرقهٔ غریبه که همه از نظام
کج چنان بفهمد ولیکن هرکدام یک نوع دیوانگی اختصاص داشتند
بعضی میخواستند امراض ابدان را با احکام استجهله رفع کنند بعضی
مدتها خود را معطل میساختند که از قران کواکب سرنوشت مهم سلا
معلوم نمایند جمعی هم معتقد براین بفهمد که زبان نیز برای ادای مطلب باب رای
ترتیب سجع و بجهة تضییع وقت اختراع شده این دیوانهای نوع
آخری که در افواه مهم بیاد و بسیار اشتهار داشتند بنا به پیروی عقلا خود پر در
گفتگو و چه در نوشتجات هرگز طالب معنی نبوده اغلاق کلام را اعلی درجه
فضل قرار داده بیشتر عمر خود را صرف تحصیل الفاظ مغلقه میکنند و قتی
سخن کسی را مستمع میشد نه از برای این بود که بپسندند چه میگوید بلکه در صدد

بفهمد که بپسندند چه لفظ تازه از دهانش بیرون می آید تا بمحاقت مزبور
هرکاه کسی بجهة یکمعنی پست لفظ مختلف میدانست عوض یکی همه را
از عقب یکدیگر میکفت و مینوشت از انجائی که فصاحت را بسته بفقرات
اصطلاحات میدانستند جمیع حواس خود را براین آن شده که در تعسر
و تعقید کلام تقدر قوه بیشتر مبالغه نمایند معلوم چه نامفهوم در نظر ایشان
بیشتر جلوه میکند وقتی میخواستند محسنات مصنفی را تعریف نمایند میگفتند
خانه خراب اینقدر فصیح است هیچکس تالیفات او را نمی فهمد
اگر حکیمی مطالب عالیه را بطور سهل و روشن ادا میکرد میگفتند چنان
فهمی ندارد بعلت آنکه هر بیسوادی کتاب او را باسانی میفهمد چون
سجع را احسن صنایع انشا میشمردند در نوشتجات بجز ترتیب قافیه
منظوری نداشتند و اغلب اوقات بجهة ترتیب یکقافیه چندین سطر
جفنگ میبافتند و در منشآت ایشان هرجا که لفظ واصلی بود حکما
کلمهٔ حاصل از عقبش میرسید وجوها همزاد بکو بفهمد و مزاجها همره و تاج
ضمیری ندیدم که یک لغت دیگر تحمیل نشده باشد هر برجی که صفت

وزین تنها

وزین نیز
میباشد بنی ابر الاباد با کلمهٔ دیگر هم نشین باشد دروغ لامحاله بیفروغ بود و صحت
بدون رفعت صورت نبست هرکس جاهش عالی ممکن نبود که جایگاهش رفیع
نباشد چند کلام معین و مورد ثقه داشتند که جمیع یاوه سرایان ضبط نموده در کل
مراسلات بلاتفاوت استعمال میکنند حتی در وقت بادی هم مینوشتند
رقیمهٔ کریمه در احسن از منه واصل شد و هیچکس نمیپرسید که ای بی انصاف
یاوه گو احسن از منه وقت بادی بود پس اگر اشکرام خواهد بود از روزی
اسم مکاتبات متداول است تا این اوقات در جمیع مراسلات
بعرض میرسانند که مطلب اصلی سلامتی مزاج وهاج بود و اگر بمقام پرسش
احوال برمی آمدند نعمت سلامتی را حاصل نموده بدعاگوئی مشغول میشدند و از هیچ
مکنند اگر اهلی نداشته کرده از فیض صحبت انهم آید که داشته باشد نزدی
مرزوق و میسر کهه کتابها نوشته بفهمد و قتی که ده دفعه میخواند باز مثل دفعهٔ
اول در درک معنی متحیر بود صد جلد از تالیفات ایشان خواندیم و یکمطلب
تازه نیافتیم و چشم بهر ورقی که میافتاد یوسف در چاه زنخدان کم میشد پروانهٔ
دل بود که در آتش عشق میکداخت مار بود که بر رخسار معشوق میگشت

برسر هر سطری جام جم را سر کشیده، تیر مژگان را بر کمان ابرو مهیا میساختند
و بچوگان زلف گوی دلهای پیدا از امیر بغفر ده هزار قصید دیدم
همه یکمصرع و یکمنج از بهار آمده امیکفر و دیگر راز کوه بهامون
واز دریا باسمان میشتافتند تا اخر بهزار معرکه شخص ممدوح میرسید
انوقت از مژگان انجه او در زمین و زمان میگرفتند تا دم آتش
یکنفس قافیه تیا ختند پس از اغراقهای بیجه و بی اندازه آخر
الاخر در شکنان قافیه گرفتار از سپهر اخضر استدعا میآمد تا جهان در زمان
نهان باشد عمر ممدوح جاودان باشد هر خالیرا میستخند حکمی از
میان عدلش گرگ با میش اخوت میورزید و از سطوت قهرش کهربا
دست تطاول بکاه ضعیف دراز نمیکرد در مدح هر ناکسی در وغها
میگفتند و اغراقها میباختند هیچ دیوانه بر تکرار انها جرات نمیکرد
تعجب اینکه هر قدر کسی یا وه سرائی میکرد عجب سجعه بر او ایرادی نمیگرفتند
یا میگفتند خیلی فصیح است ما نمی فهمیم یا اینکه از برای کلامش پنهانی
معنی میتراشیدند و صلاة خاطر مصنف خطور نکرده بود روزی معرفین

این گروه

این گروه را دیدم مجلسی ساخته تملقات کراهت انگیز همدیگر را
میستودند و با غراقهای بی حد افزا اظهار فضل و عرض هنر میکردند
یکی از ایشان در بوفور قافیه سازی و بزیر پا مسرائی پیش از پایان
انتها آمد گشت چون چشمش را افلاک گفت محبوب شهر جهان در اقلیم
رابعین در چهره سخن کاروان نرسیده گروه یاوه گویان هنوز مصرع
آخر را نشنیده بانگ بفریاد زدن مرحبا بر شما آفرین بر ذهن نکته دانی
شما شما ها ر نبات فصاحت هستید شاه فارس مضمار بلاغت هستید پر
عطارد از رشک گفتارت شهاب قلم را بر فشانده زهره از صریر کلکت
برقص آمد جهان از شمامت سحاب ضمیرت تازه گشت یاوه
گوی دیگر از استماع این تصنیف حرکت بحرکت آمد گفت سرکار
ایشان خوب فرمودند اما تا بنده چیزی عرض کنم نه شنیده نثر و ابیات
چون روان باشی روان پا یخ میخوری صد لوت و لقمه خایخ
تو نه ای جسم بلکه ان جانی وارهی از جسم گر جان بیای
روح حیوانی نه از دغیر لوم جسمها منعکس دانه قوم بار طبیع رسد

مرگ خویش میکند زه تا ز هر بره ز میش حقا مجلس از شدت
حظ و غایت ذوق نفیک بود از هوش بود از هر طرف به به
میگفتند و بر عمق حکمت یاوه گو تعجب میکردند یکی میگفت تا امروز
در سپهر بلاغت چنان نجمی نه درخشیده است یکی دیگر ارواح بحار
فضل را گواه می آورد هنوز غواص هیچ همی بقعر بحر علومش
نرسیده در خلال اینحال یکی کلاهش را کج کرده از روی هنر
گستری بیت غریب گفت درخت کیانی ببالا بلند زبا
هم آور نرین گزند ببزم و برزم و بهش و بخواب چو رستم
دلیر و چه پر از شتاب سفید و سیه را دلاور کند خدنگ سما
خشم آور کند ضیر و جاز ابچنگ آمده زبان ثنا را بتنگ آورد
قافیه ساز دیگر به انکه بهگنان نشر جمال تحسین در هول نان کف و
کنان نبا گفتن ای جگر خاک برون از نهان کیست در این
خاک برون از شما چون تنگ اندیشه بکرسی شد زچرخ
بزمی رسید کو کشی افلاک به پیدا است نور هدایت

بتن

بتن تار است عمر ران فرش از ل باقیه انچه شده بار زنباقیه
خاک زمین بر دهن آسمان بر سفر صبح جنبد و میان هر گهری گز
دهن سنگ خوش است با لبش از جمله دندان نکات است درین
مین یکی از یاوه گویان خو شسند اقوال سپکر را تحسین نمیکرد لوله
کاغذی از کمرش بر کشید با کمال مفاخرت نبا کرد این مضامین را
بخواندن شهباز بلند پرواز طبع همواره گلستان سخنوری بر شمامت
سحاب کلک در سلک خضارت و طراوت افقه و پر زیر پریشان
اوراق را بلالی از نار معانی ملون و مزین ساخته اشهب خجسته خرام همت
قضا نهمت را بر این آورده در بزم ارم نقم هنروری حدائق را به دقایق
دقایق بیارایید و پیرایه کلام را بر تیار رشاعه فکرت از پیچه ایجاب بیان
بلاغت در آکنده بر روایح فوایح فصاحت رخسار مقصود را از کوش
همم و سمعم غمم بعد ایر و بیامن برکات مکارم و کرم کامکاری را در کان
کرامت برکار است نهاده کام دل را از کام نهنگ زمانه بر آورده
و در اقلیم بهارستان شباب در سه روزی در چهارم اقلیم جهان ادای

پنج نوبت بلاغت را از شش جهت بگذرت بهفت آسمان شهرت مرتفع
سازد یاوه سرای خودپسند هنوز طوطی طبع را بعد از طیران طراوت طراز
بلاغت در طی مطار حقایق لطافت عقاب فصاحت جلوه گران شده
ای جوان هرزه درای دیوانه صفت از گوشه ابروان جسته و حجاب حیا را
بتیشه دلخراشی بردریده گفت ایها احمق ای احمق یاوه گو
ازین سخنان لغو چه میفهمید چرا باین حد در تضییع اوقات خود و در
آزار خاطر دیگران مبالغه مینمائید شما گر دشمن وقت هستید تا کی خیال
آن نیز را با الفاظ بمعنی منعقد میسازید مگر مردم چه قدر زجر بکشند
تا بفهمند چه نوع جفنگ خواسته اید بگوئید شهباز بلند پرواز
طبع چه معنی تو و شیرازه کلام که است چرا مطلب را بطوری ادا
نمیکنید که هم شما از گفتار خود چیزی بفهمید و هم بر علم مستمع نکته‌ای بیفزائید
تعقد الفاظ و کثرت سجع چه حسن است که اینقدر در تحصیل آن
جهد و مفاخرت مینمائید هر کودنی که در لغت اندکی تتبع داشته باشد
میتواند کلام را چنان مغلق و مبهم گوید که هیچ ذهنی بر تفهم آن قادر نباشد

ولیکن فصاحت کلام در این اغلاق لفظ است حسن انشا در صفای خیالات
و در سهولت فهم مطلب است نه دراز و یا تعسر عبارات هر مزخرف
که مؤلفین شما گفته اند سر مشق خود قرار میدهید و بی آنکه زشت و زیبای نوشتجات
ایشان را تمیز نمائید مردم را به پیروی آنها مجبور میسازید هیچ از مصنفین
سلف پرسیده اید که ای قرمساق وصف ای بی انصاف ناظم
این الدنگ منور چرا اوقات خلق را باینطور ضایع کرده اید چرا مردم را
بسخنان لغو و بیهوده معطل ساخته اید این چه انصاف است پنج
سال عمرم را در تحصیل لفظ تلف نموده‌ایم و عاقبت الامر در تفسیر کمیط
جفنگ مسجع سه روز متحیر بماندم شما حکمای قوم را از هر جهت می‌پرستید
چرا پس در نوشتجات پیروی آنها نمیکنید بر سر هر مسئله اقوال آنها را
شاهد می‌آورید و در فن انشا که فی الواقع استاد متاخرین هستید
خلاف قواعد ایشان را مینمائید چه آنها بر وضوح و بر سهولت
انشا تاکید کرده اند شما در تعسر و اغلاق کلام مبالغه مینمائید که در
لغت تابع معنی است و شما بر خلاف اصول قوانین تحریر یا مقبول

متکلمین جمیع طوایف است خیالات خود را تابع لفظ کرده اکثر اوقات
برای رعایت سجع در آنچه مقصود اصلی است پامال میکنید
به پسندید چه قدر بی تمیز هستید که اغراق و اغلاق کلام را اعظم صنایع
تحریر قرار داده اید حال آنکه هر دیوانه میداند که حسن انشا در تعسر فهم نیست
بلکه سخن باید بقدر امکان واضح و مختصر و مربوط و مطلب مفید و روشن باشد
مطلب را باید بطوری ادا نمود که بهر زبان ترجمه شود باز محسنات انشا
باقی باشد شما از طفولیت برسم یاوه گوئی عادت کرده بر قبح نوشتجات
خود ملتفت نمیشوید ولیکن هرگاه ترجمه تصنیفات خود را در بازار السنه
میخوانند و به رعایت سجع معنی مطلق را ملاحظه میکردید آنوقت میفهمیدید
چه نوع مزخرفات بافته اید چیز نوشته اید که اهل فرنگ با میخوانند
تعجب میکنند که چرا شما را در ملک دیوانها محبوس نساخته اند خلفای هیچ
قوم بقدر شما از رعایا منفعت نمی‌برند و رعایای هیچ ملکی بقدر رعیت‌ها
بجهت بزرگان خود متضرر نمی‌شوند و شما عوض شکرانه این همه صدمه که
رعیت بجهت آسایش شما متحمل است بقدر قوه دراز دیا رنج و محنت

او مبالغه مینمائید و بدون جهت بی آنکه منفعتی متصور باشد هر روز
او را مورد بلاهای تازه میسازید لوازم امتعه ما را بخارج میفرستید
و عوض آن متاعی میآورید که بجز التذاذ نفوس شما مصرفی ندارد
برنج ما را با گلهای کاغذی مبدل میکنید و بجهت یک ذرع خارای
چهارچشمی یک خروار ابریشم میدهید قیمت سکه‌های مغرب زمین را
بوزن نقره میخرید و یک خروار پنبه را بیک مشت گل دراز
دستان عوض مینمائید جلال پرستان شما عوض اینکه مراسم
تقوی و حقایق تکالیف انسانی را توضیح نمایند وضع ورد
بستر راحت را تعلیم میکنند و عوض انکشاف نفوس بشری کیفیت
خشخاش و رسم جماع را تصویر مینمایند هرگاه کسی از بقای روح
سؤال میکند ایشان فی الفور نکات طهارت را بیان مینمایند
و اگر کافری اثبات بعثت پیغمبر را از ایشان مستدعی میآید برهان
ساعت شرایط اخلاق را باو می‌آموختند با وجود که دین رکیک چنان
الحکم دارد حسن مذاهب به جهل و حماقت این گروه اصحاب شریعت

بابند را چنان بفروعات و غلایف آن نه آمیخته هست حقایق
شرف ادیان بر اکثر طوایف جهان مخفی و معلوم نبود مسائلی
نه برای انتشار دین و نه برای آسایش جمهور مسیحیه فایده آن هیچ فرض
می کنند و در تحقیق آنها سالها منازعه مینمودند هر گاه یکی میگفت
ده هزار سال قبل ازین در فلان ده الاغ فلان شیخ بصاحبش
چند کلمه حرف زده بمحض شنیدن این قصه حضرات جهلنه ان جمع شده
کتابها مینوشتند و سالها باهم مباحثه نمودند که بفهمند الاغ مزبور در
حین حرف زدن رویش بمغرب بوده یا بمشرق و دیت سیصد جلد کتاب
دیدم در همه تفحص یکدیگر بر وضع نشستن پا و بر آداب رفع
نجاست تالیف شده بود یکی میگفت با پای چپ پای راست را
دیگری ثابت میکرد که هرگاه کسی پای چپش را نشورد کافر مرده خواهد شد
جهلنه ی میگفت که هر خالق را بر اسم کج پنهان سلطنت مرتبه دوام
القدس است جهلنه دیگر هر که میساخت ده هر کس در فلانه ساعت
جور اش از پا در نیاورد حکما در آتش جهنم ابد الآباد خواهد سوخت

ده هزار سال بود در صفات یکی از سلاطین طوایف غریبه شب و روز
بحث میکنند یکی میگفت سلطان مزبور بریش نه خود شاخ داشت دیگری
میگفت پرش معلوم نبود بعضی میگفتند موی بسیار زاهد و حکمرانی ظالم
از وصف عادل بود برخی هم بزور الفاظ مبرهن میساختند
در خبث النفس و ارذل مجارمین بود جهلنه ان از هر طرف
بجهة اثبات قول خود کتابها مینوشتند و گاه گاهی بجهة خوشآمد پادشاه
روئ ف طوایف جهانی را غریق خون جهال و طعمه شمشیر دفاع
میساختند جهلنه ان اشیاء و امور عالم را نه آنکه از روی حقیقت آنها
تدقیق میکنند بلکه از روی آنچه گفته بفهم تحقیق مینمودند حقایق در مقام
بچشم خود میدیدند مناقشه ها را نمیه انشده ولیکن هر مزخرفی دربر
اوراق چسپیده میخوانند بدون تردید باور میکنند هر گاه ابلهی در کتابی
میخوانند در چهل هزار سال قبل ازین ابله دیگر قرص خورشید را
شکسته یا فتحات دیگر اثبات مدوری آفتاب ممکن نبود و اگر
کسی بر صدق مصنف انکار نکند میگفت همان ساعت کافر و مرتد میگشت

با جهلنه صحبت با جمعی جوانان و لوندان

بمحض ایراد یک حدیث جعلی مهملاً مطلب و غلطی هست اعظم حقایق را منکر
میگشتند هر حکمی که میخواستند بمصداق یک کلام نامفهوم جاری
میساختند و بدیکلان الله قادر مطلق کلیشی خود را وارث نعمای دنیا و قائم
سعادات آخرت قرار میدادند
روزی با چند نفر جهلنه در اطاقی نشسته بودیم ناگاه جوانی هرزه درای در لغت
اهل جنون خدمتشان رسید بعد از مجلس ما جوان مزبور هرگز
فرصت یاوه گوئی را از دست نمی داد در حین صحبت گفت طایفه
چهار چشمی در عجایب صنایع و در ترا بر کلیه پیش از کج پنهان ترقی کرده اند
هنوز این سخن از دهنش بیرون نیامده بود که جهلنه ی از جای خود بقدر نیم
ذرع برجسته گفت تجلیس نفوشش خصلت یعنی بر تثلیث نفوس مقدسات
نه بر حصه مدارج ابداع و فتاح تعطیل که حکم انما نه حکم و وجوه حکم
زایرات مز تعلیل اکثیر بر هان لاریب است ایشان ملعون و کافرند
جوان گفت بلی ایشان کافرند لااعتقاد بند این است ایشان بعضی مطالب را
هم به از شما فهمیده اند و هم بهتر از شما حالی مینمایند شما مدارج علوم را بر اغلاق

ثبات ابقای روح

بر اغلاق الفاظ قرار داده اید و میخواهید جمیع دقایق فنون را بز در عین بیان نمائید
جهلنه آوازش را بلند کرده گفت ترقی ملوک و اقتراح سلوک صورت
تبدل مقادیر جهان است چنانکه حکیم بلاطاگونش در انوار بلادت را
مهبط و از فضلای تلامیذ بقراطیسنوس پیشینه در کتاب مستطاب نقل نموده
که ارواح متأثر من بلا اجسام و کل اجسام متأثر من ازواج پس
بعلت نزول عقول در ترکیب جسم را ابراز ارواح مسلم است
جسم بسیط نتایج لطیفه را مقبول نمیکند پس معلوم شد روح باقی و شما
کافرید جوان گفت هر قدر هم روح باقی باشد و هر قدر هم شما کافر باشیم
باز یقین بدانید که الفاظ مغلقه و اسامی چند حکیم غریبه هرگز بخیالات
بی معنی شما چیزی نخواهد افزود در عالم هرچه بلاطاگونش و بقراطی نیست است
جمع آورید باز خیالات شما مضحک و نامفهوم ظاهر است زبان ملکی شما بجهة
ادای هر نوع مطالب کافی است اگر شما فی الواقع دارای علم بودید
هنر خود را در همین زبان ابراز میکردید ولیکن مقصود شما تحصیل و تعلیم
علم نیست بلکه میخواهید بظاهر علم اسباب عوام فریبی را آرایش بدهید بانچه

بانچه است و همیشه طالب اغلاق کلام هستید جهلنه فصاحت نمیدانند با هر
تمام گفت وجعلنا هم علی الذین کفروا عدوا جسم ضربیت فطرت بکسیرت و
طبیعت زمور برابع نفس را بمنزه خالی شده و افصح لغات لغت ملایات
و هم چنین فضل مفضلات عوام مظهر بلاغت مادم اللذات را در قیود حکام رسم
وشید نمعه و اهل مغرب زمین جمیع علوم را از لمعان بکر فنون ما قسمت کرده
ایشان زابسی قرون و دهور بایر تا از استغراق درکات جهل باستضعاف
درجات عقل مستمعه شوند جوان گفت بواسطه همین اوعات بزاین
از فیض معرفت بی بهره مانده اید غرور خود پسندی شما را از احوال سایر طوایف
و از مراتب ترقی ایشان بکلی غافل نموده شما علوم شرعی را منحصر بچند جلد کتاب
قرار ساخته اید و چنان خیال میکنید که فوق آنچه گفته و نوشته اند متصور نخواهد بود
بطلان این اعتقاد در نظر ارباب بصیرت از جمله محسوسات است حکمت
خالق پروردگار قوای عقلیه ما را بوضعی ترتیب داده که هر چند ترقی میکنیم
باز ما فوق آن ممکن و متصور است شرف برایع انفسیات عقل
انسان را ترقی پذیر خلق کرده و تفوق ما بر سایر حیوانات داریم بنا بر همین

اختصاص است با وجود این شما نمیخواهید جزئی علم متقدمین را با کلام مزخرفات
ایشان که حد ترقی عقل بشری قرار بدهید عیب کار اینجاست که از علوم
علمای سلف هم درست استحضار ندارید همین قدر که اسم یک حکیم نا
معروف با چند کلمه الفاظ غیر مصطلح حفظ میکنید دیگر خود را مجمع فضایل میدانید
و بالیقین برابر صد نفر از هم جنس شما جمع بشوید باز در جواب یک
طلبه چهار چشمی عاجز خواهید ماند هزار سال است ادعای فهم میکنید و هنوز
یک کلمه حرف که دال بر فهم شما باشد از شما مسموع نگشته فضلای شما در تعقد
نحو بیاد زور آورده جنگ میکنید که ده هزار نفر پیش از ایشان گفته اند بلی
علمای دایر این است غسل جنابت و مراسم جماع را خوب
تعلیم میکنید وحقیقت امر این است که در علم امال تحقیق ن زیاده از وصف مهارت
دارید جهلنه فضایل پسند در نهایت تغیر نگاه تهدید آمیزی بر جوان افکنده
گفت لعنة الله علی الملاعین وعذاب الله علی الکافرین الذین کفروا وکفروا
کافرات کافرون تقصیح قبایح از شناعت قریحت افعال وقرطاس
ملاعین را برارتیاج ملحدین تصحیح نمیکنند شیر ذات را با کفر لعنت

شمول آنها پس بحکم نفعل مایشاء بواقع تکفیر را تکفیر نمودی پیش از ایشان
کافر بشدند پس تو هم کافر شدی جوان گفت از این نوع سخنان نه کفر بنده را کم
میکند و نه علم شما را زیاد هر کاره است میگوئید مطالب را بطور بیان نمائید
که اگر ما نمی فهمیم اقلا شما خودتان بفهمید عوض اینکه یک عمر را صرف این
لغات بی معنی نمائید هکذا به تحصیل معنوی میرفتید حال نه شما باین قسم
آلت سخریه نمیشدید و نه قوم شما باین حد در دست غربا ذلیل میگشت شما
باصطلاح مربی قوم و اهالی طریقت هستید تکلیف شما منحصر باین نیست
که بر بالای منبر با زهد و تقوی بنفرو دشیته شما باید در هر خصوص محمد و حامی ملت
باشید شما باید اساس اقبال را ممهد شوید دست ظالمان را کوتاه دارید
دشمنان دین را منهدم سازید امت پیغمبر را از چنگ کفار خلاصی بدهید
وضع طهارت را بعوام آموختن و تسبیح ریا را دام سالوس ساختن
از وظایف پیشوایان شریعت خدا بسیار بعید است جهلنه چون این سخنان را
بشنید عنان تکیب را بکلی از دست بداد و آتش غضب را مشتعل ساخته
فریاد زنان و تکفیر کنان عصای شیر را برکشید و خواست در همان ساعت

معدن چپاک را بجزای خود برساند تا پیش از آنکه ریش خویش را از زیر دست
وپای معصوم جسیم کند جوان معنت اینها از مجلس جسته و میدان کفرشکنی را
بر جهلنه جلادت پیشه وسیع و خالی ساخته بود
وقتی از این مجلس بیرون آمدیم جمعی را از جهلنه ان دیدیم که یکی را تفضیح
تمام میبرند از جهلندی رسیدم این حرکت و چه تقصیر عظیمی از وصادر شده
گفت این ملعون خبیث خباثت صبح را بکلی برسانیده و مراسم حضرا
پرستی را بطوری فراموش کرده که علاوه بر معاشرت با کفار میخواهد با زبان ایشان را
هم تحصیل کند امروز کتاب چاپی را در دستش گرفته اند حال او را
میبریم تا دیب درستی کنیم که دیگر کسی مرتکب این اعمال شنیعه نشود
چون قدری پیشتر آمدیم معصوم را دیدیم که زیر چوب با عجز تمام مینالید و میگفت
والله حکیم گفت بالله حکیم گفت به پیغمبر حکیم گفت بامام حکیم گفت از روی
تعجب و ترحم از یکی پرسیدم از جهلنه ان احوالش که در نهایت تغیر
او را تکذیب میکنند از احوالش استعلام نموده گفتند ملا رفتار را دیشب در
جیب این خبیث گرفته اکنون بحکم شرعی تنبیهش میکنیم هنوز از استماع

این سخنان در تحیر بودم که دیدم جوان دیگری رسید و کشان کشان میرزا مهراب
تقصیرش را از جهلمندی مستفسر آمدم جهلمند بعد از تکفیر زیاد و پس از چندین
لااله الاالله گفت این ملعون کافر صوفی است هرچه فرشته اند با ذریه
و اعتقادش این است و اکثر مورخین کاذب بوده اند علاوه بر این در
چندین مجالس گفته است و آفتاب هرگز از مغرب طلوع نکرده است
و خدا همیشه خدا بوده است بار فریاد کنم سبحان الله اینها چه نوع مخلوق
هستند اینها مگر از خدا نمی ترسند خوشان کلک مناهی را چه در خفیه و چه
در ظاهر مرتکب میشوند و برای جزئی خلاف و لغزشها جمیع لذات است و پابرجا
ضعفا را مورد انواع عقوبت مینمایند قبایح معاصی را در بزرگان تحسین
میکنند و اصناف تشدد را دربارهٔ زیر دستان خود جایز میشمارند در جمیع افعال
شنیعه با خلفای قبایل شریک میشوند و تنبیهی را خود مستوجب نشده در حق
سایرین بعمل میآورند تعجب میکنم خداوند عالم این نوع اشخاص را چگونه
بر روی جهان باقی میگذارد
پیشوای حقیقت نبودیم یک نگاه بر احوال ارباب خیالات تم تنبیه ساخته است با آنکه

حبیب گفت از عیب جوئی متصرفات تا بپرهیز و بر عقب خود چند آن
مطمئن مباش و هر فساد را مصلحتی در پی است و هر خطا را صوابی در بر آنچه
در نظرت قبیح میآید در تفحصش شتاب ابنای جنس تو چه میدانند آن قبیح
کجا و حسن کدام است حکمت خالق بیچون نه بچیزیست و شک شما
جاهلی نتوانند متصرفات جهان را تحقیق نمایند وجه جهلمندان و نفرت پنهانی
و منشاء دنیا متضمن چندین مصلحت است و ادراک هزار یک
آن بعقل بشری میسر نیست بدون این گروه عالم قتال و بقای
ملت ممکن نمیشد با آنکه از منهاج اصلی خود بکلی منحرف شده و این
از مدارج اعتبار منقص شانشان است بالمره اقلاً اگر با زینه
اینها ملک را پیش از افواج قاهره محافظت میکنند اینکه تا بحال
دراز دستان دست خود را همه جا دراز نکرده اند با عشق نداریم که در آنجا
تعصب جهلمندان هر کاه از عصایش ایشان احتیاط میشد حال هم
دفعه اوضاع کج بنیاد را برهم زده بجهت قوام شوکت بهتر از جهلمندان
مقوی متصور نیست حیف و مرتبه نمیدانند اگر کسی در امورشان

نظر میکند اشتهار و عدد و شغل ایشان را معین میکند شکی نیست و برای
اقبال اسباب ضمانت بزرگ و برای تمت مصدر منافع حساب
میشوند تا چه فایده از امور دنیوی و هول معیشت ایشان را مضطرب
با وصف این همه معایب باز حضور جهلمندان موجب فواید عدیده
میباشد راست است بعضی از ایشان بواسطهٔ حرکات ناهنجار
نخوت تمام فرقه را بدنام کرده اند ولیکن در میان آنگروه چند نفر هم پیدا میشوند
و بمحاسن اوصاف معایب همگنان خویش را بالمضاعف تلافی
میکنند خوبان جهلمندان اگرچه بغایت کیاب است ولی از هر جهت
فخر بنی نوع انسان میباشند متدین فاضل خدا ترس مظلوم نواز
دین پناه و کفر که از جمیع حقیقت گوی از دقایق نفاق میرا
و از جمیع محاسن اخلاق آراسته هستند گفتم من تا بحال در میان
این فرقه آثاری از صفات مزبوره نیافته ام بلکه هر روز نقطهٔ مقابل
آنچه فرمودید بچشم خود مشاهده مینمایم جوان گفت خوبان هر قوم از نظرها
غایب میباشند تا کسی در صدد تفحص ایشان بر نیاید ایشان را

هرگز نخواهد یافت فضلای معنوی بقدر امکان از انبوه خلق گریزان
گریزان هستند و خود را مینمایند که با شناسی و طالب حق و مستحق
صدق هستند هر کاه دانشمندان حقیقی میشد سایرین خودفروشی مینمودند
پس فرق ایشان با جهلمندان چه میشد
در حین این گفتگو جهلمندی را دیدم و با جمعی از خواص مردم شهر
در محفلی نشسته باد های عدالت و تعلیم فرایض شریعت اشتغال داشت
تاجری و آیات دیانت بر ظاهر احوالش مرتسم آمده داشت
وارد مجلس شد با کمال عجز با نهایت خضوع نا که با جهلمند
مرشد گفتگو کرد چون سخن ایشان با طناب انجامید با احتیاط
تمام نزدیک شدم و بی آنکه مرا ببینند گفتارشان را در دفترم
ثبت نمودم تاجر گفت بسر مبارک شما اگر لازم
نداشتم اظهار این مطلب را هرگز نمی نمودم وقتی در این پایتخت
قلمان را نفوذ سرکار دانست گذاشتم بهیچوجه احتیاجی نداشتم تا چندیست
اوضاع بنده زیاد پریشان شده است و اگر این امانت را

آقای لطف نفرمایید یکجا رسوای تمام خواهم شد جهلمند گفت
استحصال مواد منال در مصیبات از فروغ معانی بر تقطیع
مقاصد عقبی تکوین نمیتوان ساخت زیرا که هر بسیط را صدای لاتک
و هر بصیر را معنی لامع و حجابات تاجر گفت فرمایش
همه مربوط و صحیح است ولیکن بنده زیاد معطل هستم بفرمایید آنرا
بیاورند جهلمند گفت حاویان دیانت اند فاع سوانح را
از نوایب فوائد شمرده اند و بفحوای المحروم راجح من الصلات
همیشه تکذیب شهود بر معارف صوا مع مدمه طبایع بعدات
والا چرا باید ارواح صوامع بر تحریر دهور منجمد و منقسم باشند
تاجر گفت آقا راستش این است من این زبان را درست
نمی فهمم چند نفر تاجر منتظر من نشسته حواسم پریشان است
میخواهم بروم بفرمایید مرا مرخص کنند جهلمند گفت الکلام فضلت
من الکنوز الموانع پس بر شما واجب است در رجم بغاصت را
برنجم بعالت مرجح سازید و تنزکار رمناقب

تاجر

تاجر آقای من سرور من بنده هزار کار دارم منکه نیامده ام مسائل حکمت بشنوم
مرا چرا اینقدر معطل میگذارید جهلمند اعتقاد معارج در مطرح مدارج
خلاف شروط ثوابت است و بکم من الفتن امو الکم فهو طالح
الصالحون رکوب شهد را در حوزه انتصاب مکشوف ساخته اند تجرد
حقوق تاجر چه میگوئی ای مرد عزیز از صبح تا حال
مرا معطل گذاشته اید و چه لانت مرا راپس آن این همه تفصیلات را
نمیخواهم زود بگوئید پول مرا بدهند بروم بکارم جهلمند من لشده
علی الجهل و قرضه عت علی النهل رواج نصایح را مستمع
باشند و حکما گفته اند تاجر تف بقبر پدر هر چه حکیم است
این چه بازی است از برای من در آمده اید مرد نیامده ام سخنرانی شما
بشنوم جهلمند تغیر تغیر علی التغیر که کار و امده سطوح فتوح بکم
ما اخذتم من العباد و قدرکم شایع قلیب الجلیب بید متحققین
مفوض فرموده تصدیف تاجر مرد که این حرفها
چه چیز است میخواهی با این جفنگهای شرعی امانت مرا بالا بکشی

بحق خدا تا دنیا آخرش نگیرم دست از شما نخواهم کشید
جهلمند تکذیب تهمت را بر انکار ربنا منقطع سازد والا زجر ناک
و غضبناک حد شرعی کیفرا انشده پیدا تاجر مرد که راستی تو
دیوانه شده دماغت ناخوش است حرف حسابی تو چه چیز است
چرا پول مرا پس نمیدهی جهلمند ایک ملعون ای خبیث
لعین تو بتقباس خازن شریعت بداد بیکنی تو با نوار منیع
جلالت تصریف تهمت میسنایی بزنید این کافر شنیع الاصل را
اغضبوا دازجروا این مرتد جیم الزاد را مردم از هر طرف
با قهر تمام هجوم آورده لگد مشت بکنند راخون آلود و قریب بهلاکت
از مجلس بیرون کردند بیچاره تاجر هر چه فریاد میزد مرحمت برسد ادعای خود خرج
کردیکن هر جا رفت مطعون و مردود و بحد شرعی چیزی
عایدش نشد روزی من و رفیقم از فراز کوهی سواری را
دیدیم با اضطراب تمام مرکبش را بسمت شمال میراند

تمام